Muhammad Siddik Hasan,
nawab of Bhopal

Jalb al-manfa'ah

جلب المنفعة فى الذب
عن
الائمة المجتهدين الاربعة

طبع في مطبعة مفيد عام الكائنة في بلدة
آگره بادارة مالكها المنشي
احمد خان الصوفي

ولله الحمد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی آلائه والصلوة والسلام علی خاتم انبیائه وعلی آله و
صحبه [illegible] الصلوة وسلاما دائما الی یوم لقائه

اما بعد واجب بر هر مسلمان آنست که بعد از موالات خدا و رسول موالات
مومنین از علماء مجتهدین و اولیاء صالحین گزینند خصوصاً ولاے آن علما و ائمه
که ورثهٔ پیغمبران اند و بمنزله نجوم آسمان که در تاریکی بر و بحر راه می نمایند و در
هدایت بر روے خلق می کشایند و بر روایت و درایت ایشان اتفاق اسلامیان
ست چه هر امت که پیش از مبعث خاتم رسل صلی الله علیه و آله وسلم بود علماء او شرار
آن امت بودند مگر ملت اسلامیه که علماء وے خیار اند چنانکه این امت وسط امم ست
و مرتبه علماء این امت مرتبهٔ خلفاء رسول ست صلعم سنت مطهره وے را صلعم که
که احیانا مے میرد زنده میکنند و روح تازه در کالبد اسلام می دمند بهم
قام الکتاب وبه قاموا وبهم نطقت السنة وبها نطقوا

فلولا الهوی ما عرفنا هم	ولولا هم ما عرفنا الهوی
نزد من هر شب نسیم صبح را آمد شدست	از تو پیغام آورد وازمن برد آرام را

هیچ یکے ازین امامان دین که امت سر بقبول ایشان فرود آورده ست همچو ائمه اربعه مجتهدین وجز ایشان از جهابذهٔ حدیث چنان نبوده ست که اعتقاد مخالفت رسول صلعم در سنتے از سنن وحدیثے از احادیث وے علیه الصلوٰة والسلام بدل داشته باشد چه دقیق سنت وچه جلیل وچه کثیر حدیث وچه قلیل آن بلکه همگنان متفق بوده اند بر وجوب اتباع رسول و بر آنکه هر یکے از کسان امت چنان ست که سخن او ماخوذ ومتروک می تواند شد الا رسول صلعم لکن اگر یکے را قولے یافته شود که حدیث صحیح خلاف اوست پس لابد وے را در انجا عذرے خواهد بود در ترک آن حدیث وجماع اعذار سه عذر ست یکے عدم اعتقاد بآنکه گفتهٔ رسول ست دوم اعتقاد بآنکه مرادش باین قول نه آن مسئله ست سوم اعتقاد نسخ آن حکم واین هر سه صفت چند سبب دارد سبب اول آنکه [illegible] وهر که چنین سبب وے مکلف بعمل بحسب [illegible] در کدام قضیه بر بنای نارسیدن حدیث موجب ظاهر آیه یا حدیث [illegible] یا قیاس یا استصحاب گفته ست گاه موافق آن حدیث می افتد وگاه مخالف آن وغالب در بسیاری از اقوال سلف که مخالف بعض احادیث یافته میشود همین سبب ست چه احاطه بحدیث رسالت صلعم احدی را از امت دست بهم نداده آنحضرت صلعم حدیث میکرد وفتوے می داد وقضا میفرمود وکارے بوجود می آورد هر که دران هنگام حاضر بارگاه عالیجاه می بود می شنید وبدیگران میرساند وتا علماء صحابه وتابعین ومن بعدهم وهر کرا خدا میخواست منتهی میشد ودر مجلس دیگر نیز همین قسم حدیث وفتوی وقضا وفعل کدام شے بر روے کار می آمد وبعض مردم که غائب میبودند

از مجلس نخستین درین هنگام شرف حضوری دریافتند پس علمی که نزد بزم آرایان اول مبود نزد ایشان نمی شد و علمی که نزد ایشان ست نزد آنها نمی شد و تفاضل علماے صحابه و من بعد هم باهم در کثرت علم یا جودتش بود و اما احاطه یکے از افراد امت بجمیع احادیث نبوت صلعم این ادعایش زنهار امکان ندارد ع

عنقا شکار کس نشود دام باز چین	کاینجا همیشه باد بدست ست دام را

درین محل عبرت بحال خلفاء راشدین و دیگر اجله صحابه باید گرفت که آنکه اعلم امت بودند بامور رسول خدا صلعم و سنت مطهره و احوال شریف او چه قسم از بلوغ ذرهٔ این احاطه فروتر افتاده اند و نیز ابو بکر صدیق که نه در حضر او را میگذاشت و نه در سفر بلکه بیشتر اوقات با او می بود تا آنکه در شب نزد وے در امور مسلمانان صلعم سمر میکرد و از هر در سخن می راند و گفت و شنود می نمود و همچنین فاروق رضی الله عنه و آنحضرت صلعم بسیار میفرمود [illegible] انا و ابو بکر و عمر و ذهبت انا و ابو بکر و عمر و [illegible] انا و ابو بکر و عمر [illegible] چون ابو بکر را از میراث جده پرسیدند گفت ترا در کتاب خدا چیزے [illegible] در سنت ترا چیزے می دانم ولکن مردم را میپرسم چون پرسید مغیره بن [illegible] بن مسلمه گواهی دادند که آنحضرت صلعم جده را سدس بخشیده ست و این سنت بعمران بن حصین نیز رسیده حالانکه این هر سه بزرگ برتبهٔ این هر دو بزرگوار و دیگر خلفاء نمی رسند اما بعلم این سنت مختص شدند و امت بر عمل به حدیث مذکور اتفاق کرده کذا فی رفع الملام و اعلام الموقعین و الحجة البالغة و الایقاف و همچنین وے را رضی الله عنه حدیث امرت ان اقاتل الناس الی آخره بیاد نماند چنانکه نووی در شرح مسلم و قسطلانی در ارشاد الساری ذکر نموده و همچنین

برعمر فاروق رضی الله عنه حدیث رجوع بعد از استیذان سه بار پوشیده
ماند تا آنکه ابوموسی اشعری و ابوسعید خدری و ابی بن کعب او را
بدان خبر کردند چنانکه در صحیحین و سنن ترمذی و اعلام و ایقاظ مذکورست
با آنکه وے اعلم ست از کسیکه او را تحدیث باین حدیث نموده کذا فی رفع الملام
و همچنین حدیث دیت جنین معلوم نداشت مغیره بن شعبه بدان او را خبر دا
نمود چنانکه در سنن ابی داؤد و مسند دارمی و ارشاد الساری و حجة الله
البالغة و دراسات اللبیب مذکورست و همچنین حدیث دیت اصابع و در آن
تفاضل میکرد چنانکه در ابهام و انگشتی که نزدیک باوست حکم به بست و
پنج شتر کرد بعده خبر دادند بتسویه رسالت در میان جمله اصابع پس قول خود
بگذاشت و رجوع بسوے حدیث کرد چنانکه در اعلام و مسلم الثبوت و دراسات
و ایقاظ مذکورست دیگر حدیث اخذ جزیه از مجوس ست این را نمیدانست
تا آنکه عبد الرحمن بن عوف وے را بران آگاه ساخت چنانکه در موطا و شرح
وے از زرقانی و اعلام و حجة بالغة مذکورست دیگر حدیث توریث زن
از دیت شوے ست می دید که دیت عاقله راست تا آنکه ضحاک بن سفیان
کلابی بادیه نشین بسوے او نوشت که رسول خدا صلعم او را امر کرد بتوریث
زن اشیم ضبابی از دیت شوهر وے پس راے خود بگذاشت و بسوے
حدیث برگشت و فرمود اگر این حدیث نمی شنیدم حکم بخلاف آن میکردم
چنانکه در سنن ابی داؤد و رفع الملام و اعلام و مسلم و غایة التحقیق و ایقاظ
مذکورست دیگر حدیث قدوم بر سر زمین طاعون ست دیکه بموضع سرغ آمد
دریافت شد که در شام طاعون ست با مهاجرین اولین که در رکاب وے
بودند استشاره کرد باز مشوره با انصار نمود باز از مسلمهٔ فتح شوری خواست

هر یکے راے خود باز نمود و احدی اخبار بسنت رسالت نکرد تا آنکه عبدالرحمن
بن عوف بر حدیث نبوت درین باب آگاهش ساخت چنانکه در صحیحین و رفع الملام
و اعلام و حجه بالغه و ایقاف مرقوم ست و این قصه دلیل ست بر انکه جماعه مهاجرین
و انصار [illegible] فتح که همراه وے درین سفر بودند این حدیث از همگنان
فوت شده بود دیگر حدیث تیمم جنب ست میفرمود اگر تا یک ماه آب نیابد
نماز نکند تا آنکه غسل بر آرد پس عمار بن یاسر بحدیثی که درین باب آمده ست
اخبارش کرده چنانکه در صحیحین و سنن ابی داؤد و اعلام مسطور ست دیگر
حدیث تطیب پیش از احرام ست دیگر حدیث توقیت مسح بر خفین ست موزه پوش
را امر میکرد و بمسح بران تا آنکه از پاے بر آرد بغیر توقیت و طائفه از سلف
تبعیت وے درین امر کردند و احادیث صحیحه متعدده وارده درین باب
بایشان نرسیده کذا فی الرفع دیگر حدیث رمی جمار قبل طواف فرض ست چنانکه
در ایقاف ذکر نموده دیگر حدیث جواز نفر حائض بلا طواف وداع ست
کما فی شرح مسلم النووی والاعلام دیگر حدیث اهلال ست مکی را روز ترویه
دیگر حدیث باد ست تا آنکه ابوهریره اخبارش بسنت نزد هبوب ریح نموده چنانکه
در رفع الملام و ایقاف مکتوب ست دیگر حدیث ابن عمر و انس و ابی هریره
هست بلفظ امرت ان اقاتل الناس الی آخره چنانکه نووی در شرح مسلم
و قسطلانی در ارشاد بذکرش پرداخته اند حافظ ابن القیم در اعلام گفته مخفی
ماند بر وے رضی الله عنه حکم املاص زن تا آنکه از ان سوال کرد و نزد
مغیره بن شعبه اش دریافت و همچنین پوشیده ماند بر وے شان متعهٔ حج و
از ان نهی میکرد تا آنکه واقف شد بر امر کردن جناب ختمی پناه صلعم بدان پس
سخن خود ترک داد و امر بمتعه حج نمود و مخفی ماند بر وے جواز تسمی باسماء انبیا

علیهم السلام وازان نهی فرمود تا آنکه طلحه خبرش کرد که آنحضرت صلعم اورا کنی
بابی محمد فرموده ست پس از نهی خود باز ماند وتمادی بران نکرد وهمچنین
پوشیده ماند بروے قوله تعالے انک میت وانهم میتون وقوله تعالے وما
محمد الا رسول الاية وبود که انکار میکرد اطلاق لفظ میت [illegible] وے صلعم
تا آنکه صدیق است بیادش داد پس فرمود والله لکانی ما سمعتها فی [illegible]
وقتی هذا وهمچنین مخفی ماند بروے حکم زیادت در مهر [illegible] ازواج نبی صلعم
ودختران وے صلعم تا آنکه زنی تذکرش کرد بقوله تعالے وآتیتم احداهن
قنطارا فرمود هر یکے فهمیده تر ست از عمر تا آنکه زنان نیز وپوشیده ماند بروے
امر جد وکلاله وبعض ابواب ربا وتمنا کرد که کاش آنحضرت صلعم درین باب
با ایشان عهدے میکرد ومخفی ماند بروے وعدهٔ خدا [illegible] در روز
حدیبیة بدخول مکه معظمه بلا تعین عام تا آنکه جناب رسالت اورا بیان این معنی
کرد ومخفی ماند بروے جواز استعمال طیب از [illegible]
بعد از نحر وقبل از طواف افاضه با آنکه سنت صحیحه بدان [illegible]
الاعلام ومذاکره فرمود با ابن عباس درباره شاک در نماز وسنت درین
باب اورا نرسیده تا آنکه عبدالرحمن بن عوف از آنحضرت صلعم روایت [illegible]
شک وبنا بریقین نمود چنانکه در رفع الملام ثبت ست یعنی الاعلام میفرماید
این مواضع ست که عمر آنرا امید انست تا آنکه کسیکه ماننده [illegible] براین
سنن برسانید ومواضع دیگر ست که سنت وارده در آنها باو نرسیده
ووی در آنجا قضا وفتوی بغیر آن سنت داده وآن نارسیدن بعض
احادیث عیبی در عمر نیست وهمچنین عثمان رضی الله عنه [illegible] صلعم آنکه
زنان متوفی عنها عدت در خانهٔ مرگ بکنند بنود تا آنکه فریعه بنت مالک [illegible]

ابی سعید خدری قصهٔ خویش دمیکه شوے او بمرد بوے باز گفت ورد ات نمود که آنحضرت صلعم فرمود امکثی فی بیتک حتی یبلغ الکتاب اجله پس عثمان بدان اخذ کرد و یکبار گوشت شکار بسوے او در حالت احرام ارمغان کردند گویا که از برایش صید کرده بودند خواست تا بخورد علی بن ابی طالب او را خبر کرد که آنحضرت صلعم لحمی را که بسویش هدیه فرستاده بودند وا پس ساخت ورد کرد پس باز ماند کما فی الرفع و همچنین اقل عدت حمل نمیدانست تا آنکه ابن عباس آیه کریمه وحمله وفصاله ثلثون شهرا مع قوله سبحانه والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین بیادش داد پس بدان رجوع نمود چنانکه در اعلام وحجة مذکورست و همچنین علی مرتضی با آن همه وفور دانش وعلم وفضل که نذیدش جهان ندیده حدیث نحن معشر الانبیاء لا نرث ولا نورث ما ترکنا ه صدقة یاد نداشت چنانکه در صحیح مسلم ست و همچنین حدیث لا تعذبوا بعذاب الله محفوظ نمیدانست چنانکه در ارشاد ساری ست دیگر از غیر محفوظاتش حدیث عدت حامله متوفی عنها زوجهاست چنانکه در رفع الملام و توضیح و ایقاظ ولمعات التنقیح مرقوم ست دیگر حدیث مفوضه ست کما فی الرفع و فرمود چون حدیثی از جناب نبوت می شنیدم انچه خدا میخواست مارا بدان نفع میرسانید و چون غیر او صلعم مرا حدیث میکرداز وے خواستار سوگند می شدم چون سوگند میکرد راست گویش میدانستم وحدیث کردمرا ابوبکر وراست گفت و ذکر کرد حدیث مشهور نماز توبه را و درینجا دلیل روشن ست بر آنکه وے محیط نبود بجمله احادیث رسالت و هم دلیل ست بر فضیلت وصدق صدیق رضی الله عنه که از وے طلب حلف نمی فرمود و وے و ابن عباس رضی الله عنهما و غیرهما فتوے

داده‌اند بآنکه متوفی عنها چون باردار باشد عدت او ابعد اجلین ست وایشان
راسنت نبویه دربارهٔ سبیعهٔ اسلمیه نرسیده بود که آنحضرت صلعم اورا فتوی
داد بآنکه عدتش وضع حمل ست و فتوی داد وے و زید و ابن عمر و غیرهم بآنکه
چون شوے مفوضه بمیرد اورا مهر نباشد و درین باب سنت نبویه دربارهٔ
بروع بنت واشق بایشان نرسیده و در رفع ملام گفته این دروازه بسیار
کشاده ست منقول از اصحاب رسول صلعم درین باب بعد د کثیر میرسد و اما
منقول از غیر ایشان پس احاطه بدان امکان ندارد چه بالوف احادیث میرسد
حالانکه ایشان اعلم امت و افقه ملت و اتقی و افضل جماعت بوده اند و به که
بعد از ایشان آمده کم ست از ایشان و خفا رسنت بر وے اولی ترست و این
محتاج بیان نیست انتهی و در طلب الادب من ادب الطلب گفته واقف نشد ابن
عباس رضی الله عنه بر حدیث حرمت حمار اهلی چنانکه در صحیح مسلم ست و همچنین
بر حدیث عدم جواز نکاح متعه چنانکه در شرح صحیح مسلم ست و بر حدیث نهی از
تفاضل در بیع ورق بورق چنانکه در صحیحین ست و نووی ذکر آن در شرح
کرده و بر حدیث ثبوت مهر بمفوضه چنانکه در سنن ترمذی ست و بر حدیث اعتداد
حامله متوفی عنها زوجها چنانکه در سنن نسائی و ترمذی و تیسیر الفصول و هدایه
ست و بر حدیث مسح بر خفین در بدو حال چنانکه در محلی شرح موطاست و بر حدیث
قراءة جناب رسالت صلعم در نماز ظهر و عصر مطلقاً چنانکه در سنن ابی داود
و حکم میکرد مهدی حلال را همچو حکم محرم و اگر نزد وی علم باین معنی می بود
زنهار این کار نمیکرد و لهذا عایشه صدیقه رضی الله عنها مخالفتش نمود چنانکه
در موطا و صحیح بخاری ست و همچنین پنهان ماند بر ابن عمر حدیث مسح بر خفین چنانکه
در موطا و سنن ابن ماجه مرقوم ست و هکذا احادیث رکعتین قبل از مغرب چنانکه

در سنن ابی داؤد وغیرہاست وہمچنین حدیث مہر مفوضہ چنانکہ در جامع ترمذی ست وحدیث تیمم جنب چنانکہ در ایقان ست وحدیث غسل زن بلاشکستن موے سر چنانکہ در شرح مسلم وحجہ بالغہ ست وحدیث تطیب قبل از بستن احرام چنانکہ در صحیحین وایقان ست وحدیث حرمت بیع تفاضل در متجانسین وقتے کہ دست بدست باشد تا آنکہ ابو سعید خدری رضی اللہ عنہ بدان اخبارش نمودہ چنانکہ در صحیح مسلم وشرح وے از نووی ست وحدیث عدم اعتمار رسول مختار صلعم در ماہ رجب چنانکہ در بخاری ست وحدیث حرمت استمتاع بنسا رتا اجل چنانکہ در شرح مسلم از نووی ست وحدیث جواز نفر حائض قبل از طواف وداع چنانکہ در صحیح بخاری وشرح صحیح مسلم ست وحدیث نماز چاشت چنانکہ در صحیح بخاری ست وحدیث دراز شدن بیان سنت بامداد وفرض آن چنانکہ شامی در رد المحتار از شرح علی قاری بر موطاے امام محمد رح نقل کردہ وہمچنین عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ را حدیث اخذ رکبتین در حالت رکوع نرسیدہ چنانکہ در سنن ترمذی ست وہکذا حدیث تیمم جنب چنانکہ در صحیح بخاری وایقان ست وحدیث ضجعہ بعد سنت صبح چنانکہ قسطلانی در ارشاد ساری وعلی قاری در شرح موطا ذکر نمودہ کما فی رد المحتار وحدیث حکم مفوضہ چنانکہ در جامع ترمذی واعلام وحجہ بالغہ ست در مجمع البحار گفتہ وبود کہ میخواند والذکر والانثی چنانکہ اولا فرود آمدہ بعدہ وما خلق الذکر والانثی نازل شد وابن مسعود وابو الدرداء آنرا نشنیدند وسائر مردم آنرا شنیدند وثابت داشتند در مصحف واین بران میماند کہ وے رضی اللہ عنہ گمان داشت کہ معوذتین از قران نیست انتہی وہمچنین مطلع نشد ابو موسی اشعری بر حدیث توریث بنت ابن با بنت چنانکہ در صحیح

۵ ابن مسعود

۶ ابو موسی اشعری

بخاری و اعلام و ایقاف ست و بر حدیث بول استاده چنانکه در بخاری ست
وهمچنین پوشیده ماند بر زید بن ثابت رضی الله عنه حدیث رحلت حائض بغیر
طواف صدر چنانکه در صحیح بخاری و شرح مسلم و ایقاف ست و حدیث مهر مفوضه
چنانکه در سنن ترمذی ست وهمچنین نرسید جابر بن عبد الله را رضی الله عنه
حدیث نهی از متعه چنانکه در صحیح مسلم و شرح نووی ست و مخفی ماند بر سیدة النساء
فاطمه زهرا رضی الله عنها و علیها السلام حدیث لا نورث و لا نورث ولهذا بهجران
صدیق رضی الله عنه پرداخت و با او سخن گفتن ترک فرمود چنانکه در صحیح مسلم
ست وهمچنین نرسید ام المومنین عائشه رضی الله عنها را حدیث رویت آنحضرت
صلعم رب خود را بشب اسرار چنانکه در صحیح مسلم ست وکذلک حدیث تعذیب میت
ببکاء اہل وے بروے چنانکه در صحیح بخاری ست و حدیث ثبوت بول
استاده شده چنانکه در جامع ترمذی ست و حدیث مسح بر خفین چنانکه در
صحیح مسلم و محلی و سنن ابن ماجه والنسائی ست و مخفی ماند بر هند رضی الله
عنها حدیث حکم مستحاضه چنانکه در صحیح مسلم و حجه بالغه ست و بر مسور بن مخرمه
رضی الله عنه حدیث غسل المحرم راسه پوشیده ماند چنانکه در موطا ست
ومطلع نشد ابو هریره رضی الله عنه بر حدیث مسح علی الخفین چنانکه در محلی و ایقاف
ست ومیگفت که صوم جنب که بامداد کند صحیح نیست تا آنکه بوے حدیث صحتش
رسیده پس از انچه بران بود برگشت چنانکه در موطا و شرح صحیح مسلم و
کشف الغمه عن جمیع الامة للشعرانی و حجه بالغه ست وهمچنین نرسید بسالم بن عبد الله
بن عمر جواز طیب از براے محرم بعد رمی جمار قبل افاضه چنانکه در موطا ست
وهمچنین مخفی ماند بر ضحاک بن قیس حدیث جواز تمتع بعمره تا حج تا آنکه این تمتع
را از صنائع جهال شمرده چنانکه در موطا ست وهکذا ابراهیم نخعی را حدیث اضطجاع

بعد از سنت فجر نرسیده چنانکه در ارشاد ساری و شرح علی قاری بر موطاے امام محمد ست علی ما فی رد المحتار وہمچنین مطلع نشد عبید بن جریج بر چند امور و لہذا اعتراض کرد بر ابن عمر و گفت اے ابا عبد الرحمن من ترا می بینم که چار کار میکنی که ہیچ یکے را از یاران تو ندیدم که این کارہا بکنند فرمود آن کارہا چیست اے ابن جریج گفت ترا می بینم که از ارکان خانہ کعبه جز دو رکن یمانی دیگرے رامس نمیکنی و ترا می بینم که پاپوش سبتیه می پوشی و می بینم که رنگ زرد بکار می بری و ترا می بینم که چون بمکه می باشی و مردم ہلال را دیده اہلال میکنند و نعرۂ لبیک بر زبان رانند تو اہلال نمی کنی مگر روز ترویه پس عبد اللہ این ہمه را از فعل رسول صلعم اثبات فرمود چنانکه در موطا و صحیح بخاری ست وہمچنین مخفی ماند بر امام اعظم رح حدیث اشعار ہدی و حدیث رفع الیدین در مواضع اربع از نماز و حدیث جہر بآمین و حدیث قرأت فاتحه خلف امام وجز آن و مخفی ماند بر امام دار الہجرہ مالک بن انس رضی اللہ عنه حدیث صیام شش گانہ شوال و این را از عمل جاہلیت و اہل جفا می شمرد و میگفت لم یبلغنی ذلك عن احد من السلف و در بارۂ محرم که ازار ندارد و میخواہد که سراویل بپوشد میفرمود ما ہیچ یکے را نشنیدیم که رخصت درین کار میداد یا آنرا استثنا میکرد و افراد یوم جمعه بصوم مستحب می پنداشت و میگفت احدی را نشنیدیم که از ان نہی کرده باشد و آزاد خال حج در عمرہ نہی مینمود و میگفت اہل علم را برہمین طور دریافته ایم و آز غیر بلاغیاتش حدیث جواز تفاضل در بیع حنطه بشعیر و حدیث منع از صیام دہر و حدیث نہی از تطییب میت محرم و حدیث توقیت مسح بر خفین از براے مقیم و مسافر و جز آن ست شمارش دشواری میکند و احادیث صحیحه بر خلاف این ہمه مذکورات از وسے ست طالب تفصیل

جستجویش از موطا و شروحش مسوی و مصفی و محلی می تواند کرد و همچنین حال
امام همام محمد بن ادریس شافعی ست رحمه الله تعالی که وے مطلع نشد بر حدیث
نهی از لبس معصفر چنانکه نووی در شرح مسلم از بیهقی حکایتش کرده و نقل
نموده و نرسید او را حدیث سجود صفِ اول با امام و حرس صف ثانی
در نماز خوف چنانکه در دراسات از اجله شافعیه نقل کرده و وی رضی الله عنه
در انچه احادیث بسند صحیح بوے نرسیده توقف ورزیده از آنجمله ست حدیث
مسلم از روایت بریده در اوقات نماز دیگر حدیث بروع بنت واشق ست
در مهر مفوضه چنانکه در عقد الجید ست دیگر حدیث عدم انتقاض وضو از دم
استحاضه ست دیگر حدیث تخمیس سلب ست چنانکه در دراسات و میزان شعرانی
مذکور ست و این قدرے قلیل ست از بسیار و نبذی یسیر ست از انبار
ورنه ازین اجناس و انواع در مطولات کثیر ست و بر متداول و مزاول و
ممارس غیر عسیر علامه ابن القیم جوزی در اعلام بعد از مثل این کلام گفته وهذا
باب لو تتبعناه لجاء سفر کبیر انتهی شیخ الاسلام میفرماید هر که معتقد آنست
که هر حدیث صحیح هر واحد را از ائمه یا امام معین رسیده ست وے مخطی ست
بخطاء فاحش قبیح و هیچ قائلی نمی تواند گفتن که احادیث مدون و مجموع شد
پس خفایش و حال این ست یعنی چه زیرا که این دواوین مشهوره در سنن
مجموع نشده ست مگر بعد از انقراض متبوعین ومع هذا ادعاء انحصار حدیث رسول
صلعم در دواوین معینه جائز نیست واگر این انحصار را در آنها بگیریم و فرض
کنیم پس هرچه دران کتب ست دانستن هر عالم آنرا ضرور نیست بلکه حصول
این ملکه بعید ز نزدیک ست که دست بهم ندهد بلکه بسیار ست که نزد مردے دواوین
کثیره موجود می باشد و علمش بانچه دران بوده ست احاطه ندارد بلکه کسانیکه

پیش از جمع این دواوین بوده اند نسبت باین متاخرین اعلم بودند بسنت چه بسیاری از انچه بآنان رسیده ست و نزد شان بصحت پیوسته گاه ست که بارا نرسیده مگر بذریعه مجهول یا اسناد منقطع یا بالکلیه تا ما نیامده و دواوین آنها سینه هاے آنها بود که باضعاف مضاعف چیزے که درین دواوین مدون ست احتوار داشت نه این سفینه ها و این امرے ست که هر که دانا بقضیه و آگاه باین ماجراے ست دران شک نمیکنند و قائلی نمی تواند گفتن که هر که همه احادیث نمی شناسد وے مجتهد نیست چه اگر در مجتهد علم او بجمیع اقوال و افعال نبوت صلعم از انچه تعلق باحکام دار و شرط کنند در امت هیچ کسے مجتهد نباشد بلکه غایت عالم آنست که جمهور یا معظم او را بر وجهے میدانسته باشد که جز قلیلی از ان تفصیل بر وے مخفی نماند پسترگاه باشد که این قلیل ازان تفصیل مخالف چیزے می افتد که او را نرسیده ست پس ویرا درین حالت این عدم بلوغ عذر خواه باشد انتهی و بعض این مضمون را در ایقاف نیز ذکر کرده و از ابن القیم بتغییر یسیر و زیادت قلیل آورده ابو عمر و ابن عبد البر گفته کسے نیست بعد رسول خدا صلعم مگر آنکه بر وے بعض سنت مخفی مانده و این همه دواوین بعد از انقراض عهد ائمه فراهم آمده و مجموع گشته اند با آنکه انحصار احادیث در انها امکان ندارد و همچنین از وجود آنها نزد یکی لازم نمی آید که وے محیط این همه باشد انتهی شیخ مسند احمد محدث دهلوی در انصاف گفته بسیاری از احادیث نبوت صلعم چنان ست که آنرا از صحابه رضی الله عنهم جز یکه وکس روایت نموده اند و همچنین ازان یک دو صحابی جز یک دو تابعی اخذ نکرده وهلم جرا و بسیاری ازان چنان ست که روایت نمیکنند آنرا مگر مردم یک شهر یا دو شهر و هکذا و لهذا بعض صحاح احادیث علماء آن طبقه را نرسیده تا چار

فتویٰ دادند بآرا رخود واقتدائی بمن تقدم منهم باز این معنی در طبقهٔ ثانیه یا بعد
ازان در عصر حفاظ جامعین بعد ازانکه امعان نظر و انعام بصر و رحلت بسوے
اقطار و قطره زن بجانب دیار و امصار شدند ظاهر و آشکار گردید و نزد
ایشان اخبار و آثار فقهاے هر شهر فراهم آمده از ینجاست که چون امام شافعی
نظر در اقوال صحابه و تابعین میکردی دید که بسیاری از کلمات ایشان برخلاف
حدیث ست بنا بر آنکه حدیث بایشان نرسیده یا رسیده لکن از وجه غیر صحیح پس
درینجا وی رح مضمون حدیث را فرا گرفته و تمسک را بسخنهاے ایشان بگذاشته
ادام که متفق نبوده اند و میگفت هم رجال و نحن رجال و همچنین کار روائی
جمله سلف نیکو کار بود انتهیٰ ملخصاً گویم الضاف را در هدایة السائل بتفریق ابواب
بزیر مسائل ترجمه کرده ایم بدان بازگشت باید نمود و اما سبب ثانی چنانکه
در رفع ملام گفته پس آنست که حدیث امام را رسیده لکن به ثبوت نه پیوسته باین
طریق که محدث آن حدیث یا محدثِ محدث او یا غیر وے از رجال اسناد نزد مجهول
ست نزد امام یا متهم ست یا سیئ الحفظ یا آنکه حدیث تا امام بطریق مسند نرسیده
بلکه بطور منقطع یا لفظ حدیث منضبط نگشته با آنکه این حدیث را روات ثقات نزد غیر
او باسناد متصل روایت کرده اند باین طرز که آن مجهول را این غیر بطریق ثقت
میداند یا آنحدیث را غیر این مجروحین روایت نموده اند و از غیر آنجهت منقطعه متصل
شده ست و بعض محدثین حفاظ بضبط الفاظ آن حدیث پرداخته اند یا این روایت
را شواهد و متابعات ست که مبین صحت اوست و این نیز بسیار است و در تابعین
و تبع ایشان تا ائمه مشهورین و من بعدهم بیشتر ست نسبت بعصر اول و اکثر ست
از قسم نخستین چه احادیث مطهره انتشار و اشتهار گرفته و بسیاری را از علماے
بطرق کثیره رسیده و غیر این علما را از طرق صحیحه که غیر طرق مذکوره ست مانع شده

سبب ثانی

پس باین وجه این قسم احادیث حجت می تواند شد با آنکه این احادیث مخالف را
باین وجه نرسیده و لهذا در کلام غیر واحد از ائمه تعلیق قول بموجب حدیث بر تقدیر
صحتش یافته شده چنانکه میگویند قولی فی المسئلة کذا و قد روی فیها حدیث
بکذا فان کان صحیحا فهو قولی گویم امام شافعی را ازین قسم ارشادات بسیارست و
بیهقی در مسائل بسیار که حدیث رسالت دران بصحت رسیده میگوید که بحسب
قول امام مذهبش همین مدلول این حدیث ست و بدان قضا میکند و افتا میفرماید
این مواضع زیاده بران ست که استقرار آن درین مختصر می توان کرد شاید
بعض اشلاء این مدعا در شرح ما بر صحیح مسلم موسوم بالسراج الوهاج دست بهم
رسید هر دو اقوال ائمه اربعه مجتهدین درین باب یعنی اخذ بحدیث و ترک رای
و تقلید عن قریب بیاید ان شاء الله تعالی سبب سوم اعتقاد ضعف حدیث ست سبب سوم
بنا بر اجتهادی که غیر او با او دران خلاف کرده یا قطع نظر از طریق دیگر برابرست
که صواب با او باشد یا با غیر او یا با هر دو نزد کسیکه میگوید هر مجتهد مصیب ست
انتهی ولکن این قول مردودست بلکه مصیب در میان مجتهدین کثرین اول
متقدمین باشند یا متاخرین واحدست آری هر مجتهد ماجورست بدو اجر
در صواب و بیک اجر در خطا اگر استفراغ جهد در دریافت آن مسئله کرده ست
واذ لیس فلیس و این سبب ثالث را اسباب ست از انجمله آنکه محدث حدیثی را
یکی از ائمه ضعیف اعتقاد کرد و دیگری او را ثقه اعتقاد نمود و معرفت رجال
علمی واسع ست وگاه باشد که صواب با دیگری بود بنا بر معرفت او با آنکه این
سبب جارح نیست یا بآن وجه که جنس آن سبب غیر جارح ست یا آنکه او را دران
عذری هست که از جرح بازش میدارد و این باب نیز واسع ست از برای
علمائیکه رجال و احوال ایشان را می دانند و می شناسند و این علما را درین

باره اجماع و اختلاف باشد چنانکه غیر ایشان راست از سائر اہل علم در علوم آنہا و از انجملہ آنست کہ اعتقاد سماعت حدیث بحق محدث ندارد و ہر کہ از وے یا از غیر وے حدیث میکند وے معتقد سماعت آنحدیث ست بنا بر اسباب معروفہ موجبۂ این اعتقاد و از انجملہ آنکہ محدث را دو حال باشد یکے حال استقامت دیگر حال اضطراب مثلاً مختلط شد یا کتابہاے او بسوخت پس بانچہ در حال استقامت حدیث کردہ صحیح ست و انچہ تحدیث بدان در حالت اضطراب نمودہ ضعیف ست و دریافت نمی شود کہ این حدیث ازین ہر دو نوع کدام نوع ست و غیر وے میداند کہ وے تحدیث آنحدیث در حال استقامت نمودہ ست واز انجملہ آنکہ محدث آنحدیث را فراموش کردہ وبعد ازان روایتش نمودہ واز تحدیث خود بدان حدیث انکار دارد پس اینکس اعتقاد میکند کہ این یکے علت موجبۂ ترک حدیث ست و دیگرے خیال میکند کہ این امر مانع استدلال بدان حدیث نیست و این مسئلہ معروف ست و از انجملہ ست آنکہ بسیاری از اہل حجاز معتقد آنند کہ احتجاج بحدیث عراقی و شامی نتوان کرد اگر اصلی در حجاز ندارد تا آنکہ گویندہ گفتہ ست کہ احادیث اہل عراق بمنزلہ احادیث اہل کتاب می باید داشت وبتصدیق وتکذیبش نتوان پرداخت و دیگرے سرائیدہ کہ روایت سفیان از منصور از ابراہیم از علقمہ از عبداللہ حجت ست پس اگر اصلش در حجاز نبود حجت نباشد و این اعتقاد کہ اہل حجاز ضابط سنت اند و ہیچ شے از آنہا بیرون نرفتہ و در احادیث اہل عراق اضطراب ست موجب توقف دران احادیث گشتہ و اعتقاد بعض عراقین آنست کہ احتجاج بحدیث اہل شام نتوان کرد اگرچہ اکثر مردم برآنند کہ حدیث ضعیف ایشان را ترک باید داد وچون اسناد جید باشد حدیث

حجت ست خواه حجازی بود یا شامی یا عراقی یا جز آن ع حدیث عشق می باید چه
عبرانی چه سریانی ⁂ ابو داؤد سجستانی رح کتابے نوشته ست در مفاریداہل
امصار دران اختصاص اہل ہر مصر بسنتی از سنن بیان نموده که نزد غیر
مردم آن شهر سند نیست ہمچو مکه و طائف و دمشق و حمص و کوفه و بصره وغیرہا
الی اسباب اُخر غیر هذه سبب چهارم اشتراط شروط ست در خبر واحد عدل
حافظ که غیر در آنها مخالف این شرط کننده ست ہمچو آنکه بعض ایشان شرط کرده
اند عرض حدیث را بر کتاب وبعض گویند که چون حدیث خلاف قیاس اصول
باشد باید که محدث بآن فقیه بود وبعض انتشار وظهور حدیث را در ما تعم
به البلوی شرط کرده اند الی غیر ذلك مما هو معروف فی مواضعه سبب پنجم
آنست که حدیث باینکس رسیده ست وهم به ثبوت پیوسته ولکن آنرا
فراموش ساخته ست واین در کتاب وسنت هردو رو میدهد ہمچو حدیث
مشهور عمر که چون اورا از حال مردی جنب در سفر غیر یابندهٔ آب پرسیدند
گفت نماز نگزارد تا آنکه آب یابد عمار گفت یاد نداری که من وتو در
شتران بودیم ومن وتو هردو جنب شدیم من در خاک غلطیدم چنانکه دابهٔ
می غلطد وتو نماز نکردی این را ذکر کردم بجناب نبوت فرمود اینقدر
ترا کافی بود که هردو دست مبارک خود بر زمین زد و بروے و هردو
کف دست را بدان بمالید عمر فرمود اے عمار از خدا بترس وے گفت اگر
خواهی این حدیث را روایت نه کنم فرمود تو اختیار داری در روایت
پس این سنتی ست که عمر آنرا حاضر شده ولکن فتوی بر خلاف آن داده
وعمار اورا بیاد داد لکن بیادش نیامد مگر عمار را تکذیب ہم نکرد بلکه امر
بتحدیث فرمود وابلغ ترازین حکایت قصهٔ خطبهٔ عمر ست که دران نهی از

سبب چهارم

سبب پنجم

زیادت بر مهر زنان و دختران رسول خدا صلعم کرد و چون زنی گفت
که چرا ما را از آنچه خدا ما داده ست محروم می پسندی و آیه قنطار بخواند
رجوع بسوی قول آن زن کرد حالانکه آیه را یاد داشت ولکن دریں هنگام
فراموشش شده بود و از این وادی ست که علی مرتضی روز جمل زبیر رضی الله
عنه را عهد رسالت که با این هردو کرده بود بیاد داد تا آنکه زبیر از
قتال برگشت و هذا کثیر فی السلف والخلف سبب ششم عدم معرفت ست
بدلالت حدیث و این گاهی بنا بر آن باشد که لفظ حدیث نزد وی غریب
ست همچو لفظ مزابنه و محاقله و مخابره و ملامسه و منابذه و غرر و جز آن
از کلمات غریبه که علما در تفسیرش جادهٔ اختلاف می سپرند و همچو حدیث مرفوع
بلفظ لا طلاق ولا عتاق فی اغلاق که اهل علم اغلاق را باکراه تفسیر کرده اند
و هر که بر خلاف ایشان رفته این معنی را نمی شناسد و گاهی باجهت که معنی
لفظ آنحدیث در لغت و عرف اینکس غیر معنی آن در لغت نبوی ست و وی آنرا
حمل بر لغت خویش میکند باآنکه اصل در انجا بقاء لغت ست چنانکه بعض علما
آثار وارده را در رخصت نبیذ شنیده گمان کردند که آن نوعی از انواع
سکر ست چه نبیذ در لغت آنها سکر باشد باآنکه مراد بدان در حدیث رخصت
نبیذ تمر در باره شرب آن پیش از اشتداد ست چه در احادیث صحیحه تفسیر
بهمین معنی آمده و همچنین لفظ خمر در کتاب و سنت دیده اعتقاد کردند
که مراد بدان افشردهٔ انگور ست که شتد شده بالخصوص بنا بر آنکه لغت
ایشان همچنین بوده اگرچه در بسیار احادیث صحیحه مبین شده که خمر نام هر
سکر ست و گاه باشد که لفظ حدیث مشترک بود یا مجمل یا متردد درمیان حقیقت و
مجاز و اینکس حمل آن لفظ بر چیزی کرده که اقرب ست نزد او و گو مراد بدان

چیز دیگر باشد چنانکه جماعتے از صحابه در اول امر حمل خیط ابیض وخیط اسود
بر رسن کردند و دیگران کریمهٔ فاغسلوا وجوهکم وایدیکم را بر دست تا بغل
فرود آوردند وگاه چنان بود که دلالت نص خفی باشد چه جهات دلالت
اقوال خیلے کشادگی دارد ومردم در دریافت آن جهات متفاوت اند
وفهم وجوه کلام بقدر عطاے وموهبت حق سبحانه باشد وآدمی آنرا گاهی
من حیث العموم می شناسد وتفطن آن چنانکه باید نمی نماید بنابر دخول
آن معین دران عام وگاہے تفطن آن معین می کند مگر بعد ازان فراموش
میشود واین باب خیلے واسع ست جز خدا دیگرے احاطهٔ آن نمی تواند
کرد وگاہے مردے فهم چیزے از کلام میکند که لغت عربیه که رسول صلعم
بدان مبعوث شده محتمل آن نیست سبب هفتم آنست که معتقد آن باشد سبب هفتم
که در حدیث دلالت بر آن مدعا نیست وفرق درمیان این سبب وسبب
ششم آنست که شخص اول جهت دلالت نشناخت واینکس شناخت لکن
اعتقاد کرد که این دلالت صحیح نیست بنابر اصولیکه نزد اوست واین
دلالت را رد میفرماید خواه در نفس الامر صواب باشد یا خطا مثلاً معتقد ست
بآنکه عام مخصوص حجت نیست وبآنکه عموم وارد بر سبب مقصور بر آن
سبب ست ومجرد امر بچیزے مقتضی وجوبش نیست یا اقتضاء فور نمی کند
ومعرف باللام را عموم نباشد وافعال منفیه نافی ذوات آن افعال نیست
ونه نافی جمله احکام او ومقتضی را عموم نبود وچنین در مضمرات ومعانی ادعاء
عموم نتوان کرد الی غیر ذلک مما یتسع القول فیه وشطرے از اصول فقه چنان ست
که مسائل خلافش داخل این قسم ست اگرچه اصول مجرده محیط این همه دلالات
مختلف فیها نیست وداخل ست دران افراد اجناس دلالات وآنکه این

اجناس ازان جنس ست یا غیر چنانکه اعتقاد کند که این لفظ معین مجمل ست بنا بر
اشتراک و دلالت تعین یکے از دو معنی او نمی کند او غیر ذالک گویم هریکے
از ائمه حنفیه و شافعیه و غیرهما از برائے فقه خود اصول ساخته اند و بتدقیقها
پرداخته و غیر ایشان بر ایشان در بعض یا اکثر آن ردّ نموده و این خصومت
از دیر باز درین امت بر روئے کار آمده تا آنکه درین نزدیکی روزگار
صاحب ارشاد الفحول بفصل این قضیه گرائیده و حقائق اصول فحول را بعرض
بر کتاب و سنت بصحرا نهاده چنانکه از حصول المامول نمایان ست و لکن جهل
و تعصب و حجاب رسوم را مفاسد بیش از شمار باشد سبب هشتم اعتقاد ست بآنکه
این دلالات را چیزے معارض ست که دال باشد بر عدم اراده آن معنی از آن
حدیث همچو معارضه عام بخاص و مطلق بمقید یا امر مطلق بآنچه نافی وجوب ست
یا حقیقت بمجاز الی انواع المعارضات و این باب نیز وسعت دارد چه تعارض
دلالات اقوال و ترجیح بعض بر بعض دریائے ناپیدا کنار ست سبب نهم
اعتقاد ست بآنکه حدیث معارض ست بآنچه دلالت میکند بر ضعف یا نسخ یا تاویل
او اگر قابل تاویل ست بچیزے که صلاحیت معارضه دارد بالاتفاق مثل کدام
آیه یا حدیث دیگر یا همچو اجماع و این دو گونه باشد یکے آنکه اعتقاد کند که این
معارض راجح ست فی الجمله و یکے ازین هرسه متعین گردد بدون تعیین یکے
از آنها و گاهے یکے متعین شود باین طریق که آن منسوخ یا مؤول ست
یا در نسخ غلط کند و متاخر را متقدم اعتقاد نماید و گاهے غلط در تاویل
رود باین طریق که حمل حدیث بر چیزے کند که لفظ حدیث احتمال آن ندارد
یا آنجا چیزے هست که دافع احتمال مذکور باشد و اگر معارض ست من حیث
الجمله پس این معارض دال نیست وگاه هست که حدیث در قوت حدیث اول

سبب ثامن

سبب تاسع

در سند و متن نبود و اینجا اسباب متقدمه و جز آن در حدیث اول بیاید
و اجماعی که غالباً دعوی آن میکنند عبارت ست از عدم علم بمخالف و اعیان
علما را دریافته ایم که قائل چیز ها گشته اند و تمسک ایشان درین اشیا همین
عدم علم بمخالف ست با آنکه ظاهر ادله نزد آنها مقتضی خلاف آنقول ست لکن
عالم می تواند که چنان سخنی تازه بیارد که هیچ قائلی را بدان نمیداند با وصف
علم بآنکه مردم در آنقول بر خلاف اویند تا آنکه بعضے از ایشان تعلیق قول
کرده و گفته اند که اگر در مسئله اجماع باشد احق باتباع ست ورنه قول ما
چنین و چنان ست و این بآن نهج باشد که بگوید نمیدانم که احدی شهادت
عبد را جائز داشته باشد لکن قبول این شهادت محفوظ ست از علی و انس
و شریح و غیرهم و چنانکه بگوید که اجماع کرده اند بر آنکه بعض معتق وارث
نمیشود حالانکه توریث وے از علی و ابن مسعود محفوظ ست و درین باب
حدیثے حسن از آنحضرت صلعم آمده و دیگرے بسراید که هیچ یکے را نمیدانم که
صلوٰة بر آنحضرت صلعم در نماز واجب کرده باشد با آنکه ایجابش محفوظ ست
از جعفر صادق علیه السلام و غیر او حاصل این مقام آنست که غایت بسیاری
از اهل علم آنست که قول علما دیده اند که ادراک آنها در بلاد خود کرده و
اقوال جماعات غیر ایشان نشناسد چنانکه بسیاری از متقدمین همچنین یافته
میشوند که جز اقوال اهل مدینه یا اهل کوفه قول دیگران ندانند و بسیاری
از متاخرین اند که جز قول یکدو یا سه ائمه متبوعین قول دیگران نمی شناسند
و آنچه ازین دانسته و شناخته ایشان خارج ست نزد ایشان مخالف اجماع ست
زیراکه وے قائلی را بدان خارج نمی داند و همیشه خلاف آن بگوشش
میخورد پس این چنین کس کجا میتواند که بسوے حدیث شریف نگراید چه حدیث

فصل

مخالف اوست و وے از خلاف اجماع میترسد و اعتقاد میکند که این حدیث مخالف
اجماع ست و اجماع یکے از اعظم حجج باشد و همین عذر را بیشتر مردم در بسیاری
از احادیث متروکهٔ خود پیش می نمایند لکن بعض ایشان درین معذرت
حقیقةً معذور اند و بعض در حقیقت معذور نیند و کذلک کثیر من الاسباب
قبله و بعده گوئیم این اعذار در زمان باستان گنجایش داشت بوجه
عدم تدوین کتب سنن و عدم بلوغ خبر بعض بلاد تا بعض بلاد دیگر بنا بر سدّ
طرق و عدم نفاذ سبل و عدم وصول بعض تا بعض ولکن الآن پس هیچ
عذر مرجح یکے را امروز باقی نیست و تمسک بعذر زائل و جدار مائل و نیز اقل
صحیح نباشد سبب وهم معارضه حدیث ست بآنچه دال بر ضعف یا نسخ یا تاویل
اوست بچیزے که غیر اینکس معتقد معارض بودن آنچیز نیست یا خود در حقیقت
کدام معارض راجح ندارد همچو معارضه بسیاری از اهل کوفه حدیث صحیح
را بظاهر قرآن باین اعتقاد که ظاهر کتاب از عموم و مانند آن مقدم
بر نص حدیث ست و گاه باشد که غیر ظاهر را ظاهر اعتقاد میکند بنا بر آنکه
دلالت آن قول وجوه بسیار همراه خود دارد و لهذا احادیث شاهد و یمین
را رد کرده اند و غیر ایشان میدانند که در ظاهر قرآن آنچه مانع حکم بیک شاهد
و یمین باشد موجود نیست و اگر دران این چنین باشد پس سنت صحیحه مفسر قرآن
باشد نزد ایشان و شافعیه را درین قاعده سخن معروف ست و امام احمد
را یکے رساله ست در رد بر کسیکه زعم استغنا بظاهر قرآن از تفسیر سنت رسول
خدا صلعم دارد و دران رساله دلیلها ذکر نموده که این موضع ذکر آنها بر نمی
تابد و ازین وادی ست دفع خبرے که دران تخصیص عموم کتاب یا تقیید
مطلق قرآن یا زیادت بر قرآن باشد و هر که باین قائل ست اعتقادش

آن باشد که زیادت بر نص ہمچو تقیید مطلق نسخ ست وتخصیص عام نسخ بود وہمچو معارضہ
گروہے از اہل مدینہ حدیث صحیح را بعمل اہل مدینہ بنا بر آنکہ ایشان اجماع
کردہ اند بر مخالفت خبر واجماع ایشان حجت متقدم بر خبر ست مثل مخالفت حدیث
خیار مجلس بر بنا رہمین اصل اگرچہ بسیاری از مردم اثبات اختلاف اہل مدینہ
درین مسئلہ میکنند چہ اگر ایشان اجماع کنند وغیر خلاف اجماع ایشان کند
حجت در خبر باشد نہ درین اجماع وہمچو معارضہ قومے از اہل بلد بعض
احادیث را بقیاس جلی بنا بر آنکہ قواعد کلیہ را بمثل این خبر نمی توان شکست
وجز آن از انواع معارضات خواہ معارض مصیب باشد یا مخطی واین
اسباب ذہ گانہ ظاہر ست وجائز ست کہ در بسیاری از احادیث عالم
را حجتی در ترک عمل بدان باین طور باشد کہ ما را اطلاع بران حدیث دست
ہم ندادہ چہ مدارک علم بسیار کشادہ ست واطلاع بر ہمہ انچہ در بواطن
علما ست احدی را حاصل نیست وعالم گاہے ابدا رحجت خود میکند وگاہی
نمی کند وچون ابدا رکردہ ست کہ ما را میرسد وگاہی نمیرسد وچون رسید پس گاہ
باشد کہ وجہ احتجاج وی دریابیم وگاہے نمی دریابیم خواہ آن حجت در
نفس الامر وحد ذات خود صواب باشد یا خیر وہر چند کہ ما این را تجویز
کردیم لکن ما را نمی رسد کہ از تولی کہ حجتش بحدیث صحیح ظاہر گشتہ یا بفقہ طائفہ
از اہل علم واضح شدہ عدول بسوے قول دیگر کنیم کہ عالمی آنرا گفتہ ست
چہ جائز ست کہ پیش او چیزے باشد کہ بدان دفع این حجت می تواند شد
اگرچہ دانا تر چرا بنود چہ تطرق خطا بسوے آرا رعلما بیشتر از تطرق او
بسوے ادلہ شرعیہ ست زیرا کہ این ادلہ شرعیہ حجت خدا بر ہمہ بندگان
اوست بخلاف راے عالم وممتنع ست کہ دلیل شرعی خطا وار باشد چہ دلیلے

دیگر معارض او نیست و رأے عالم این چنین نبود و اگر عمل برین تجویز جائز
باشد در دست ما از ادله که در آنها چنین ها روا باشد هیچ شئے باقی
نمی ماند ولکن غرض آنست که وی در نفس خود معذور ست و در ترک آن و ما در ترک
آن ترک معذور نیم حق تعالے گفته تلك امة قد خلت لها ما كسبت و
لكم ما كسبتم ولا تسئلون عما كانوا يعملون وقال تعالے فان تنازعتم في شئ
فردوه الى الله والرسول و هیچ یکے را نمی رسد که معارضه حدیث رسول
صلعم بقول یکے از مردم بکند چنانکه یکے ابن عباس را از مسئله پرسید وے
جواب بحدیث داد سائل گفت قال ابوبکر و عمر ابن عباس گفت نزدیک ست
که بر شما سنگ از آسمان فرود آید من میگویم که رسول خدا صلعم چنین گفته
و تو میگوئی که ابوبکر و عمر چنین گفته اند و چون ترک عمل بحدیث بنا بر
بعض این اسباب ست پس چون حدیثے صحیح بیاید که در ان تحلیل یا تحریم
یا حکم باشد جائز نیست که اعتقاد کند که تارکش از عالمانی هست که اسباب
ترک آنها بیان نموده ایم بلکه این تارک در خور عقوبت ست بنا بر آنکه
حلال را حرام و حرام را حلال ساخته ست یا حکم بغیر ما انزل الله نموده
همچنین اگر در حدیث وعیدے باشد بر کارے همچو لعنت یا غضب یا عذاب
و نحو آن پس جائز نیست که بگویند که فلان عالم که این کار کرده یا آنرا
مباح ساخته ست داخل درین وعید ست و این مسئله ایست که خلافی در ان
میان امت معلوم ما نیست مگر انچه از بعض معتزله بغداد مثل مریسی و ضرار
او حکایت میکنند که زعم آنها چنان ست که مجتهد مخطی معاقب بر خطا ست و
این از برائے آن گفتیم که لحوق وعید از برائے فاعل محرم مشروط ست
بآنکه علم بتحریم آن فعل داشته باشد یا متمکن بود از علم بتحریم چه هرکه نشو

بیان لحوق وعید بفاعل

نا در بادیہ یافتہ یا حدیث العہدست باسلام وکاریسے از محرمات بدون
علم بتحریم آن کار بجا آوردہ وے گنہگار نیست و نہ بر وے حدمی آید
اگرچہ در استحلالش مستند بسوے کدام دلیل شرعی نیست پس ہر کہ او را
حدیث محرم نرسیدہ ست و در اباحت آن کار مستند بسوے دلیلی شرعی
ست وے اولی ترست بعذر وریت ولہذا اینکس ماجور و محمود باشد بنا بر
اجتہاد خویش در دریافت آن حق تعالے گفتہ وداؤد وسلیمان اذ یحکمان
فی الحرث اذ نفشت فیہ غنم القوم وکنا لحکمہم شاہدین ففہمناہا سلیمان
وکلا اتینا حکما وعلما پس درینجا سلیمان را مختص بفہم فرمودہ وبر ہر دو بعلم
وحکم ثنا گفتہ و دران جواز اجتماع چند مجتہدست در یک زمان وتفاضل
یکے بر دیگرے ودر صحیحین ست از عمرو بن العاص مرفوعا اذا اجتہد الحاکم
فاصاب فلہ اجران واذا اجتہد فاخطا فلہ اجر درین حدیث بیان فرمود
کہ مجتہد را ہمراہ خطاے او یک اجر باشد واین بنا بر کوشش اوست کہ دران
کار بر روے کار آوردہ وخطاے او مغفورست چہ دریافت صواب در
ہمہ اعیان احکام متعذرست یا متعسر وحق تعالے فرمودہ وما جعل علیکم فی
الدین من حرج وارشاد کردہ یرید اللہ بکم الیسر ولا یرید بکم العسر ودر صحیحین
ست مرفوعا کہ آنحضرت صلعم روز خندق اصحاب خود را گفتہ نماز عصر نکند
ہیچ یکے از شما مگر در بنی قریظہ و نماز ایشان را در راہ دریافت بعض ایشان
گفتند نگزاریم مگر در بنی قریظہ وبعض گفتند این مراد نیست و در راہ گزاردند
آنحضرت صلعم ہیچ یکے را ازین ہر دو طائفہ عیب نکرد و بدانکہ طائفہ اولے
تمسک بعموم خطاب کرد وصورت فوات را داخل عموم داشت وبا دیگران
دلیل موجب خروج این صورت از عموم بود کہ آن قصد مبادرت بسوے

قوم ست و این مسئله ایست که فقهار را دران اختلاف مشهور ست که تخصیص
عام بقیاس میشود یا نه و همچنانکه کسانیکه نماز در راه گزارند اصوب تر بودند
و این دلیل ست بر ترجیح ظاهریت بر تعمق شدید و همچنین دمیکه بلال رضی الله
عنه دو صاع را بیک صاع فروخت آنحضرت صلعم او را امر برد کرد و بران
ترتیب حکم ربا از تفسیق و لعن و تغلیظ نمود بنا بر آنکه عالم بمکان تحریم نبود
و همچنین عدی بن حاتم و جماعه از صحابه چون اعتقاد بظاهر آیه حتی یتبین لکم
الخیط الابیض من الخیط الاسود کردند و رسن سیاه و سفید فهمیدند تا آنکه
بعض ایشان نزد وساده خود یعنی بر بالین عقال ابیض و اسود می
نهاد و میخورد تا آنکه یکے از دیگرے نمایان شود آنحضرت صلعم فرمودان
وسادتك بعریضة و انما هو بیاض النهار و سواد اللیل اشارت کرد بسوے
نفهمیدن او معنی آن کلام و بر این فعل ذم مفطر رمضان مرتب نمود اگرچه
از اعظم کبائر ست بخلاف کسانیکه یکے مشجوج یعنی سر شکسته را در برد فتوے
بوجوب غسل دادند و وے غسل برآورد و جان داد و بمردیس درباره
او ارشاد کرد قتلوه قتلهم الله هلا سالوا اذ لم یعلموا فان شفاء العی السوال
چه خطاے اینها بغیر اجتهاد بود و از اهل علم نبودند و همچنین بر اسامه بن زید
ایجاب قود یا دیت یا کفاره نکرد وقتی که قائل لا اله الا الله را در غزوه
بکشت چه وے معتقد جواز قتلش بود بنا بر آنکه این اسلام از وے صحیح نیست
با آنکه کشتن او حرام ست و سلف و جمهور فقها بران عمل کرده اند در آنکه
استباحت اهل بغی دمار اهل عدل را بتاویل جائز و سائغ ست در اینها
ضمان قود یا دیت یا کفاره نیست اگرچه این قتل و قتال ایشان محرم ست
و این شرط که ذکرش در لحوق وعید کرده ایم محتاج ذکر در هر خطاب نیست

زیرا که علمش در دلها مستقرست چنانکه وعد بر عمل مشروط باخلاص عمل
از براے خداے عز وجل و بعدم حبوط آن بردّت ست ولکن این شرط
در هر حدیث وعد مذکور نمیشود و آنجا که قیام موجب وعید مقید ست آنجا
حکم مختلف میگردد بنا بر مانع و موانع لحوق وعید متعدد ست مثلاً یکے توبه
ست دیگر استغفار دیگر حسنات ماحیهٔ سیئات دیگر بلاؤ مصائب دنیا دیگر
شفاعت شفیع مطاع دیگر رحمت ارحم الراحمین وچون این همه اسباب منعدم
گردد و نمیگردد مگر در حق کسیکه عتو و تمرد کرد و بر خدا شراد همچو شراد بعیر بر
اهل خود نمود پس دران هنگام این وعید باو لحق میشود و حقیقت وعید
بیان این معنی ست که این عمل سبب ست اندرین عذاب و ازین بیان
تحریم آن فعل و قبح آن عمل مستفاد میشود اما آنکه هر آنکس که این سبب بوے
قیام پذیرفته وقوعش در سبب به واجب ست پس این قطعا باطل بود بنابر
توقف این سبب بر وجود شروط و بر زوال جمیع موانع ایضاح این اجمال
آنکه تارک عمل بحدیث از سه حال خالی نیست یا این ترک جائز ست باتفاق
مسلمین همچو ترک در حق کسیکه اورا حدیث نرسیده و نه وے در طلبش باوجود
حاجت بسوے فتیا یا حکم بتقصیرے از خود راضی شده چنانکه حکایتش از
خلفاء راشدین وغیرهم گزشته و درینصورت هیچ کدام مسلم شک نمیکند
که صاحب این ترک را از معرهٔ ترک هیچ نمی چسپد یا آن ترک غیر جائز ست
واینقسم ترک از ائمه انشاء الله تعالے نزدیک نیست که صادر می تواند شد
لکن گاہے بر بعض اهل علم خوف آن میرود که قاصر باشند در دریافت حکم
آن مسئله و باوجود عدم اسباب قول گو دران مسئله نظر و اجتهاد داشته
باشند قائل آن مسئله گردند یا تقصیرے در استدلال رود و پیش از

ایضاح الاجمال

رسیدن نظر تا نهایتش بدان قائل شود با آنکه متمسک بحجت ست یا بروے
کدام عادت غالب وچیره آید یا غرضی از استیفاء نظر مانع شود و در آنچه
معارض اوست نظر نکنند گو آن مسئله را جز باجتهاد و استدلال نگفته
ست چه حدے که نهایت اجتهاد بسوے آن واجب ست گاه مجتهد را منضبط
نمی گردد ولهذا علماء از مثل اینقسم خائف بودند باندیشه آنکه مبادا ایشان را
اجتهاد معتبر درین مسئلهٔ مخصوصه دست بهم نداده باشد این ست گناه ها
لکن لحوق عقوبت گناه بصاحب ذنب متناول کسی ست که او ازان گناه توبه
نکرده وبسیار ست که استغفار واحسان وبلاء وشفاعت ورحمت خدا
ماحی او می افتد واما آنکه هوے بروے غالب شده او را بر زمین انداخته
تا آنکه بسوے باطل معلوم برگشته پس وے درین حکم داخل نیست

دیده بودم روی تو دانسته بودم خوی تو		دیده و دانسته خود را در بلا انداختم

وهمچنین هرکه جزم دارد بصواب یا خطا بودن کدام قول بدون شناختن
دلائل او نفیاً یا اثباتاً پس آن مغلوب الهوی واین جازم هردو در نار اند
کما قال النبی صلعم القضاة ثلاثة قاضیان فی النار وقاض فی الجنة فاما الذی
فی الجنة فرجل علم الحق فقضی به واما اللذان فی النار فرجل قضی للناس علی
جهل ورجل علم الحق فقضی بخلافه وهمین ست حکم مفتیان لکن لحوق وعید را
بشخص معین نیز موانع ست کما بیناه پس اگر وقوعش از بعض اعیان علماء محمودین
نزد است فرض کنند هرچند بعید وغیر واقع ست تاهم یکے ازین اسباب
معدوم نگردد واگر واقع شود قادح در امامت ایشان نباشد علی الاطلاق
چه ما معتقد عصمت در قوم نیستیم بلکه بر ایشان تجویز ذنوب میکنیم وبا اینهمه
از براے ایشان رجاء درجات عالیه میداریم بنا بر تخصیص الهی مر ایشان را

فی معرفة لحوق الوعید بشخص معین

باعمال صالحه واحوال سنیه و حجت آنکه ایشان مصر بر ذنوب نبودند مثل
جمهور تابعان ایشان بعد ظهور حجت و درجهٔ ایشان بالاتر از درجهٔ صحابه
رسول خدا صلعم نیست حالانکه قول ما در اجتهاد آنها از فتاوی و قضایا
و دما رکه درمیان ایشان بوده وغیر ذلک نیز همین ست وعلم بآنکه تارک
حدیث مذکور بوجه مسطور معذور بلکه ماجور ست مانع از تتبع احادیث صحیحه
که معارض دافع آن نمیدانیم نیست گو معتقد وجوب عمل بران احادیث در
حق امت و وجوب تبلیغش بر آنها چرا نباشیم ودرین امر خود علما را هیچ
اختلاف نیست واین احادیث دو گونه ست یکی آنکه دلالتش قطعی ست
باین طریق که سند و متن او هر دو قطعی باشد واین قسم ازان جنس ست
که ما یقین داریم که رسول خدا صلعم آنرا گفته وهمان صورت بدان
اراده نموده دیگر آنکه دلالتش ظاهر غیر قطعی ست پس نسبت نوع اول اعتقاد
بموجب آن علماً وعملاً واجب ست ودرین خود خلافی درمیان اهل علم فی الجمله
نیست اینقدر ست که گاهے اختلاف میکنند در بعض اخبار که قطعی السند ست
یا نه وقطعی الدلالة ست یا خیر مثل اختلاف علما در خبر واحد که امت تلقی
آن بقبول وتصدیق کرده ست یا بر عمل بدان اتفاق نموده پس نزد
عامه فقها و اکثر متکلمین آن خبر مفید علم ست وگروهے از متکلمین بسوے عدم
افاده اش رفته وهمچنین خبریکه مروی از چند جهت ست وبعض او مصدق
بعض بود از اناس مخصوصین آمده پس اینچنین خبر گاه مفید علم یقین باشد
در حق کسیکه عالم ست بآن جهات وبحال آن مخبرین وبقرائن وضمائن
محتفه بآن خبر اگرچه علم بآن خبر کسے راکه شریک وے درین کار نیست دست
بهم نمیدهد ولهذا جهابذهٔ علماء حدیث راکه متبحر در معرفت آن خبراند یقین تام

در احادیث دو گونه ست

باآن اخبار حاصل میگردد وگو غیر ایشان از دیگر اہل علم ظن صدقش ندارد تا بعلم بصدق آن چه رسد و بناے این مسئله بر آنست که خبر مفید علم گاہے افادۂ علم از راه کثرت مخبرین میکند وگاہے از راه صفات مخبرین وگاہے از راه نفس اخبار بدان وگاہے از راه نفس ادراک مخبرین وگاہے از راه مخبر به واز ینجاست که گاہے خبر عدد قلیل مفید علم ایشان میگردد بنابر دیانت وحفظے که از کذب وخطا در امان دارد وخبر ضعاف این عدد از غیر ایشان گاہے افادۂ علم نمی فرماید هذا هو الحق الذی لا ریب فیه ؏

وهذا الحق لیس به خفاء		فدعنی عن بنیات الطریق	

وہمین ست قول جمہور فقہاء ومحدثین وطوائف متکلمین وجمعی از متکلمان وبعض فقہاء بآن رفته که ہر عدد که خبر ایشان افادۂ علم بیک قضیه کرده خبر مثل آن عدد افادۂ علم در ہر قضیه میکند واین قطعاً باطل ست واین موضع درخور بیانش نیست واما تاثیر قرائن خارجه از مخبرین در علم بخبر پس ذکر آن نمیکنیم چه این قرائن گاہے افاده علم نزد تجرد از خبر میکند وچون بنفسها مفید علم آمد ضرورت بآن نیست که علی الاطلاق تابع خبر ساخته آید چنانکه خبرها تابع قرائن گردانیده نشد بلکه ہریکے از خبر وقرینه گاہے طریق بسوے علم ست وگاہے بسوے ظن اگرچه چنان اتفاق بر انشود که موجب علم از ہر دو یا به یکے از ہر دو یا موجب ظن از دیگر گردد وہر که اعلم باخبار ست وے گاہے قطع میکند بصدق اخبار یکه یقین بصدقش کسے که مثل او نیست ندارد وگاہے اختلاف میکنند در قطعی بودن دلالت بنابر اختلاف در آنکه این حدیث نص ست یا ظاہر واگر ظاہر ست دران نافی احتمال مرجوح ہست

یاخبر و آین باب نیز وسعت دارد چه گاہے قومی از علماء قطع میکنند بدلالت
احادیثی که غیر ایشان بدان قاطع نیست یا بنا بر علم بآنکه حدیث خبر آن معنی
احتمال دیگر ندارد یا بنا بر علم بآنکه حمل حدیث بر معنی دیگر ممتنع ست او
لغیر ذلک من الادلة الموجبة للقطع و اما قسم ثانی که عبارت از ظاهر ست
پس عمل بدان در احکام شرعیه واجب ست باتفاق علماء معتبرین و این ظاهر
اگر متضمن کدام حکم علمی ست ہمچو وعید و نحو آن پس دران اختلاف کرده اند
گروہے از فقهاء بآن رفته که خبر واحد عدل نزد تضمن وعید بر فعل واجب
العمل ست در تحریم آن فعل و در وعید عمل بران نتوان کرد مگر آنکه
قطعی باشد و ہمچنین اگر متن قطعی باشد لکن دلالتش ظاہر ست تاہم
عمل بران واجب آید و برین محمول ست قول عائشه ابلغی زید انه قد
ابطل جهاده مع رسول الله صلعم الا ان یتوب گفته اند عائشه ذکر وعید کرد
زیرا که بدان عالم بود و ما عمل بر خبر او در تحریم میکنیم ہر چند قائل باین
وعید نباشیم چه این حدیث نزد ما بخبر واحد رسیده است و حجت اینقوم
آنست که وعید از امور علمیه ست ثابت نمیشود مگر بانچه افاده علم فرماید و
نیز چون کارے باشد که در حق آن مساغ اجتهاد ست فاعلش را وعید لاحق
نگردد و بر قول ایشان احادیث وعید در تحریم افعال مطلقاً در خورد
احتجاج ست اما ثبوت وعید ہمانذم حی تواند شد که دلالتش قطعی باشد
وازین وادی ست احتجاج اکثر علماء بقرائتی که از بعض صحابه بصحت پیوسته
باآنکه آن قرائت در مصحف عثمان رضی الله عنه نیست چه این قرائت متضمن
عمل و علم ست گو خبر واحد صحیح باشد و لهذا بدان در اثبات عمل احتجاج
کرده اند اگرچه اثبات قرآن بدان ننموده بنا بر آنکه از امور علمیه ست

ن وعید از امور علمیه ست

کہ جز بیقین ثابت نمیشود و اکثر فقہا بآن رفتہ اند کہ این احادیث حجت
ست در جمیع انچہ متضمن آنند از عمل و وعید و ہمین ست قول عامۂ سلف
زیراکہ اصحاب رسول خدا صلعم و تابعین ایشان ہموارہ اثبات وعید
باین احادیث کردہ اند چنانکہ باثبات عمل بدان پرداختہ و تصریح میکنند
بلحوق وعیدے کہ دران احادیث ست مرفاعل آنفعل را بالجملہ و ھذا
منتشر عنھم فی احادیثھم وفتاواھم و این بآن جہت ست کہ وعید یکے
از جملہ احکام شرعیہ ست کہ ثبوت آنہا گاہے بادلہ ظاہرہ و گاہے بادلہ
قطعیہ صورت می بندد و مطلوب از وعید نہ یقین تام ست بلکہ مطلوب
ازان اعتقادی ست کہ یقین و ظن غالب اندران می درآید چنانکہ
ہمین معنی در احکام عملیہ مطلوب ست و درمیان اعتقاد انسان بآنکہ
این کار را خدا حرام ساختہ ست و فاعل او را بعقوبت مجملہ ترسانیدہ
و درمیان اعتقاد بآنکہ آنرا نیز حرام گردانیدہ و بروے بعقوبت معینہ
ایعاد نمودہ فرقی نیست بآن حیثیت کہ ہردو اخبار ست از جانب پروردگار
چنانکہ اخبار از وے سبحانہ باول جائز ست بمطلق دلیل ہمچنان اخبار
از وے تعالے بثانی نیز درست ست بلکہ اگر قائلی بگوید کہ عمل بدان
در وعید موکدتر ست این گفتن او صحیح باشد و لہذا در اسانید احادیث
ترغیب و ترہیب جادۂ تسہیل می سپردند و آنچنان سہل انگاری در اسانید
احادیث احکام نمی نمودند چہ اعتقاد وعید حامل نفوس ست بر ترک آن کار
زیراکہ اگر این وعید حق و راست ست پس انسان ازان نجات گرفت
و اگر حق نیست بلکہ عقوبت فعل اخف ازان وعید ست مضرتی باو در صورت
ترک آن کار نمیرسد خطایش اگر ہست در اعتقاد زیادت عقوبت ست

بران فعل چه اگر اعتقاد نقص عقوبت کند می تواند که دران اعتقاد
مخطی شود وهمچنین اگر اعتقادے دران زیادت عقوبت نفیاً یا اثباتاً
ندارد گاه باشد که درین اعتقاد هم مخطی افتد واین خطا آن فعل
را درنظرش سبک وآسان وهمان گرداند وباین رهگذر دران
بیفتد ومبتلا شود وسزاوار عقوبت افزون وزاید گردد اگر آن
عقوبت ثابت ست یا سبب استحقاق آن عقاب بوسے قائم شده ست
ودرین هنگام خطاے که برهرد و تقدیر در اعتقادست یکے تقدیر اعتقاد
وعید دیگر تقدیم عدم او برابرست ونجات از عذاب بر تقدیر اعتقاد
وعید اقرب ست پس همین تقدیر اولی باشد وهمین دلیل عامهٔ علماء دلیل
حاظر را بر دلیل مبیح ترجیح نهاده اند وبسیاری از فقهاء سالک طریقهٔ احتیاط
در بسیاری از احکام بربنا این معنی سالک شده وامّا احتیاط در فعل پس
حسنش فی الجمله گو یا مجمع علیه عقلا رست وچون خوف اواز خطا نفی اعتقاد
وعید مقابل خوف اواز خطا درعدم این اعتقاد شود دلیل موجب اعتقاد
ونجات حامله برین اعتقاد دو دلیل سالم از معارض باقی می ماند ونتوان
گفت که عدم دلیل قطعی بر وعید دلیل برعدم وعیدست همچو عدم خبر
متواتر بر قرأت زائده بر انچه در مصحف ست زیراکه عدم دلیل دال
برعدم مدلول علیه نیست وهرکه قاطع ست بنفی امرے از امور علمیه بنا بر
عدم دلیل قاطع بر وجوب آن چنانکه طریقهٔ طائفه از متکلمان ست وے
مخطی ست بخطاء بیّن لکن چون بدانیم که وجود شے مستلزم وجود دلیل
قطعی ست ومعلوم کرده ایم که دلیل نیست یقین نمودیم بعدم شے مستلزم
چه عدم لازم دلیل ست برعدم ملزوم حالانکه دانسته ایم که دواعی بر

نقل کتاب و دین خدا بسیار و بیشمار ست و هرگز جائز نیست برات کتمان
چیزے که محتاج ست بسوے نقل بحاجت عامه وچون منقول نشد بنقل عام
همچو نماز ششم و سوره هاے دیگر که شیعه بدان قائل اند مثلاً پس بیقین
معلوم کردیم عدم آنرا و باب وعید ازین باب نیست زیرا که واجب نیست
در هر وعید یکه بر کارے آمده که بنقل متواتر منقول گردد چنانکه واجب
نیست در حکم آن فعل و ازینجا ثابت شد که احادیث متضمنه وعید واجب
العمل ست در مقتضیاتش باین اعتقاد که فاعلش متوعد علیه ست بآن وعید
لکن لحوق وعید بوے متوقف باشد بر شروط و آنرا موانع ست واین
قاعده آشکارا وظاهر میشود بامثله ازانجمله آنست که از آنحضرت صلعم بصحت
رسیده که فرمود لعن الله آكل الربا وموكله وشاهديه وكاتبه وهم
صحیح شده ست بغیر یکوجه که ارشاد کرد فروشنده دو صاع را بیک صاع
درست بدست که انه عين الربا چنانکه گفته البر بالبر الاهاوها الحديث
واین موجب دخول هر دو نوع ربا که رباے فضل و رباے نسیه
باشد در حدیث ست و کسانیکه قول نبوی صلعم ان الربا فی النسیة بایشان
رسیده بیع دو صاع را بیک صاع یداً بید حلال داشته اند مثل ابن
عباس و اصحاب او رضی الله عنه همچو ابی الشعثا وعطا وطاؤس وسعید
بن جبیر و عکرمه وغیرهم از اعیان اهل مکه مکرمه که صفوهٔ امت اند علماً
وعملاً پس هیچ مسلمان را نمی رسد که اعتقاد کند بآنکه یکے را بعینه از ایشان
یا از کسیکه بر قدم ایشان رفته بر وجهے که تقلیدش روا باشد لعنت
آکل ربا رسیده چه ایشان این کار را بتاویل سائغ فی الجمله بر روے
کار آورده اند وهمین ست حال منقول از طائفه فضلاء اهل مدینه منوره

نه آنکه هر وعید دلیل وجوب العمل است

در بارہ ایشان معاش بآنکہ ابو داؤد از آنجناب صلعم روایت نمودہ
کہ وے فرمودہ من اتی امرأۃ فی دبرھا فھو کافر بما نزل علی محمد و درینجا
نمی رسد کہ مسلمانی باستحلاش پردازد و گوید کہ فلان و فلان کافر بودند
بانچہ بر آنحضرت صلعم فرود آمدہ ست و ہمچنین از آنحضرت صلعم ثابت شدہ
کہ لعنت کرد در خمر دہ کس کہ آنہا عاصر خمر و معتصر و شارب و نحیر ایشان اند
و فرمود کل شراب اسکر فھو خمر و فرمود کل مسکر خمر عمر بر منبر نبوی صلعم
خطبہ کرد و درمیان مہاجرین و انصار ارشاد نمود الخمر ما خامر
العقل و او تعالے تحریم خمر نازل کرد و سبب نزولش آن بود کہ در
مدینہ بادہ میخوردند و جز فضیخ شرابے دیگر نزد ایشان نبود و شراب
انگور ندا شتند و مردم چند از افاضل امت در علم و عمل از اہل
کوفہ اعتقاد دارند کہ نیست خمر مگر از انگور و انچہ جز او ست از نبیذ
عنب و تمر وغیرہ حرام نیست مگر مقداریکہ سکر آرد و ہرچہ را حلال
اعتقاد کردند بیاشامیدند و درینجا نمی رسد کہ بگویند کہ این بادہ
خواران مندرج اند زیر این وعید کہ گزشت بنا بر عذریکہ ایشان
راست و بدان تاویل حدیث کردہ اند یا بنا بر موانع دیگر و ہمچنین
نمی رسد کہ گفتہ آید کہ آن شراب کہ ایشان خوردند خمرے نیست کہ
شاربش ملعون ست زیرا کہ ناگزیر ست از دخول سبب قول عام
اندران و در مدینہ خمر عنب نبود و آنحضرت صلعم لعنت کردہ ست بر
بائع خمر حالانکہ بعض اصحاب او بادہ فروشی کردند تا آنکہ این ماجرا
بعمر رضی اللہ عنہ رسید فرمود قاتل اللہ فلانا الم یعلم ان رسول اللہ
صلعم قال لعن اللہ الیھود حرمت علیھم الشحوم فباعوھا و اکلوا ثمنھا

وے بمید انست کہ فروختن جی حرام ست و مانع نشد عمر را علم او بعدم علم وے ازانکہ بیان جزا این ذنب کند تا وے وغیر وے بعد از رسیدن علم تا وے باز مانند ہمچنین جناب رسالت صلعم عاصر ومعتصر را لعنت نمودہ وبسیاری از فقہا عصر عنب از برائے غیر جائز گفتہ اند گو بمید انستہ باشد کہ نیت غیر آنست کہ انگور مذکور را بادہ خواہد گرفت واین حدیث کہ گزشت نص ست در لعن عاصر باوجود علم بآنکہ حکم درحق معذور متخلف ست بسبب مانع وہمچنین در چند حدیث صحیح لعن واصلہ ومستوصلہ آمدہ وبعض فقہا این را صرف نکردہ داشتہ اند وآنحضرت صلعم فرمودہ ان الذی یشرب فی اٰنیۃ الفضۃ انما یجرجر فی بطنہ نار جہنم واز فقہا کسے ست کہ این را مکروہ تنزیہی گفتہ وکذلک قولہ صلعم اذا التقی المسلمان بسیفہما فالقاتل والمقتول فی النار کہ عمل برین حدیث در تحریم قتال مومنین بغیر حق واجب ست وما معلوم داریم کہ اہل جمل وصفین زنہار در نار نیستند زیراکہ ایشان را عذر وتاویل بود در قتال وحسناتی ہست کہ مانع ست از عمل بر مقتضائے این حدیث ودر حدیث صحیح آمدہ ثلاثۃ لایکلمہم اللہ ولا ینظر الیہم یوم القیامۃ ولا یزکیہم ولہم عذاب الیم رجل علی فضل ماء یمنعہ ابن السبیل فیقول اللہ لہ الیوم امنعک فضلی کما منعت ما لم تعمل یداک ورجل بایع اماما لایبایعہ الا للدنیا ان اعطاہ رضی وان لم یعطہ سخط ورجل حلف علی سلعۃ بعد العصر کاذبا لقد اعطی بہا اکثر مما اعطی واین وعید بزرگ ست درحق مانع از آب زائد باآنکہ طائفہ از علما تجویز کردہ اند منع فضل ما پس این خلاف مانع ما از اعتقاد

تحریم این امور نیست در حالیکه محتج بحدیثیم و نه آمدن حدیث مانع ماست
از آنکه اعتقاد کنیم که متناول دران معذورست این وعید لاحق حال
او نمیشود و فرمود آنحضرت صلعم لعن الله المحلل والمحلل له واینحدیث
صحیح ست و بغیر یکوجه از وی صلعم و از اصحابش مروی گشته با آنکه
طائفه از علما نکاح محلل را مطلقاً درست داشته اند و بعضی ازیشان
تصحیحش نزد عدم اشتراط تحلیل در عقد کرده اند واعذار ایشان درین
باب معروف ست چه قیاس اصول نزد اول آنست که نکاح باطل نمیشود
بشروط چنانکه باطل نمیشود بجهالت احد العوضین وقیاس اصول نزد
ثانی آنست که عقود مجرده از شروط مقترنه مغیر احکام عقود نیست و
قائل این قول را حدیث مذکور نرسیده وهمین ست ظاهر زیراکه
کتب متقدمه ایشان متضمن این حدیث نیست واگر بایشان می رسید
ذکرش میکردند و بدان اخذ می نمودند یا ازان جواب میگفتند یا
این حدیث بایشان رسید وتاویلش کرده اند یا اعتقاد نسخش نموده
یا نزد ایشان کدام معارض او بوده ست و ما میدانیم که مثل ایشان
را این وعید نمی رسد اگر فعل تحلیل را باعتقاد حل او برین وجه کرده
اند و این مانع ما ازان نیست که تحلیل را سبب این وعید انگاریم اگرچه
درحق بعض اشخاص بنابر فوات شرط یا وجود مانع متخلف شده ست و
همچنین استلحاق معاویه زیاد بن ربیه را که مولود بر فراش حارث
بن کلده بود چه ابوسفیان میگفت که زیاد از نطفهٔ اوست با آنکه رسول
خدا صلعم گفته ست من ادعی الی غیر ابیه وهو یعلم انه غیر ابیه فالجنة
علیه حرام و فرمود من ادعی الی غیر ابیه او تولی الی غیر موالیه فعلیه

لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل الله منه صرفا ولا عدلا
و این حدیث صحیح ست و حکم کرد که ولد فراش راست و این حکم از احکام
مجمع علیہاست و ما میدانیم که هر که منتسب شد بسوے غیر اب که صاحب
فراش ست وے داخل ست در کلام رسول خدا صلعم با آنکه تعیین احدی
باین وعید از غیر صحابه جائز نیست تا بصحابه چه رسد پس نتوان گفت که
این وعید لاحق بفلان ست چه ممکن ست که قضاء نبوت صلعم و حکم رسالت
بآنکه ولد فراش راست بایشان نرسیده و اعتقاد کردند که ولد کسے
راست که مادرش از وے حبلی گشته و حبل سمیه مادر زید ابوسفیان
ست زیرا که اینقسم حکم بر بسیاری از مردم مخفی میماند لا سیما قبل از
انتشار سنت با آنکه عادت جاهلیت همچنان بود یا جز آن از موانع مانعه و
مقتضاے وعید آنست که حساتی بکند که محو سیأت نماید و غیر ذلک و
این باب واسع ست در ان جمیع امور محرمه بکتاب و سنت می درآید
دمیکه بعض اعیان امت را ادله تحریم نرسیده باشد و آنرا استحلال
کرده ست یا ادله دیگر نزد ایشان معارض آن رسیده و آنها را
رجحان داده اند از راه اجتهاد درین ترجیح بحسب عقل و علم خود چه تحریم
را احکام ست از تاثیم و ذم و عقوبت و فسق و جز آن لکن آنرا شروط
و موانع نیز هست گاهے تحریم ثابت باشد و این احکام منتفی بود بنابر
فوات شروط یا وجود موانع یا آن خود تحریم منتفی باشد درحق انکس
با وجود ثبوتش درحق غیر او و تردید کلام بآن جهت کردیم که مردم را
درین مسئله دو قول ست یکے که قول عامه سلف و فقهاء باشد آنست
که خدا را یک حکم ست و هر که بر خلاف آن رفته باجتهاد سائغ وے مخطی

معذورست یا ماجور بیک اجر و برین تقدیر این فعل که متاول بعینه آن فعل را بجا آورده حرام ست لکن اثر تحریم بر وے مترتب نمیشود بنا بر عفو خدا از وے لا یکلف الله نفسا الا وسعها دیگر آنکه این کار در حق وے حرام نیست بنا بر عدم بلوغ دلیل تحریم تا او هر چند که در حق غیر وے حرام باشد پس نفس حرکت این کس حرام نبود و این خلاف متقارب ست مشابه اختلاف در عبارت و ممکن ست که این چنین در احادیث وعید نیز نگویند نزد مصادفت محل خلاف چه اهل علم مجمع اند بر احتجاج باین احادیث در تحریم فعل متوعد علیه خواه محل وفاق باشد یا خلاف بلکه اکثر احتجاج باستدلال بدان در موارد خلاف میرود لکن در استدلال بدان بر وعید وقتی که این احادیث قطعیه نباشد اختلاف کرده اند علی ما ذکرناه اگر گویند چرا نگفتید که احادیث وعید متناول محل خلاف نیست بلکه تناول محل وفاق ست و هر فعل که فاعلش بران ملعون ست یا متوعد بغضب یا عقاب محمول باشد بر فعلی که اتفاق ست بر تحریم آن تا بعض مجتهدین درین وعید نزد اعتقاد تحلیل آن فعل داخل نشوند بلکه معتقد ابلغ ست از فاعل چه آمر فاعل همان معتقد ست و معتقد را وعید لعن یا غضب بطریق استلزام لاحق شده گوئیم جواب ازین سوال بچند وجه ست یکے آنکه نفس تحریم ثابت ست در محل خلاف یا ثابت نیست پس اگر هیچگاه ثابت در محل خلاف نیست لازم آید که حرام نباشد مگر آنچه اجماع کرده اند بر تحریم آن و هر چه در تحریمش اختلاف ست حلال باشد و این مخالف اجماع امت و معلوم البطلان ست باضطرار از دین اسلام و اگر ثابت ست اگرچه در یک صورت باشد پس مستحل

این فعل محرم را از مجتهدین ذم محلل و فاعل وعقوبت آن حرام لاحق
شود یا نه اگر گویند لاحق میشود یا گویند لاحق نمیشود بهرحال این تحریم
ثابت ست در حدیث وعید اتفاقاً و وعید ثابت در محل خلاف ست
علی ما ذکرناه من التفصیل بلکه وعید بر فاعل آمده وعقوبت محلل حرام
در اصل اعظم تر از عقوبت فاعل اوست بدون اعتقاد وچون جائز
شد که تحریم ثابت باشد در صورت خلاف ومحلل مجتهد را عقوبت
احلال آن حرام لاحق نشود زیراکه وے دران معذورست پس
عدم لحوق وعید آن فعل بفاعل اولی داحری ست وچنانکه دخول
مجتهد زیر حکم این تحریم از ذم وعقاب وجز آن لازم نیامده
همچنین دخول او زیر حکم وعید لازم نمی آید چه نیست وعید مگر نوعی
از ذم وعقاب پس اگر دخول او زیر این جنس جائز باشد پس انچه
جواب از بعض انواع اوست همان جواب از بعض دیگرست وفرق
بقلت ذم وکثرت آن یا شدت عقوبت وخفت آن معنی نیست زیراکه
معذور در قلیل ذم وعقاب درین مقام همچو معذور در کثیر اوست
چه مجتهد را نه قلیل آن لاحق میشود نه کثیر آن بلکه انچه لاحق حال او میشود
ضد این معنی ست که اجر وثواب باشد دوم آنکه حکم فعل مجمع علیه باشد
یا مختلف فیه بنابر امور خارجه از فعل وصفات فعل واین امور اضافی
هستند بحسب عروض عدم علم وبحسب لفظ عام که مراد بدان خاص باشد
ببعض اهل علم پس لابد ست از نصب دلیل دال بر تخصیص خواه مقترن باشد
بخطاب نزد کسیکه تاخیر بیان را جائز ندارد وخواه موسع باشد در
تاخیر تا حین حاجت نزد جمهور وشک نیست که مخاطب بدان در عهد رسالت

صلعم محتاج بود نه بسوی معرفت حکم خطاب پس مراد بلفظ عام در لعنت آکل
ربا و محلل و نحوها اگر جمیع بر تحریم اوست و معلوم نمی توانند شد مگر بعد
سوت جناب نبوت صلعم و امت در جمیع افرادش تکلم کرده ست درینصورت
لازم آمد که آنحضرت صلعم تاخیر بیان کلام خود فرمود تا آنجا که جمیع است
در جمله افرادش کلام کنند و این جائز نیست سوم آنکه خطاب امت باین
کلام از برای آنست تا امت حرام را شناخته از ان اجتناب ورزد
و در اجماع خود مستند شود بسوی آن و در نزاع باهمی خود بدان
احتجاج کنند پس اگر صورت مراده چیزی باشد که بران اجماع کرده اند
فقط باید که علم بمراد موقوف باشد بر اجماع و احتجاج بدان قبل از
اجماع صحیح نبود پس مستند نباشد برای اجماع چه مستند اجماع را واجب
ست که متقدم بود بران و تاخر او از ان ممتنع باشد که مفضی ست
بسوی دَوْر باطل چه درین هنگام اهل اجماع را استدلال بحدیث
هیچ صورت ممکن نشود تا آنکه دریابند که همان صورت مراد بوده ست
و نمیدانند که آن صورت مراد ست تا آنکه اجماع کنند پس استدلال
موقوف باشد بر اجماعیکه پیش از وی بود و اجماع موقوف باشد بر
استدلالیکه قبل اوست و صفتی که مستند ایشان حدیث بود و شی موقوف
باشد بر موقوف علی نفسه و وجودش ممتنع بود و در محل خلاف حجت
نگردد زیرا که وارد نشده ست و این معطل کردن حدیث ست از
دلالت بر حکم در محل وفاق و خلاف و این مستلزم آنست که هیچ
شئ از نصوص که دران تغلیظ بر کدام کار ست افاده تحریم آن کار
نکند و این باطل ست قطعاً چهارم آنکه این معنی مستلزم آنست که هیچ شی

ازین احادیث احتجاج نکنند مگر بعد از علم بآنکه امت اجماع کرده ست بر آن
صورت . درین هنگام صدر اول را جائز نباشد که بآن احادیث
احتجاج نمایند بلکه هر که آنرا از زبان رسالت گوش کرده ست و از دهن
نبوت صلعم شنیده ویرا نیز احتجاج بدان جائز نبود و بر هر که مثل
این حدیث بشنود واجب ست که بران عمل نکند اگرچه بسیاری را
از علما عامل هم بران یافته باشد و معارض آن ندانسته مگر وقتی که بحث
کند از انکه در اقطار ارض کسے هست که خلاف آن نموده چنانکه احتجاج
در مسئله باجماع جائز نیست مگر بعد از بحث تمام و درین هنگام کارخانه
احتجاج بحدیث رسالت صلعم بمجرد خلاف یکے از مجتهدین از هم بیفتد و قول
یکے مبطل کلام رسول صلعم شود حالانکه موافقتش با قول رسول صلعم
متحقق ست و چون این یک کس خطا کند خطاے او مبطل کلام ختمی پناه
صلعم گردد و این همه باطل ست بالضرورة اگر گویند که احتجاج بحدیث
نیست مگر بعد علم باجماع پس دلالت نصوص موقوف آید بر اجماع و
این خود خلاف اجماع ست و درین صورت نصوص را هیچ دلالت باقی
نمی ماند چه معتبر اجماع ست و نص عدیم التاثیر آمد و اگر گویند احتجاج
بحدیث میشود مگر آنکه وجود خلاف معلوم شود پس قول یکے از امت
مبطل دلالت نص آید و این نیز خلاف اجماع ست و بطلانش باضطرار
از دین اسلام معلوم پنجم آنکه در شمول خطاب اعتقاد جمیع امت از (۵)
براے تحریم مشترط ست یا اعتقاد علما مکتفی ست اگر نخستین ست استدلال
بر تحریم باحادیث وعید جائز نیست تا آنکه بدانیم که همه امت تا آنکه
نشو و نما یابندگان بوادی بعیده و در آیندگان در اسلام از مدت قریبه

هم اعتقاد دارند بر آنکه این فعل محرم ست و این را هیچ مسلمان بلکه
عاقل نگوید چه علم باین شرط متعذر ست و اگر اعتقاد علما را مکتفی گویند
گفته آید که شما اجماع علما را شرط کرده اید از برای حذر از شمول
وعید ببعض مجتهدین هرچند که مخطی باشد و این بعینه موجود ست در
کسیکه دلیل تحریم را از عامه نشنیده زیرا که معذور در شمول لعنت آن
فعل همچو معذور در شمول لعنت این فعل ست و آزین التزام لازم نمی آید
که چنین گویند که این کار از اکابر امت و فضلاء صدیقین آمده ست
و این فعل از اطراف امت بوده چه افتراق این هر دو باین وجه
مانع از اشتراک این هر دو درین حکم نیست زیرا که او تعالی چنانکه
مجتهد را نزد خطا می بخشد جاهل را نیز در قصور مغفرت می فرماید و او را
تعلم ممکن نشد بلکه آن مفسده که یکی را از عامه بفعل محرم که تحریمش نمیداند
و تحریم آن نتوانست بسیار کمتر از مفسده ایست که ناشی شده ست
از احلال بعض ائمه محرم شارع را و وی عالم ست به تحریم آن و تحریمش
ممکن نشد و لهذا گفته اند بپرهیزید از لغزش عالم که چون وی بلغزد
عالمی و جهانی بلغزد و آن ابن عباس گفته ویل للعالم من الاتباع و چون
این خطا معفو باشد با وجود عظم مفسده ناشیه از فعل او پس اگر عفو شد
از دیگری با وجود خفت مفسده فعل او صورت گیرد اولی تر ست آری
افتراق هر دو بوجه دیگر ست و آن این ست که اینکس اجتهاد کرد و باجتهاد
خود چیزی بگفت و او را از نشر علم و احیاء سنت بهره ایست که این
مفسده دران منغمر میشود و حق تعالی میان این هر دو باین وجه
فرق فرموده و مجتهد را بر اجتهاد او و عالم را بر علم او ثوابی بخشیده که

ز مفسده عالم بیش ست از مفسده عامی

این جاہل دران انباز و شریک او نیست پس این جاہل و این مجتهد ہر دو شریک اند در عفو و مفترق اند در ثواب و وقوع عقوبت بر غیر مستحق ممتنع ست جلیل باشد یا حقیر پس لابد ست اخراج این ممتنع از حدیث بطریقیکه شامل ہر دو قسم باشد ششم آنکه بعض احادیث وعید نص ست در صورت خلاف امثل لعنت محلل له و بعض اہل علم میگویند که این کس آثم نیست در ہیچ حال بنا بر آنکه آن تحلیل رکنی در عقد اول نبود ہیچ صورت تا آنکه توان گفت که ملعون شد باعتقاد وجوب وفا بتحلیل پس ہر که اعتقاد کرد که نکاح اول صحیح ست اگرچه شرط باطل شد و زن حلال ست ثانی را وی آن ثانی را از اثم مجرد ساخته بلکه محلل را نیز ہمچنین زیرا که وے یا ملعون ست بر تحلیل یا بر اعتقاد خود که بوجوب وفا بشرط مقرون بعقد دارد فقط یا بر ہر دو تقدیر پس اگر اول ست یا ثانی غرض حاصل شد و اگر ثانی ست پس ہمین اعتقاد موجب لعنت ست خواه انجا تحلیل حاصل شد یا نشد و درین ہنگام انچه در حدیث مذکور ست سبب لعنت نشد و وے متعرض سبب لعنت نگردیده و این باطل ست باز این معتقد وجوب وفا اگر جاہل ست خود بروے لعنت نیست و اگر عالم ست بعدم وجوب آن پس محال ست که معتقد وجوب شود مگر آنکه براغم رسول صلعم گردد پس کافر شود و معنی حدیث عود کند بسوے لعنت کفار و کفر را اختصاصی بانکار این حکم جزئے نیست که مختص باشد بدان نه بغیر او و این بمنزله کسے ست که میگوید لعن الله من كذب الرَّسولَ فی حکمه بان شرط الطلاق باطل فی النکاح باز اینکلام

عام ست بعموم لفظی و معنوی و هو عموم مبتدئ و حمل مثل این عموم
بر معنی زنا دره جائز نیست زیرا که کلام مذکور بازعود میکند همچو تاویل
ماؤل قول آنحضرت را صلعم ایما امراة نکحت نفسها من غیر اذن ولیها
بر مکاتبه و بیان ندرتش این ست که مسلم جاہل داخل نمیشود و درحدیث
و مسلم عالم بعدم وجوب وفا باین شرط اشتراطش باعتقاد وجوب وفا
بدان نمیکنند مگر آنکه کافر باشد. و کافر نکاح اسلام نمیکند مگر آنکه منافق
باشد وصد ور مثل این نکاح برین وجه انه اندر زنا درات ست اگر
گویند که مثل این صورت نزدیک نیست که بدل متکلم گزرد گوئیم قائل
صادق ست و ذکر دلائل کثیره اش در غیر این موضع کرده ایم بآنکه
این حدیث قصد محلل قاصد میکند اگرچه اشتراطش نکرده و همچنین
وعید خالص از لعنت و نار و جز آن درجاها منصوص آمده با وجود
خلاف دران مثل حدیث ابن عباس مرفوعا لعن زائرات القبور
و المتخذین علیها المساجد و السرج ترمذی گفته این حدیث حسن ست
و بعض رخصت داده اند در زیارت نساء و بعض آنرا مکروه گفته
و حرام نساخته اند و حدیث عقبہ بن عامر از آنحضرت صلعم لعن الله الذین
یاتون النساء فی محاشهن و حدیث انس یرفعه الجالب مرزوق و المحتکر
ملعون و حدیث ثلاثة لا یکلمهم الله و لا ینظر الیهم یوم القیامة الخ بیشتر گزشته
و دران ذکر مانع از فضل ماء ست و بائع خمر را لعنت کرده حالانکه بعض
متقدمین آنرا افروخته اند و بغیر یک وجه مرفوعا مروی شده من جر
ازاره خیلاء لم ینظر الله الیه یوم القیامة و مرفوعا ثلاثة لا یکلمهم الله و
لا ینظر الیهم یوم القیامة و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم المسبل و المنان

والمنفق سلعتہ بالحلف الکاذب با آنکہ طائفہ از علما میگویند کہ جرّ و اسبال
از برائے خیلا رمکروہ ست نہ حرام و ہمچنین قول وے صلعم لعن اللہ الواصلۃ
والموصولۃ و این از اصح احادیثاست و در وصل شعر خلاف معروف
ست و کذلک قولہ صلعم ان الذین یشرب فی انیۃ الفضۃ انما یجرجر فی بطنہ
نار جہنم و بعض علما این را حرام نمیدانند ہفتم آنکہ واجب عموم قائم
ست و معارض مذکور صالح تعارض نیست چہ غایتش آنست کہ گویند
حمل آن بر صورت وفاق و خلاف مستلزم دخول بعض غیر مستحق
لعن اندران ست پس گفتہ آید کہ چون تخصیص برخلاف اصل ست
تکثیر ہم برخلاف اصل باشد و ہر کہ معذور ست بجہل یا باجتہاد یا تقلید
وے مستثنیٰ ست ازین عموم با آنکہ حکم شامل غیر معذورین ست ہمچو شمول
آن از برائے صور وفاق زیرا کہ این تخصیص قلیل تر ست پس اولی تر
باشد ہشتم آنکہ چون لفظ را برمعنی حمل کنیم متضمن باشد ذکر سبب لعن را
و حکم از استثنا بنا بر مانع متخلف مانَد و شک نیست کہ ہر کہ وعدہ کرد یا وعید
نمود بر وے لازم نیست کہ ہر کہ وعد یا وعید در حق وے متخلف شدہ
ست او را استثنا کند بنا بر معارض پس کلام باری باشد بر منہاج صواب
مگر وقتیکہ لعن را بر فعل مجمع علی التحریم نزد آریم یا سبب لعن ہمان
اعتقاد مخالف اجماع باشد و سبب آن لعن در حدیث غیر مذکور بود یا آنکہ
این عموم را چارہ نیست از تخصیص نیز و چون تخصیص لابد آمد بر ہر دو
تقدیر پس التزامش بر اول اولی تر ست بنا بر موافقت وجہ کلام و
خلو او از اضمار نہم آنکہ موجبش ہمین نفی تناول لعن ست مر معذور
را دگر نشت کہ مقصود از احادیث وعید بیان این معنی ست کہ آن فعل

سبب این عقوبت ست پس تقدیر چنین باشد که این فعل سبب لعن ست اگر گویند
که اگرچه ازین معنی لازم نمی آید تحقق حکم در حق هر کس لکن سبب لازم می آید
و قیام سبب را چون حکم تابع نشود محذوری نیست و در ما مضی تقدیر کرده ایم
که ذم لاحق حال مجتهد نمی شود تا آنکه بگوئیم که محل حرام اعظم ست در اثم
از فاعل او و معهذا معذور معذورست اگر گویند که معاتب کیست زیرا که فاعل
حرام یا مجتهدست یا مقلد او و هر دو از عقوبت خارج اند گوئیم جواب بچند وجه ست
یکی آنکه مقصود درینجا بیان این امرست که این فعل مقتضی آن عقوبت ست
خواه فاعلش یافته شود یا یافته نشود و چون فرض کنند که آنرا فاعل نیست
و حالانکه شرط عقوبت دران منتفی ست یا مانعی بدان قائم ست پس این
معنی در محرم بودن آن فعل قادح نبود بلکه ما سیدانیم که آنفعل محرم ست تا هر که
را تحریمش بیین گشته ست ازان پرهیز کند و فاعل آنرا از طرف خدا قیام
عذر باشد و این بدان ماند که صغائر حرام اند اگرچه مکفر میشوند باجتناب
کبائر و همین ست شان جمیع محرمات مختلف فیها که بیان حرام بودن آن نموده می آید
گو فاعل آن از راه اجتهاد یا تقلید معذور داشته شود و این حال مانع
ما از اعتقاد تحریمش نیست دیگر آنکه بیان حکم سبب زوال شبهه مانعه از لحوق
عقاب نیست چه عذر حاصل ست باعتقاد و مقصود نه بقار اوست بلکه مطلوب
زوال اوست بحسب امکان و اگر این امر نمی بود علم واجب نمیشد و ترک مردم
بر جهل بهتر میشد از براے آنها و ترک بیان دلائل مسائل مشتبهه بهتر از
بیانش میشد سوم آنکه بیان حکم و وعید سبب ثبات مجتنب ست بر اجتناب
ازان و اگر چنین نمی بود عمل بران منتشر میشد چهارم آنکه این عذر عذر
نمی تواند شد مگر همراه عجز از ازالهٔ آن ورنه هرگاه که انسان متمکن شود از

معرفت حق و دران تقصیر نماید معذور نباشد پنجم آنکه در مردم کسے باشد که آن
کار میکند و وے غیر مجتهد ست باجتهادیکه مبیح اوست یا غیر مقلد ست بتقلید مبیح
پس درین قسم قیام سبب وعید بدون این مانع خاص باشد و فاعلش متعرض
وعید ست و وعید لاحق اوست مگر آنکه مانعی دیگر از توبه یا حسنات ماحی او
شود و اوغیر ذلك باز درینجا کارے مضطرب ست که گاہے انسان اجتهاد یا
تقلید خود را اباح کننده آن فعل گمان میکند و دران گاہے مصیب ست
و گاہے مخطی ولکن دمیکه تحری حق کند و اتباع ہوی صادر وے از ان
نباشد و لا یکلف الله نفسا الا وسعها و ہم آنکه بقار این احادیث بر مقتضیاتش
مستلزم دخول بعض مجتهدین زیر وعید ست اگرچه بر ہر دو تقدیر لازم آید
یعنی حدیث سالم ست از معارض پس عمل بر ان واجب باشد بیانش اینست
که بسیاری از ائمه تصریح کرده اند باآنکه فاعل صورت مختلف فیها ملعون ست
منهم عبد الله بن عمر رضی الله عنهما وَے را پرسیدند از کسیکه بزنی گرفت
زنے را تا حلالش سازد و زن این ماجرا ندانست و نه زوج اولین گفت
که این سفاح ست نکاح نیست لعن الله المحل والمحل له و این محفوظ ست از وے
رضی الله عنه بغیر یکوجه و ہم محفوظ ست از غیر وے منهم الامام احمد بن حنبل
چه وے گفته ست که چون اراده احلال کرد محلل شد و محلل ملعون ست و
این منقول ست از جماعات ائمه در صور کثیره از صور خلاف در خمر و ربا وغیرہما
پس اگر لعنت شرعیه وجزاآن از وعید متناول نبود مگر محل وفاق را لازم
آید که ایشان لعنت کردند کسے را که لعنت کردن بر وے جائز نیست پس
مستحق باشند وعیدے را که در غیر یک حدیث آمده ست مثل قوله صلعم
لعن المسلم کقتله وقوله فیما رواه عنه ابن مسعود سباب المسلم فسوق وقتاله کفر

متفق علیهما وعن ابی الدرداء انه سمع رسول الله صلعم یقول ان الطعانین واللعانین
لایکونون یوم القیامة شفعاء ولا شهداء وعن ابی هریرة ان رسول الله
صلعم قال لا ینبغی لصدیق ان یکون لعانا رواهما مسلم وعن ابن مسعود یرفعه
لیس المومن بالطعان ولا باللعان ولا الفاحش ولا البذی رواه الترمزی وقال
حدیث حسن و در اثر دیگر آمده ست ما من رجل یلعن شیئا لیس له باهل
الا حارت اللعنة علیه این ست وعیدهاے که در باره لعن آمده تا آنکه گفته
اند هر که لعنت میکند چیزے را که اهل آن نیست خود آن کس ملعون میشود
و این لعن فسوق باشد و مخرج صاحب خود از مرتبهٔ صدیقیت و شفاعت و
شهادت و حدیث تناول کسے ست که لاعن غیر اهل ست پس وقتے که فاعل
مختلف فیه داخل درین نص نیست اهل آن نباشد و لاعن او ستوجب این
وعید گردد و مجتهد اینکه دخول محل خلاف درین حدیث می بینند درخورد
این وعید باشند و چون محذور ثابت ست بر تقدیر اخراج محل خلاف و
تقدیر ابقایش پس معلوم شد که آن محذور نیست و نه نافی از استدلال
بحدیث هست و اگر بریکے از هر دو تقدیر محذور ثابت نیست پس خود محذور
لازم نمی آید و این بآنجهت ست که چون تلازم ثابت شد و معلوم گردید
که دخول ایشان بر تقدیر وجود مستلزم دخول ایشان بر تقدیر عدم ست
پس ثابت یکے از دو امر باشد یا وجود ملزوم و لازم که آن دخول همگنان
ست یا عدم لازم و ملزوم که آن عدم دخول جمیع ست چه نزد وجود ملزوم
وجود لازم لازم باشد و نزد عدم ملزوم عدم لازم لازم آید فاتیقدر در ابطال
سوال کافی و بسند ست ولکن انچه اعتقاد داریم آنست که واقع عدم دخول ایشان ست
بر هر دو تقدیر علی ما تقرر و وجهش این ست که دخول نه یره وعید مشروط ست بعدم

عذر در فعل فاتا معذور بعذر شرعی پس وعید به هیچ حال متناول او نیست
و مجتهد معذور ست بلکه ماجور پس شرط دخول در حق وے منتفی ست پس
داخل نباشد خواه اعتقاد بقار حدیث برظاهر کند یا خلافی نماید که دران
معذور داشته میشود وهذا الزام مفحم لا محید عنه الا الی وجه واحد
و آن یک وجه این ست که سائل گوید من مسلم میدارم که از علمار مجتهدین
کسے هست که معتقد دخول مورد خلاف در نصوص وعید ست و ایعاد میکند
بر مورد خلاف بنابراین اعتقاد خودلیس لعنت میکند مثلاً کسے را که آن کار
میکند لکن وے مخطی ست درین اعتقاد بخطاے که دران معذور ست واجر
می یابد بران پس داخل نشود در وعید کسیکه لاعن بغیر حق ست چه اعتقاد
این وعید نزد ما محمول ست بر لعن محرم بالاتفاق پس هرکه لعن محرم متفق
علیه کرد وے معترض شد وعید مذکور را بر لعن و چون لعن از موارد
اختلاف ست داخل نشود در احادیث وعید چنانکه فعل مختلف در حل
ولعن فاعلش داخل نیست در احادیث وعید پس چنانکه محل خلاف خارج
شد از وعید اول همچنان خارج شد محل مذکور از وعید ثانی پس اعتقاد
ما آنست که احادیث وعید در هردو جانب شامل محل خلاف نیست نه در
جواز فعل و نه در جواز لعنت فاعل او خواه اعتقاد جواز فعل کنیم یا عدم
جواز او ما بر هردو تقدیر لعنت فاعلش ولعنت لاعن فاعلش جائز نمیداریم
و نه فاعل و لاعن را داخل میگوئیم در حدیث وعید و نه بر لاعن اغلاظ
میکنیم همچو کسیکه او را متعرض وعید بلکه لعنت می بیند و آین درباره کسے ست
که فعل مختلف فیه منجمله مسائل اجتهاد میکند و ما معتقد خطاے وئیم دران فعل
چنانکه اعتقاد خطاے هیچ داریم زیراکه در محل خلاف سه مقالست یکے قول

بجواز دوم قول بتحریم بحوق وعید سوم قول تحریم خالی ازین وعید
شدید و مختار ما همین قول ثالث ست بنا بر قیام دلیل بر تحریم فعل و بر تحریم
لعنت فاعل مختلف فیه یا اعتقاد این معنی که حدیث وارد در توعد فاعل
و توعد لاعن شامل این هر دو صورت نیست و سائل را توان گفت اگر
جائز داری که لعنت این فاعل از مسائل اجتهاد باشد جائز ست که بطلان
نصوص بران استدلال رود زیرا که درین دم امان از اراده محل
خلاف از حدیث وعید نیست بلکه مقتضاے اراده اش قائم ست پس عمل بر آن
واجب باشد و اگر تجویز نمیکنی که از مسائل اجتهاد باشد پس لعنش محرم بود
به تحریم قطعی و شک نیست که لاعن محرم به تحریم قطعی داخل ست در وعید
وارد در حق لاعن هر چند که متاول باشد چون کسیکه بعض سلف صالح را لعن میکند
پس ثابت شد که دور لازم ست خواه تحریم لعنت فاعل را مختلف فیه قطعی
دانند یا اختلاف را دران جائز دارند و آن اعتقاد که ذکر کردیم دافع
استدلال بنصوص وعید بر هر دو تقدیر نیست و این بین و آشکار ست
و نیز او را می توان گفت که مقصود ما باین وجه نه تحقیق تناول وعید ست
از براے محل خلاف بلکه مقصود تحقیق استدلال بحدیث وعید ست بر محل
خلاف و حدیث مفید هر دو حکم ست که تحریم و وعید باشد و آنچه تو ذکر
کرده آن متعرض نیست مگر نفی دلالت را بر وعید فقط و نیست مقصود بدان
مگر بیان دلالتش بر تحریم پس چون التزام کردی که احادیث متوعده
لاعن متناول لعن مختلف فیه نیست باقی نماند در لعن مختلف فیه دلیلے بر
تحریم آن و لعن مختلف فیه که ما در صدد آنیم کما تقدم چون محرم نباشد
جائز خواهد بود و نمی توان گفت که هر گاه دلیلے بر تحریمش قائم نیست اعتقاد

تحریمش جائز نباشد حالانکه مقتضی جوازش قائم ست که آن احادیث
لاعنه فاعل آن فعل باشد و علماء اختلاف کرده اند در جواز لعنت او و
برین تقدیر دلیلے بر تحریم لعنتش موجود نیست پس عمل بر دلیل مقتضی جواز
لعن وے که سالم از معارض ست واجب باشد و این حال مبطل سوال ست
چه دوران امر بر سائل از جهت آخری ست و این دور دیگر نیاید مگر بگفت
که عامه نصوص محرمهٔ لعن متضمن وعید ست پس اگر استدلال بنصوص وعید
بر محل خلاف جائز نبود استدلال بدان بر لعن مختلف فیه هم جائز نباشد
کما تقدم و اگر گویند که ما استدلال می کنیم بر تحریم این لعنت باجماع گفته شود
که اجماع منعقد ست بر تحریم لعنت معین از اهل فضل واما لعنت موصوف پس
شناختهٔ که دران خلاف بوده ست و گذشت که لعنت موصوف مستلزم
اصابت هر واحد از افرادش نیست مگر آنکه شرطها یافته شود و موانع از
میان برخیزد حالانکه حال این چنین نیست و نیز سائل را می توان گفت
که چنانکه ادلهٔ دالّه بر منع حمل این احادیث بر محل خلاف متقدم گشته درینجا
نیز وارد میشوند و این ادله مبطل سوال مذکوراند درین مقام چنانکه
مبطل اصل سوال اند و این نه ازان باب ست که دلیل را مقدمهٔ از
مقدمات دلیل دیگر سازند تا آنکه با این همه تطویل میتوان گفت که این
یک دلیل بیش نیست چه مقصود ازان بیان محذور مظنون ست و آن بر
هر دو تقدیر لازم می آید پس محذور نبود بلکه دلیل باشد که بر ارادهٔ
محل خلاف از نصوص و بر نبودن محذور اندران دلالت نموده و بودن
دلیل بر مطلوب مقدمهٔ که دران دلیل مطلوب دیگر باشد مستنکر نیست اگرچه
هر دو مطلوب متلازم باشند یازدهم آنکه علماء متفق اند بر وجوب عمل

بر احادیث وعید که اقتضاے تحریم می کنند وجزین نیست که خلاف بعض
در عمل باحاد اوست در وعید بالخصوص فاما در تحریم پس خود دران
خلافی معتد محتسب نیست وماز ان بعض علماء صحابه وتابعین وفقهاء در
خطاب وکتاب احتجاج کرده اند بآن احادیث در موارد خلاف وغیره
بلکه چون در حدیث وعید باشد این ذعید ابلغ بود در اقتضاے
تحریم چنانکه دلها می شناسد وگذشت تنبیه بر رجحان قول کسیکه عمل
میکند بدان در حکم واعتقاد وعید واینقول جمهور ست وبرین تقدیر
سوال مخالف جماعه درخور د قبول نباشد واز دهم آنکه نصوص وعید
از کتاب وسنت بسیار وبیشمار ست وقول بموجب آن واجب باشد
بر وجه عموم واطلاق بدون آنکه شخصے از اشخاص معین کرده آید وگفته
شود که آن ملعون ست یا مغضوب علیه یا مستحق نار لاسیما کسیکه آن شخص
را فضائل وحسنات باشد چه سواے پیغمبران هر که هست بروے صغائر
وکبائر هردو جائز ست با امکان این معنی که آن شخص صدیق یا شهید
یا صالح باشد زیرا که بیشتر گذشت که موجب ذنب گاهے از وے متخلف
میشود بتوبه یا استغفار یا حسنات ماحیه یا مصائب مکفره یا شفاعت مقبوله
یا محض مشیت رب ورحمت حق پس چون بموجب قول او تعالے ان الذین
یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا وسیصلون سعیرا
وقوله تعالے ومن یعص الله ورسوله ویتعد حدوده یدخله نارا خالدا
فیها وله عذاب مهین وقوله تعالے ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا
ان تکون تجارة عن تراض منکم ولا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیما
ومن یفعل ذلك عدوانا وظلما فسوف نصلیه نارا وکان ذلك علی الله یسیرا

وجز آن از آیات وعید قائل شویم یا بموجب قول وے صلعم لعن الله من شرب الخمر وعق والدیه او من غیر منار الارض او لعن الله السارق او لعن الله آکل الربا وموکله وشاهدیه وکاتبه او لعن الله لاوی الصدقة والمعتدی فیها او من احدث فی المدینة حدثا او من اوی محدثا فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین او من جر ازاره بطرا لم ینظر الله الیه یوم القیامة او لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال ذرة من کبر او من غشنا فلیس منا او من ادعی الی غیر ابیه او تولی غیر موالیه فالجنة علیه حرام او من حلف علی یمین کاذبة لیقطع بها مال امرء مسلم لقی الله وهو علیه غضبان او من استحل مال امرء مسلم بیمین کاذبة فقد اوجب الله له النار وحرم علیه الجنة او لا یدخل الجنة قاطع رحم وجز آن از احادیث وعید قائل شویم جائز نیست که شخصے را از فاعلین این افعال معین کنیم وگوئیم که این معین را این وعید لاحق حال شده زیرا که توبه ممکن ست وهمچنین جز آن از مسقطات عقوبت وجائز نیست که بگوئیم این کار مستلزم لعن مسلمین یا لعن امت رسول امین صلعم یا لعن صدیقین یا صالحین ست چه گفته میشود که از صدیق وصالح چون بعض این افعال صادر میشود لابدست از مانعی که منع میکند از لحوق وعید با قیام سبب آن پس فعل این امور از کسیکه آنها را مباح گمان میکند باجتهاد یا تقلید یا نحو آن غایتش این ست که نوعی باشد از انواع صدیقین که لحوق وعید بایشان ممتنع ست بنا بر مانع چنانکه لحوق وعید بوے ممتنع ست بنا بر توبه یا حسنات ماحیه یا جز آن وآین سبیل هاست که سلوک آنها واجب ست چه ماسواے این سبل دو طریق خبیث ست یکے قول بلحوق وعید بهر فرد از افراد بعینه ودعوی این امر

که این کار بموجب نصوص خدا یا رسول مختارست و این بدترست از قول خوارج که بذنوب تکفیر مسلمان می کنند واز قول معتزله وغیرهم و فساد این قول معلوم ست باضطرار واد له این فساد معلوم ست در غیر این موضع و دوم ترک قول وعمل بموجب آن نصوص و دعوی این معنی که قول بموجبش مستلزم طعن ست در حق کسیکه راه خلاف آن سپرده واین ترک بسوے ضلالت لحوق باهل کتابین میکشد که احبار و رهبان خود را ارباب گرفته اند وخدا را گذاشته زیراکه آنحضرت صلعم فرموده ست لم یعبدوهم ولکن احلوا لهم الحرام فاتبعوهم وحرموا علیهم الحلال فاتبعوهم واین مفضی ست بسوے طاعت مخلوق در معصیت خالق ونیز مفضی ست بسوے قبح عاقبت و سوء تاویل مفهوم از فحواے قول او تعالے اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئ فردوه الی الله والرسول ان کنتم تومنون بالله والیوم الآخر ذلك خیر واحسن تاویلا وبسیارست که علمار اختلاف میکنند پس اگر هر خبر که دران تغلیظ ست مخالفی خلاف آن کند قول بتغلیظی که دران حدیث ست ترک کرده آید یا عمل بران مطلقاً گذاشته شود وازین محذور آنچه اعظم تر ازان ست یعنی وصف بکفر وبمروق از دین لازم آید واگر این محذور اعظم تر از ماقبل نباشد بارے فرود ازان کمتر نیست پس ناگزیر آمد که ایمان بتمام کتاب آریم واتباع جمیع ما انزل الینا من ربنا نمائیم واین نکنیم که ایمان ببعض کتاب راست سازیم وببعض آن کافر ومنکر شویم ودلهاے ما از براے اتباع بعض سنت نرم نشود واز قبول بعض حدیث بحسب عادات واهوار بگریزیم ونفور گردیم که این معنی خروج ست از راه راست بسوے راه مغضوب علیهم وراه ضالین والله یوفقنا لما یحبه ویرضاه من القول

والعمل فی خیرٍ وعافیةٍ لنا ولجمیع اخواننا المسلمین این ست آنچه در رفع ملام
از ائمه اعلام ذکر کرده وخلاصه کلام درین مقام آنست که لعن وطعن جاهلان
در حق ائمه اسلام خواه از مقلدان درباره محدثان باشد وخواه از متبعان
درباره مجتهدان متوجه بدو امر ست یکے ترک تقلید ائمه واین ترک را موجب
سوء ظن تارک در حق امام شناسند ومثل اوست طعن غیر مقلدان بر مقلدان
در ترک عمل بحدیث صحیح که مخالف قول ائمه مجتهدین ست واین را نیز منجر بسوی
ائمه خود دانند وبران بنا رسب وشتم مخالفان خود می نمایند دیگر طعن و
لعن درباره فعل بعض افعال ست که بران وعید آمده وصدور آن از بعض
ائمه معلوم ست پس جواب از امر اول همان اسباب معذرت ست که مذکور شده
ونزد وجود اعذار هیچ یکے را نمیرسد که بزرگان دین را در شکنجه طعن وتشنیع
کشد چه ایشان هرگز ترک عمل بحدیث از راه نفسانیت وعصبیت وحمیت جاهلیت
نکرده اند چنانکه پس آیندگان ایشان بدون وجود اعذار صحیحه واسباب
سائغه میکنند وجواب از امر ثانی منع لحوق وعید ست بوجوه متقدمه مذکوره
درین کتاب بر وجه فصل خطاب وعلیٰ هذا جمله اکابر ملت اسلامیه مصون اند
از طعن ولعن این جاهلان بیخبر وسفهاء شوریده سر خواه ائمه اربعه مجتهدین
باشند یا عصابه محدثین یا جماعة صالحه متصوفین یا طائفه دیگر از متقدمین
خصوصاً آنانکه پیش از ما بصد سال جلوه گر بودند وزمانه خیر قرون ایشان
را دریافته گو این دریافت قلیل باشد خواه کثیر مثلاً امام اعظم ابو حنیفه کوفی
رضی الله عنه که اول ائمه اربعه اهل اجتهاد ست وامام دار الهجره مالک بن انس
وامام شافعی وامام احمد این هر چهار بزرگوار رضی الله عنهم اجمعین در قرن
ثالث از قرون هجرت مشهود لها بالخیر بودند زیراکه وفات امام اعظم در سنه

پنجاه و شش بوده و وفات امام مالک در سنه هفتاد و نه اتفاق افتاده و
ولادت شافعی در سال وفات امام اعظم صورت بسته و امام احمد در سنه
شصت و چهار متولد گشته چنانکه فلانی در ایقاظ الهمم ذکر نموده ست و در
حدیث عمران بن حصین ست قال قال رسول الله صلعم خیر امتی قرنی ثم الذین
یلونهم ثم الذین یلونهم الحدیث متفق علیه و درین حدیث اگر لفظ قرنی
را مخصوص بزمان حیات نبوت دارند صلعم چنانکه مسلک بعض اعلام ست دو
قرن صحابه و تابعین باقی می ماند و نزد کسیکه قائل ست بوجود بعض صحابه
در زمان امام اعظم گو ایشان را ندیده باشد علی اختلاف خبرین فی تعریف
التابعی این امام همام منسلک بود در سلک تابعین و اگر مراد بقرنی قرن صحابه
باشد پس تبع تابعین هم داخل اند درین حدیث ولکن اظهر اول ست و
درینصورت امام اعظم رضی الله عنه منجمله تبع تابعین باشد و این فضیلت
هم بسیار کلان ست زیرا که خیریت مذکوره شامل هر ثلثه زمان ست چنانکه ظاهر
حدیث شریف ست و در حدیث دیگر از روایت عمر رضی الله عنه تصریح ست
بثلثه قرن بعد از قرن نبوت صلعم ولفظه قال قال رسول الله صلعم اکرموا
اصحابی فانهم خیارکم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم الحدیث رواه النسائی
و رجاله رجال الصحیح الا ابراهیم بن الحسن الخثعمی فانه لم یخرج له الشیخان
وهو ثقة ثبت ذکره الجزری و بهر حال اسناد این حدیث صحیح ست و این
حدیث را چون ضم نمایند با حدیث اول خیریت شامل چهار قرن میشود و حرف
ثم که دال بر بعدیت زمانے ست قادح در نفس خیریت نیست و مویداوست
حدیث دیگر نزد مسلم در صحیح وے بلفظ قال یاتی علی الناس زمان یبعث منهم
البعث فیقولون انظروا هل تجدون فیکم احدا من اصحاب رسول الله صلعم

فیوجد الرجل فیفتح لهم ثم یبعث البعث الثانی فیقولون هل فیهم من رأی اصحاب
رسول الله صلعم فیفتح لهم ثم یبعث البعث الثالث فیقال انظروا هل ترون
فیهم من رأی من رأی اصحاب النبی صلعم ثم یکون بعث الرابع فیقال انظروا
هل ترون فیهم احدا رأی من رأی احدا رأی اصحاب النبی صلعم فیوجد
الرجل فیفتح له و درین باب حدیث ابی سعید خدری متفق علیه ست و دران
ذکر غزو فئام آمده لکن مشتمل بر ذکر سه قرن ست نه چهار قرن چنانکه درین
حدیث مسلم ست و صحیح مسلم حجت ست مثل صحیح بخاری بلا فرق و تفاوت پس
خیریت مخبر عنها متناول هر چهار قرن باشد و در تحدید قرن و تعیین مدتش
اختلاف اقوال ائمه لغت و علماء حدیث ست مدت کم و زیاده هر دو نشان داده
اند لکن قول زجاج ارجح اقوال درین باب ست میگوید قرن کسان هر مدت اند
که دران پیغمبر یا طبقه از اهل علم باشد خواه سالها کمتر باشند یا بیشتر و بحدیث اول
خیر القرون قرنی استدلال نموده و لفظ قرنی را حمل بر عهد صحابه کرده و در
قاموس قرن را صد سال گفته و آنرا اصح نشان داده و مغیره گفته قرن
نبوی اصحاب اند و الذین یلونهم ابناء صحابه اند و الذین یلونهم ابناء ابناء
ایشانند و شهر گفته قرنش چشمی ست که او را دیده و ثانی تا بقاء چشم بیننده کسی
که صحابی را دیده ثم کذلک و بعض قرن را یکصد و بست سال گفته اند و برد سال
تا این عدد اطلاق آن نموده و حافظ در فتح الباری گفته در حدیث عبدالله
بن بشر نزد مسلم دلالتی بر بودن قرن یکصد سال ست و هو مشهور و بالجمله
در تحدید قرن انتشار و اختلاف بسیار ست و چون عمر طبیعی انسان تا یکصد
و بست یا یکصد و بست و پنج سال گفته اند اگر قرن را محدود باین مدت نمایند
نیز مستبعد نیست و حکایت جمله اختلاف درین باب در دلیل الطالب ست حافظ

گفته حدیث خیر القرون مقتضی آنست که صحابه افضل اند از تابعین و تابعین افضل اند از تبع تابعین لکن این فضیلت نسبت به مجموع ست یا افراد محل بحث ست جمهور را میل بسوے ثانی ست و اول قول ابن عبد البر ست و احتجاج وے بحدیث مثل امتی مثل المطر لا یدری اوله خیر ام آخره ست و این حدیث حسن ست طریقها دارد که مرتقی میشود بسوے صحت انتهی و همین ست قول مسند الوقت شیخ احمد ولی الله محدث دهلوی که مراد خیریت و افضلیت صحابه بر غیر ایشان باعتبار مجموع با مجموع ست نه باعتبار افراد با افراد انتهی و این درست ست زیرا که در ایشان کسے گذشته که مرتکب حدود بوده و در آخر امت کسے بوده که صلاح کامل داشته و اگر اولیت و آخریت را مقید بزمانے خاص نکنند اولی تر باشد چه شامل بود جمله اخیار را که بعد از صحابه آمده اند و علم و فضل و عمل ایشان معلوم ست پس حملش بر امر اضافی واضح تر می نماید و شوکانی در شرح منتقی میان قول جمهور و قول ابن عبد البر چنین جمع کرده که تفضیل بر فضل صحابه باعتبار فضیلت صحبت ست و اما باعتبار اعمال خیر پس ایشان و غیر ایشان برابر اند چه گاهے در من بعد هم کسے بر خیزد که اکثر الاعمال از صحابی باشد پس اجرش باعتبار کثرت این اعمال بیشتر بود و باین حیثیت افضل باشد و بسیار ست که در من بعدهم کسے یافته شود که اقل ست در عمل از ایشان پس باین حیثیت مفضول افتد الی آخر ما قال و هو احسن الاقوال راجعه فی دلیل الطالب

تحدید قرون خیریه

و اما تحدید این هر چهار قرن پس قرن آنحضرت صلعم که صحابه اند بر قول جمهور تا یکصد و ده سال بود و قرن تابعین از یکصد سال تا هفتاد سال باقی ماند و قرن اتباع تابعین از انجا تا حدود دو صد و بست سال باشد و قرن اتباع تبع تابعین

لااقل ہمین قدر خواہد بود و آنکہ در دلیل الطالب سند روایت قرن رابع را
ضعیف گفتہ شدہ وجہش غفلت ست از حدیث مسلم در انوقت وراجح ثبوت اوست
انشاء اللہ تعالیٰ ورحمۃ اللہ اوسع وفضلہ اکثر وحافظ ابن حجر کہ روایت جابر
را در ذکر قرن رابع شاذ گفتہ ونوشتہ کہ اکثر روایات مقتصر بر ذکر سہ قرن
ست پس با وجود بودنش در مسلم حکم بشذوذ راست نمی نشیند وکیف کہ زیادت
ثقہ مقبول ست نزد جمہور فحول از علماء اصول وضرورت بحیست کہ واسع
را متحجر سازند و آخر صحابہ در موت ابو الطفیل عامر بن واثلہ لیثی ست رضی اللہ عنہ
کہ در سنہ یکصد یا ہفت ویکصد یا شانزدہ ویکصد وفات نمودہ پس اگر
روایت اخیرہ ثابت شود قرن عبارت باشد ازین مدت وقرون ما بعد ش
مقاس باشند بران مگر آنکہ زیادت آنہا بوجود باجود تابعین وتبع ایشان
بالاحسان برروے زمین یافتہ شود حافظ گفتہ ظاہر شد کہ میان بعثت رسالت
و آخر مائتین از صحابہ یکصد وبست سال ست یا کم زیادہ بنا بر اختلاف در
وفات ابی الطفیل واگر اعتبارش از بعد وفات نبوت نمایند یکصد ونود
یا ہفت ونود میشود وقرن تابعین را اگر از سنہ مائیہ معتبر گیرند ہفتاد
یا ہشتاد سال میشود اما آنانکہ بعد از ایشان اند اگر از انہا اعتبار کنند قریب
پنجاہ سال میشود واز ینجا ظاہر شد کہ مدت قرن مختلف ست باختلاف اعمار
اہل ہر زمان واتفاق چنان افتاد کہ آخر کسے کہ از اتباع تابعین زیست
کردوسخنش مقبول بود تا صدودو صد وبست سال زندہ ماند انتہی و
مدت قرن رابع را اگر باین مدت ضم نمایند زمان خیریت دراز تر میگردد و
ہو الظاہر وعلی کل حال چنانکہ ائمہ اربعہ مجتہدین رحمہم اللہ تعالیٰ زمان برکت
نشان خیر القرون را دریافتہ اند وباین فضیلت بر دیگران بیشارستے نمودہ

همچنان ائمهٔ جماعهٔ صدر اول حدیث نیز آن عصر خیریت اثر را ادراک نموده
فائق بر سائر است شده اند اول ایشان امام مدینهٔ رسول صلعم مالک
بن انس رضی الله عنه ست پدر جدش ابوعامر را در صحابه ذکر کرده اند
در سنه نود یا نود و دو و یا سه یا چهار یا پنج متولد شده و سه سال در
شکم مادر بود و نود سال زیست کرده و در سنه یکصد و هفتاد و هشت
یا نه وفات نموده و هرچه باشد این زمان او زمان خیر القرون بود
وفات امام اعظم پیش از وے اتفاق افتاد یعنی در سنه یکصد و پنجاه و
شش و باین حساب بست و دو و یا سه سال مقدم بود بر وے در زمان و
این هر دو در شمار ائمهٔ مجتهدین اند و کتاب موطا اول کتابی ست که در علم
حدیث شریف تالیف یافته و سخت مبارک و قدیم ست و مثل آن از دیگر
ائمه اجتهاد معلوم نیست زیراکه مسند ابوحنیفه و امام شافعی از دیگران ست
نه خود از ایشان و ثانی ایشان امام شافعی ست در سنه یکصد و پنجاه پیدا
شد روزیکه امام ابوحنیفه رحلت فرمود گویا نعم البدل آمد و وفاتش در سنه
دو صد و چهار بوده و این سال داخل ست زیر قرون مشهود لها بالخیر و ثالث
ایشان امام احمد بن محمد بن حنبل رضی الله عنه ست وے در سنه یکصد و شصت
و چهار متولد شده و در علم سنت امام جماعهٔ اسلام بود و این سال نیز
داخل ست در خیر قرون بر تقدیر سه قرن بلا شک و شبهه تا بقرن چهارم
چه رسد وفات امام احمد در سنه دو صد و چهل و یک اتفاق افتاده غرضکه
این هر چهار امام مجتهد از مردم زمان خیریت اند و متصف بودند بفضائل
کثیره و مناقب شریفه و هر یکے در وقت خود نظیر خویش در علم و عمل و فضل
و کمال نداشت تا آنکه مقلدین ایشان و تابعین آنها کتابها در محامد و مکارم

ایشان ساخته وپرداخته اند مثلاً در مناقب امام ابوحنیفه شانزده کتاب
مستقل تالیف یافته که نامش در اتحاف النبلاء مذکورست وقریب بست
وهشت کس از اهل علم ذکر شریفش در کتب خود ایراد کرده اند وهرکه در ترجمه
وے ذکر قلت علم نحو یا ضعف او در حدیث نوشته مقصودش بآن عبارات
نه اظهار طعن وجرح ست بلکه بیان واقع زیراکه مطاعن را در ساحت فضل
او گذر نیست وجرح چنین بزرگواران اگر از راه نفسانیت آید واز تعصب
خیزد محاربه باشد با خدا چه دشمنی اولیاء خدا موجب سخط او سبحانه ست
ووے منتقم ست از کسیکه بنظر استخفاف یا استکراه یا سوء ظن یا بے ادبی
بسوے وے یا امثال وے نظر میکند وگرفتیم که وے قلیل النحو بود یا قلیل
الروایت این معنی ماحی دیگر علوم وفضائل وے که متفق علیه جماعه اهل اسلام
ست نمی تواند شد آن کیست که در وے خللی یا نقصی من وجه نبوده ست
صحابه که افضل امت اند باجماع امت در ایشان هم کسے گذشته که قلیل العلم
بود واز بسیاری احادیث خبر نداشت پس اگر امام اعظم هم در رنگ آن اصحاب
که از ایشان جز دو سه یا چند حدیث مروی نشده روایت حدیث کم کرد کدام
قباحت ست وعلم نحو از ایجادات مرتضوی ست رضی الله عنه همگی صحابه مزاولت
این علم بر وجه حادث نکرده اند بلکه خود آنان را بر نام ونشان این علم
وقوف دست هم نداده هرکه امثال این امور را محمول بر ازدراء آن امام
مقبول میکند سخت نامعقول ست وے هیچ قدر خیر قرون نشناخت وقیاس
غائب بر حاضر ساخت رد تقلید وے یا تقلید دیگرے وانکار بران لاسیما
نزد مصادمت سنت صحیحه وخلاف حدیث محکم امرے دیگرست وانتقاص ائمه
عالیقدر امر دیگر اول حق صریح ست وثانی باطل قبیح با آنکه عذرهای صحیح

از طرف ایشان و دیگر ائمه مجتهدین در اول کتاب از زبان شیخ الاسلام سابق شده و با آنهمه معاذیر حالا گنجایش کدام تقصیر در فضل کبیر ایشان باقی ست شک نیست که بعض مقلدین حنفیه درین باب چنان زعم کنند که منکر تقلید ایشان مزدری ایشان ست حالانکه چنین نیست و لازم مذهب مذہب نباشد و اگر جاہلی که غافل از مزایاے حضرت امام ہمام ست و عاطل از زیور انصاف چنین کرده و گفته باشد جز آنکه نامهٔ اعمال خود را سیاه کرده چیزے دیگر نیست ؏

و اذا اتتك مذمتي من ناقص		فهي الشهادة لي بأني كامل	

و ظاہر آنست که موجب شور و شغب عامه درین باب ہمین حضرات مقلدین اند زیراکه در مدیح ایشان بنا بر ایجاب تقلید ایشان تا انجا دویده اند که تجاوز از حد دو صورت بسته و مقابلین ایشان ناچار شده اند در بیان عدم عصمت امام از خطا در مسائل و احکام با آنکه اگر خطاے در حکمی و مسئله ثابت شود صد ور آن خطا را ہمان اسباب دوگانه صحیح و وجوه ده وازدگانه که ذکرش پیشتر گذشته و با وجودش زنہار ساعی از براے چنین گفتار و کردار درباره آن امام عالی وقار نیست اینهمه جمود که ہست از مدعیان تقلید این امام ہمام ست نه از ان مجتهد عالیمقام و بے شبهه وے بر خطا ہم ماجور ست بخلاف ایشان که در خطیات خود غیر معذور اند و لاتزر وازرة وزر اخرى تا را از صنایع و بدائع اینقوم و از افعال و اقوال معارضان ایشان که در مباحث جاریه فیمابین خود راه اسارت ادب بحق ائمه می پویند و از حق صریح گذشته بباطل زاہق می آویزند دل سخت در قلق ست حاشا که در چشم ما تفاوتے در

مزایا از ائمه تا دیگر مردم خیر القرون که فضائل و مناقب آنها معلوم و
در کتب صحیحه مرقوم ست باشد یا سوء ظنی بجانب این بزرگواران در خاطر
گزرد و نعوذ بالله من جمیع ما کره الله اگر ایشان نمی بودند قران کریم را تا ما
کدام میرسانید و در اجتهاد بر روے ما کدام کس میکشاد و چون این
حملهٔ علوم نبوت و نقلهٔ روایات ملت مطعون و مجروح و مظنون اسوء باشند
پس آن کدام ست که سلف صالح عبارت ازو باشد نی این هنجار شیوهٔ
خاص شیعه شنیعه ست که در جملهٔ اهل تقلید خزیده و در سر آن سرمایهٔ
ایمان خود در باخته اند اللهم غفرا واین گفتگو نه مخصوص با مام اعظم رح
ست که اول ائمه مجتهدین باشد در علم و فضل و عمل بلکه در بارهٔ جملهٔ ائمه
از امام شافعی و احمد و مالک و نظرا ایشان از جهابذه حدیث و سنت ست
چه حکم جمیع ایشان همان حکم واحد ست در حفظ مراتب و نگاهداشت مناصب
وقد جعل الله لکل شیٔ قدرا از آفات آخر زمان یکے آنست که سخن مثلاً
در رد تقلید می رود و طعن تا ائمه میرسد و بحث در اتباع می نماید و بار
بحق رسالت میفرمایند و ذلک هو الضلال البعید این چه مسلمانی باشد که ائمه
دین و سلف صالحین را ببدی یاد کنند و عمل بحدیث را منع نمایند اتباع
هر سنت و ترک تقلید هر ملت عین مقصود و مشرب جمله امامان ست لا یشذ عنه
شاذ منهم ولکن بد نامی چند این نیکان را رسوا ساخته اند و روے خود چون
نامهٔ اعمال خویش باین گفت و شنود سیاه نموده و نعوذ بالله من الخذلان
آمدیم برانکه کتب در مناقب هر سه امام دیگر نیز بسیار ست چنانکه در مناقب
امام نخستین بوده ست مثلاً در فضائل امام مالک سه کتاب تالیف یافته و این
از سیوطی و دیگر شوافع ست و اما مالکیه پس ایشان خود درین باب کتابها

دارند وہمچنین در مناقب امام شافعی قریب بست ویک کتاب مرقوم گشتہ
و در مناقب امام احمد ہم تالیفہاے بسیار ساختہ اند و درین مولفات ہر یکے
از علماء مذاہب اربعہ بتصنیف مناقب امام دیگر پرداختہ و این دلیل واضح
ست برانکہ در سلف باہم تقاری در میان قبول فضائل ائمہ اربعہ وغیر
ایشان ونزاعی ہمچو نزاع جہلہ این زمان نبود بلکہ عالم ہر مذہب گو بتقلید
مذہب خاص مشہور باشد قدر امام غیر مذہب خود بر زعم تقلیدیان این
عصر کما حقہ میشناخت وعقیدۂ خود در جناب ائمہ بر طریق مساوات بلا کم و
کاست میداشت وہمین ست صواب بحث کہ در بارہ مذاہب ترجیح احدی
بر احدی نکنند نہ بر ترجیح امام بر امام ونہ ترجیح ماموم بر ماموم زیرا کہ حاکم
بر ظاہر میکنیم وتا حقائق بواطن ایشان نمی رسیم ومعلوم نداریم کہ افضل
ایشان نزد خدا در احقاق حق وابطال باطل کدام ست وکدام نیست این
تعصب کہ ہر مقلد امام خود را افضل از امام دیگر میگوید ومذہب خود را
صواب ومذہب دیگرے را خطا می انگارد از جمعی آمده کہ خورد سال در ایشان
پیر زال گردیده وحمیت جاہلیت وعصبیت تمذہب محیط حال پر اختلال ایشان
شده اللہم غفرا وبالجملہ بعد از ائمہ اربعہ جماعتے برخاستہ کہ خود را وقف
طلب علم حدیث شریف بشروطہا المعروفۃ فی کتب ہذا الفن گردانیده وحاصل
ایشان برین سعی اقوال ہمین ائمہ اربعہ گشتہ کہ بکرات ومرات تحریض
بر ایثار حدیث واتباع سنت کرده اند واز تقلید خود وتقلید غیر خود نہی
فرموده پس اگر نیک بشگافند دریابند کہ مقلدان راستگو وتابعان حق جو
از براے ائمہ موصوفین ہمین عصابۂ محدثین ست واین احناف وشوافع
وغیرہا کہ تقلید را در برابر حدیث اختیار کرده اند ومسائل قیاسیہ واحکام

ف در مناقب امام مالک ف در مناقب شافعی ف مناقب احمد

اجتهادیه را بر کلام خدا و رسول ترجیح می نهند در حقیقت تارکان تقلید
ائمه و منکران ارشادات ایشان اند خود جاده خلاف امام اعظم ابوحنیفه
رضی الله عنه می سپرند و تهمتش بر متبعان می نهند و قد خاب من افتری

جرم از طرف غیر و ملامت همه بر من		گوئی سر انگشت ملامت زدگانم

و اگر راست پرسی می توانیم گفت که چنانکه هر علم و فن را خاصیتی بوده ست
که بدان از دیگر احوال ممتاز میشود چنانکه گفته اند که مشتغل بحدیث را
عمر دراز روزی میشود و بر متعلم علم حساب صدق غالب می آید و بر طالب العلم
رای نخوت و کبر چیره میگردد و بر فقهاء زمان حیل و کیادت تسلط میگیرد
همچنان از خواص ایثار تقلیدات یکی آنست که مقلد دروغگو می باشد
و کذب را که انباز شرک ست وظیفه خود در تحریر و تقریر میکند اعاذنا الله
سبحانه منه

ما اهل حدیثیم و دغا را نشناسیم		صد شکر که در مذهب ما حیله و فن نیست	

درین محل اگر اندکی از بسیار از اقوال ائمه اربعه در حث بر عمل بحدیث و نهی
از تقلید ذکر کنیم دعوی را با دلیل ارتباط بخشیده باشیم و منصف حق پرست
صواب جو را با خود اختلاط بس میگوئیم که امام همام ابوحنیفه نعمان بن ثابت
کوفی رضی الله عنه و ارضاه که اقدام ائمه مجتهدین و اکرم ارباب دین ست
از وی در کتب حنفیه و غیر ایشان چند قول مروی ست یکی آنکه فرمود
اذا قلت قولا و کتاب الله یخالفه فاترکوا قولی بکتاب الله فقیل اذا کان
خبر الرسول صلی الله علیه و آله و سلم یخالفه قال اترکوا قولی بخبر الرسول
فقیل اذا کان قول الصحابة یخالفه قال اترکوا قولی بقول الصحابة درینجا انصاف
حضرت امام تماشا کردنی ست که قول خود را بر قول صحابی هم تقدیم نمی بخشند

تا بقول رسول صلعم و کتاب خداے عز و جل چہ رسد و مقلدان آن
امام ہمام قول او را خلاف نشار او بر قول رسول خدا صلعم ترجیح می نہند
ع ببین تفاوت رہ از کجاست تا بکجا ؛ اگر گوئی نشان این دعوی باید
داد گوئیم این ست کتب فقہ سنت و فقہ راے دران نظر باید کرد کہ چہ قدر اقضیہ
و قضایاے و احکام مذہب خاص خلاف سنت عام واقع شدہ و مقلدین
در انجا ہرگز آن مذہب را نمی گزارند و سر بقبول سنن مخالفہ آن فرود
نمی آرند مثل مسئلہ رفع یدین در مواضع اربعہ از نماز و آمین بجہر و قرأت
فاتحہ خلف امام و شک نیست کہ اگر حضرت امام را این حدیث می رسید ہرگز
حکم برخلاف آن نمیکرد و وے رضی اللہ عنہ در عدم قول بامثال این مسائل
ماجور ست و اینہا از ورغیر معذور اند و آین قول امام افادۂ نہی از
تقلید میکند و بآواز بلند می سراید کہ قول قول خدا و رسول بلکہ قول
صحابی او ست نہ قول وے رضی اللہ عنہ خصوصاً دمیکہ فتواے او مخالف
اقوال ایشان افتد و انزکوا قولی دلیل محکم ست بر ترک تقلید چہ تقلید عبارت
از ہمین ست کہ یکے قول دیگرے را بدون حجت بپذیرد و آنرا دلیلے اصلی
از اصول دانستہ و بموجب آن کاربند شود زیرا کہ ہر قول کہ حجت آیہ
یا سنت ہمراہ او ست قایلش قایل آن دلیل ست نہ قایل آن قول و
لہذا قبول روایت از علمار محدثین و عرفار سنت داخل در تقلید نیست
باتفاق فحول است دوم آنکہ فرمود لا یحل لاحد ان یفتی بقولنا ما لم یعلم
من این قلنا درینجا فتوئی را بقول بے دلیل خود غیر حلال ساختہ کہ عبارت
از حرام بودن او ست و ہمین ست شان ائمہ و اگر چنین نمیفرمود امام
نمیشد و فحواے قول اول دلیل ست بر نہی از تقلید و لکن مقلدین برخلاف

این قول سالک شده اند وانچه از وے رحریا از شاگردان او بایشان
رسیده ست هرچند که منقطع السند باشد و قدرت بر اتصالش ندارند
بدان قضا و افتا میفرمایند و مسند مرفوع متصل راکه از رسول مختار صلعم
بواسطه اهل آثار بایشان میرسد دربرابرش ترک میکنند و وزنے نمی نهند
و این عین ضد مقصود امام مشهود بالخیر ست و مراد هم این قلنا موافقت
فروع با اصول ست لاغیر که عبارت باشد از کتاب وسنت طرفه آنکه اگر
یکے را اطلاع بر دلیل قول امام همام دست بهم دهد تاهم ضرور نیست که اتباعش
بر فهم امام کند خاصةً وقتے که دلیل دیگر دران مسئله راجح تر در صحت وشهرت
و قبول موجود باشد بلکه نزد اجتماع ادله اول جمع و توفیق ست باز ترجیح
و وجوه ترجیح زیاده بر یکصد عدد ست چنانکه در آخر حصول مامول گفته
شده و از انجمله یکے وجود حدیث ست در صحیحین که امت تلقی آن بقبول کرده
ست باجماع ائمه فحول پس حدیث دیگر سنن و معاجم و اجزا ر بدان مساوات
و مماثلت نمی تواند کرد هرچند که کسے بخرق اجماع فتوی بر خلاف این مدعا
داده باشد یا بدهد سوم آنکه وے رضی الله عنه وابویوسف که خلیفه راشد
و تلمیذ صادق وے ست گفته اند لایحل لاحد ان یاخذ بقولنا مالم یعلم
من این اخذ ناه و این قول ازین هر دو امام همچو قول متقدم وے
صریح ست در افادهٔ نهی از تقلید و نص ست بر تحریم آن پس اگر جمعی از
متاخرین ائمه و علمار نیز قائل به تحریم تقلید و عدم حلتش نزد جهل از ماخذ
گشته عین موافقت با جناب امام همام جسته اند خلافی که درینجاست مدعیان
تقلید امام راست با امام نه متبعان سنن راکه قدم بر قدم امام می روند
و قول او را رضی الله عنه امام الکلام میدانند و پیش سخن او سخن دیگران را

شنیدن کمتر از اثم اختیار تقلید و ترک اتباع نمی شناسند و این بے ادبی
هرگز از ایشان نمی تواند آمد که قول امام را ترک دهند و قول مدعیان
تقلید امام را بر قول امام ترجیح نهند این کار بمقلدان مبارک باد ع این
کار از تو آید و مردان چنین کنند • چہارم آنکه میفرمود اذا صح الحدیث (۴)
فهو مذهبی و این تعلیق بآن جهت ست که احاطه باحادیث نبوت هیچ یکے
را از امت خواه امام باشد یا ماموم حاصل نیست و عمل در دین بر حدیث
ست پس چون حدیثی صحیح بیاید عمل بران متعین باشد و این تعیین را مذهب
خود نشان داد و همین ست قول جمهور علما از محدثین و صوفیه و متبعین و
شک نیست که احادیث بسیار در ابواب کثیره بعد از وے رح بصحت رسیده
و در جوامع و سنن و مسانید و معاجم و اجزاء و جز آن از انواع مولفات
در علم حدیث فراهم آمده پس عمل بران بعد از تصحیح عین مذهب این امام
همام ست و در عمل بران ترک رائے باشد و هو المطلوب و ازینجا ظاهر میشود
که تقلید درست و راست امام از اهل اتباع آمده ست نه از اهل ابتداع
زیرا که حدیث هرچند صحیح شود و نقادان این فن حکم بصحتش نمایند مقلدان
مذهب آنرا مذهب خود نمی گردانند بلکه همان آرار متبائینه و اهوار مختلفه
را که منسوب به یکے از متمذهبان ست مذهب خود گرفته بموجب آن محاشات می
نمایند • پنجم آنکه میفرمود هذا ما قدرنا علیه فی العلم فمن وجد اوضح منه فهو (۵)
اولی بالصواب و درین عبارت اشارت ست بسوے آنکه وے محیط اطراف
فنون و اصناف علوم نبوده بلکه استفراغ جهد بقدر قدرت در هر مسئله
فرموده ست و ممکن ست که دیگرے دلیلے یابد اوضح تر از قدرتش و بر حدیثے
واقف گردد که وے رضی الله عنه را وقوف بران حاصل نشده بوجهے

و اسبابے کہ پیشتر ذکر یافتہ و شک نیست کہ ہیچ شے اوضح تر از آیات قرآن
و احادیث بنیات نیست پس اگر یکے حدیثے صحیح صریح غیر منسوخ محکم الثبوت یافتہ
و بواسطہ صحیحین و سنن اربعہ و جز آن بر صفت سند متصل مرفوع بوے
رسیدہ وے اولے ترست بعمل نمودن بموجب آن حسب ارشاد امام ہمام
ششم آنکہ فرمود لا یحل لاحد ان یاخذ بقولنا ما لم یعرف ماخذہ من الکتاب (۶)
والسنة او اجماع الامة او القیاس الجلی فی المسئلة درینجا ماخذ این چہار
چیز را گفتہ و در ماخذ بودن دو چیز اول خود اجماع امت ست و چیز سوم
کہ اجماع امت باشد محتاج ست بسوے این ہر دو و محل قیاس محل عدم
دلیل ست واحدی انکارش در مثل این حالت نمیکند حتی کہ ظاہریہ نیز قائل
اند بقیاس جلی و علی الاطلاق بانکارش نمی پردازند و چون علم باجماع امت
خیلے عسیر ست لہذا امام احمد کہ رابع اربع ائمہ ست انکارش نمودہ و قیاس را
چون میتہ گفتہ کہ اکلش نزد اضطرار روا باشد پس نماند ماخذ مگر ہمین کتاب
و سنت کہ در ہر دیار و اقطار در دست ہر یکے از صغار و کبار موجود ست
و تا فنای عالم در عالم باقی ماند و این ہر دو کفیل جملہ احکام و مسائل اند
بخصوص نصوص یا بعموم ادلہ ولکن نزد کسیکہ فہم این ہر دو دارد و آنہا
را عوض جملہ اشغال از برائے ہدایت برگزیدہ ست نہ پیش کسے کہ از حلاوت
محبت خدا و رسول دور افتادہ و محبت احبار و رہبان محیط مشاعر او گردیدہ
و این بحث طول میخواہد در موضع خویش از مولفات مبسوطہ منقح شدہ ست
و علی کل حال مقصود عبارت امام ہمام ترک تقلید امام ست تا ماخذش نشناسد
و چون ماخذش بشناخت و مدلول را موافق دلیل یافت تقلید از ہم پاشید
و منصب اتباع دست بہم داد وفقنا اللہ تعالے بذلک ہفتم آنکہ فرمود (۷)

اذا جاء عن النبی صلعم فعلی الراس والعین واذا جاء عن اصحاب النبی نختار من قولهم واذا جاء عن التابعین نزاحمنا هواین مقاله افاده کرد که قول پیغمبر صلعم بیچون وچگون درخورد قبول واخذ ست و قول صحابی نیز لائق آنست مگر که انچه ازان موافق دلیل باشد اختیار نموده آید نه علی الاطلاق چنانکه من تبعیض بران دلالت دارد و اختیار مزاحمت با اقوال تابعین یا بنا بر معاصر ست بر قول کسیکه امام را از تابعین می شمرد و معاصر را تقلید معاصر واجب نیست که غالبا اهل یک قرن در افهام وعقول ونهی واحلام متقارب یکدیگر میباشند و در غیر مدلول ادله هر مجتهد برحسب اجتهاد خود کارمی تواند کرد چه اجتهاد شرعی دلیل ست در حق وے در مسئله که دران استفراغ جهد خود کرده حکمی برآورده ست ولکن آن اجتهاد او بر دیگرے خواه عالم باشد یا عامی واجب الاعتقاد متحتم العمل ضروری الاخذ نیست واگر هست دلیل ستیش لطف باید فرمود واگر امام همام منجمله تابعین نیند چنانکه قول مشهور جمهور علما ست پس مزاحمت امام با آنها ادل دلیل ست بر آنکه نزد وے تقلید متقدم در شرع چیزے نیست اگرچه آن مقلد بالفتح تقدم زمان ورتبه داشته باشد برین مقلد بالکسر واین عین وفاق امام ست با مسلک اهل اتباع که حجت نزد ایشان منحصر ست در قول خدا و قول رسول و در موقوف ومقطوع حجت نبود لاسیما نزد مخالفت یا مصادمت با اصول ولله الحمد این هفت قول از مقالات امام درین مقام بر طریق الموفج نشان داده شد والا شیخ محمد حیات سندی رح گفته ست لو تتبع الانسان النقول لوجد اکثر مما ذکر قال ودلائل العمل بالخیر اکثر من ان تذکر وفی الواقع نقول بسیار از امام وتلامیذ ایشان و دیگر متقدمین حنفیه در کتب حنفیه مذکور ست که این مختصر حکایت

آنرا برنمی تابد ومن لم یستشف بالقلیل لم ینفعه الکثیر واما نام کتابها که این
اقوال هفتگانه دران مرقوم وازان منقول ست پس کتاب التوحید که
موسوم بدین خالص ست دران نشان ومکان این قولها مفصل ذکر
یافته وحضرت امام علیه الرحمة این ارشادات وقتی فرموده ست که زمان
زمان تقلید نبود واحدی نام ونشان این لفظ نامبارک نمی شناخت
چه باتفاق اهل علم حدوث این بدعت بعد از قرون مشهود لها بالخیر بوده
ودر سنه چهارصد هجرت بدایت آن اندک اندک در عوام رو نموده
تا آنکه بعد از انقراض دولت اسلام از دار السلام بغداد جاهلان و
عوام بر وجوب تقلید این هر چهار امام اتفاق کردند غلط گفتم متفق بر
وجوب نشدند بلکه سهولت علم وعمل دران دیده وخود را از القصاف
بعلوم صدر اول وایثار آجل بر عاجل قاصر یافته موافقت باین مذاهب
کردند وسبب اعظم وباعث اهم بران یکی زوال کتب مدونهٔ اهل حدیث
واصحاب مذاهب متبوعه بوجه خرابی بغداد شد وکان امر الله قدرا
مقدورا ومعهذا صدور مثل این اقوال پیش از ابتلا بتقلیدات رجال
ازان امام عالیمقام یکی از کرامات برکت آیات اوست رضی الله عنه
وعنا وجزاه خیر امنا ومن جمیع المسلمین وچنانکه این امام اعظم درین
باب مبالغه واغراق فرمود همچنان ائمه ثلثه باقیه هم از تقلید خود وتقلید
دیگران امت را تحذیر فرموده اند انموذجی از اقوال ایشان هم حوالهٔ
خامهٔ حق نگار کرده می آید تا معلوم شود که تقلید مصطلح نه تنها نزد این امام
ممنوع وحرام ست بلکه هر سه امام دیگر نیز ازان اقتداء بمن تقدم علیهم بزبان
این امام عالیمقام اند کانهم شقائق النعمان فی هذا البیان پس امام مالک

گفتہ انما انا بشر اخطی واصیب فانظروا فی رائے فکلما وافق الکتاب والسنۃ
فخذوہ وکل ما لم یوافق فاترکوہ واین صریح ست درآنکہ اصل اصول اسلام
ہمین دو چیز ست قرآن وحدیث لا ثالث ولا رابع معہما وآنرا معیار اجتہاد آن
قرار دادہ وہمین ست مذہب اہل اتباع وخطا را بسوے خود اضافت نمودہ
وہمین ست قاعدۂ مقررۂ علم اصول کہ ہر مجتہد مخطی ومصیب ست وصواب با
یکے ست نہ با ہمگنان واین کمال انصاف ست از امام مالک کہ در اظہار حق
استحیا نکرد وذمۂ خود از بار گران تقلید مبرا ساخت وھذا ھو شان
جمیع ائمۃ الاسلام قدیما وحدیثا دیگر فرمود لیس کل ما قال رجل قولا وان
کان لہ فضل یتبع علیہ بقول اللہ تعالیٰ فبشر عبادی الذین یستمعون القول
فیتبعون احسنہ درینجا تصریح ست بآنکہ ہر سخن از اہل فضل در خور پیروی
نیست وبران آیہ را دلیل آوردہ واین دلیل دال ست بر اتباع احسن
اقوال وقول احسن ہمان ست کہ موافق کتاب خدا وسنت رسول مجتبیٰ
ست پس بس وآین دلالت رد میکند بر تقلید باحسن وجوہ وادلۂ ذم
در قرآن شریف بسیار ست در دین خالص قریب شصت آیہ برین مدعا
ذکر کردہ وحکایت تقلید از کفار امم سابقہ وملل خالیہ ونحل بالیہ وشرائع
ماضیہ نمودہ ودر دلیل الطالب بیان فرمودہ کہ این داء عضال درین
امت از یہود بلکہ ہنود خزیدہ ومصداق حدیث لتتبعن سنن من قبلکم الحدیث
بمشاہدہ رسیدہ دیگر فرمود الزم ما قالہ رسول اللہ صلعم فی حجۃ الوداع
امران ترکتہما فیکم لن تضلوا ما تمسکتم بہما کتاب اللہ وسنۃ نبیہ صلعم
وامر بشئے نہی باشد از ضداو ودرینجا دو امر نشان دادہ یکے قرآن
دوم حدیث وذکر ثالث ورابع نکردہ لان البدعۃ تماط بعدم ذکرہا دیگر

مروے از وی مسئلہ پرسید وے گفت آنحضرت صلعم چنین وچنان ارشاد
کردہ ست آنمرد گفت از رائے خود بگو امام این آیہ فرو خواند فلیحذر الذین
یخالفون عن امرہ ان تصیبہم فتنۃ او یصیبہم عذاب الیم و در بحار دست
برائے از دلیل و تحذیر ست از مخالفت امر رسول صلعم و وعید ست باصابت
فتنہ در دنیا و عذاب الیم در آخرت فلّانی گفتہ ومنجملہ اسباب تسلیط فرنج
بر بعض بلاد مغرب و تسلیط تتار بر بلاد مشرق یکے کثرت تعصب و تفرق
در مذاہب و تقلید رائے در دین بودہ قال وکل ذلک من اتباع الظن
وما تھوی الانفس ولقد جاءھم من ربھم الھدی انتہی گویم فتنۂ غدر
ہندوستان کہ در ۱۲۷۳ھ در دہلی شدہ ومحیط غالب مدائن ہندوستان
گردیدہ بنار آن نیز نزد امعان نظر ہمین قلاقل و زلازل اہل مذاہب
ہست و مراد فلّانی از بلاد مغرب اندلس و ماحولہاست کہ دران بلای عظیم
از دست فرنگ بر سر مسلمانان ریختہ بود چنانکہ مرثیۂ این مصیبت عظمی در ریحانۃ
الالباء مذکور ست و مراد بہ بلاد مشرق حادثۂ بغداد ست کہ بر دست اولاد
چنگیز خان ظاہر شدہ و دران وقعہ اسلام از بیخ و بن برکندہ گشتہ تا آنکہ
غربتش ہنوز روز افزون ست و بالجملہ علماء مالکیہ نقول بسیار از امام
خود در رد تقلید و اثبات اتباع در کتب خود نقل کردہ اند کتاب العلم ابن
عبد البر جامع غالب اشتات این باب ست و اما امام شافعی رحمہ اللہ تعالے
پس یکے از وے مسئلہ پرسید وے گفت یروی عن النبی صلعم انہ قال کذا و کذا
سائل گفت اتقول بھذا شافعی لرزید و رنگ روے او زرد شد و گفت
ویحک ای ارض تقلنی وای سماء تظلنی اذا رویت عن رسول اللہ صلعم و لم
اقل بہ نعم علی الراس والعین نعم علی الراس والعین این دلیل ست برآنکہ

سلف صالح تا دلیل از سنت می یافتند حکم برای واجتهاد خویش نمی کردند
و بر مخالفت سنت خشم می نمودند و هرگز بتقدیم رای بر روایت رضا نمیدادند
وهمین ست اتباع و خلاف آن را در عرف تقلید می نامند و فرمود ما من احد
الا و یذهب علیه سنة رسول الله صلعم و تعزب عنه فمهما قلت من قول او
اصلت من اصل فیه عن رسول الله صلعم خلاف ما قلت فالقول ما قال رسول
الله صلعم فقولوا بالسنة ودعوا ما قلت و این کلام را بار بار گفت و وے
مفید آنست که هیچ احدی عالم جمیع سنن نیست امام باشد یا غیر او وهم
دلیل ست بران که فرعی باشد از فروع یا اصلی بود از اصول فقه چون
دمیکه مخالف سنت مطهره افتد آنجا قول قول رسول ست و قول هر قائل
که خلاف آن یافته ترکش باید داد و تقلیدش نمی باید نمود و قائل باید
شد بموجب سنت باید شد و همین ست مقصود شارع از تشریع و مراد
متبع از اتباع و گفت اذا وجدتم فی کتابی خلاف سنة رسول الله صلعم
فقولوا بالسنة ودعوا ما قلت دریجا تصریح کرد بترک قول خود نزد خلاف
با سنت و همین ست قول غیر مقلدان از عاملان حدیث که هرچه در هر
کتاب باشد خواه آن کتاب از امام شافعی بود یا از امام دیگر چون
خلاف او با سنت ثابت گردد در خور دگذاشتن ست و بسنت کاربند
شدن و لکن مقلدان خلاف این قول ائمهٔ خود کرده اند هرچه در کتاب
ایشان می یابند آنرا بدندان میگیرند و سنت مخالفهٔ آن مرقوم را تاویل
می نمایند و این عکس قضیه ست چه مقرر آنست که عرض مجتهدات در هر زمان
تا قیام ساعت بر سنت و کتاب متعین ست و ایشان عرض کتاب و سنت
بر مجتهدات میکنند فاین هذا من ذالک

ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی		کین ره که تو میروی بترکستان ست	

وفرمود اقاویل اصحاب رسول الله صلعم اذا تفرقوا فیها نصیر منها الی ما
وافق الکتاب والسنة واین دلیل ست برانکه قول هیچ یکے حجت نیست گو
صحابی باشد قول همان قول ست که موافقت با قرآن وحدیث دارد
واین بآن جهت ست که جز نبی صلعم دیگرے معصوم نیست وحکم اجتهاد ورأے
در اصحاب وتابعین وتبع ایشان تا آخر یوم از ایام دنیا یکے ست همگنان
متعبد اند بکتاب وسنت ومحتاج عرض مجتهدات وآرائیستند برین هر دو
اصل اصیل وفرمود ماکان الکتاب والسنة موجودین فالعذر علی من
سمعهما مقطوع الا اتباعهما دریاب که اصرح تر ازین عبارت چه خواهد
بود واین از براے آن گفت که علم حدیث در عهد سعادت مهد وے
منتشر در افواه رجال بود تدوین نگرفته واشتاتش فراهم نیامده و
بناچاری نزد عدم علم بسنت دران باب کار باجتهاد میرفت اما بعد ازانکه
دواوین سنن مجموع گشته وشمل اشتات احادیث صورت گرفته کار باو
عرض آن مسائل اجتهادیه خیلے آسان گشته ست اکنون با وجود این
هر دو حجت نیره وبرهان قاطع اگر یکے عمل برراے وقیاس واجتهاد
کند عذرش عذر لنگ باشد بلکه خود آن عذر مقطوع ومردود ست و
نیست اورا مگر اتباع کتاب وسنت والحمد لله که این کار از دست جماعه
اهل حدیث قدیماً وحدیثاً چنانکه باید وشاید بر منصه ظهور خرامیده ومقلدان
از دریافت این سعادت محروم افتاده اند که با وجود صحاح ستة ودیگر
مجامیع سنن ومعاجم اخبار ومسانید احادیث اتباعش نمیکنند وهمان
آتش تقلید در کاسهاے خرد دارند ۵

مقلد تا خراب بادهٔ آرا پرستی شد		بکوی آشنایان سخن بیگانه می آید

ونوید این قول ست قول دیگر امام موصوف لا یصار الی شئ غیر الکتاب والسنة وهما موجودان وانما یوخذ العلم من الا علی این عبارت ندا میکند باعلی صوت بر نفی غیر قرآن وحدیث اگرچه اجماع وقیاس چرا نباشد ودلیل ست بر آنکه سلف همین هردو حجت را اصول دین میدانستند وهمین ست حق حقیق بقبول وآنانکه قائل اند بچهار اصل نزد ایشان نیز تعدید اجماع وقیاس غالباً بحرف ثم که دلالت بر تراخی وبعدیت رتبه دارد مرقوم میشود مثلاً می نویسند که اصول الدین اربعة الکتاب والسنة ثم الاجماع ثم القیاس وباین طریق تفرقه میکنند میان این هردو ومیان ما بعدهما وقبول اجماع نه مسئله اجماعی ست که نزد کسیکه قائل بحجیت اوست منتهض از برای استدلال می تواند شد چه امام احمد که هم رتبه هر سه امام دیگر ست بلکه امام جمله اهلسنت وجماعت واعلم ایشان بحدیث رسول خدا صلعم وی انکارش نموده ومعتبر در اجماع اتفاق ائمه مجتهدین امت ست نه اجماع منتحلین ومبطلین وغالین ومحرفین وجاهلین ومؤولین ملت وعبارت مذکور نهی ست از بازگشت بسوی غیر این هردو اصل در صورت نفی واصل در نهی تحریم ست واخراجش در صورت نفی ابلغ باشد برقاعدهٔ معانی وبیان وفرمود اذا قال الرجلان فی شئ قولین مختلفین نظرت فان کان قول احدهما اشبه بکتاب الله او اشبه بسنة رسول الله صلعم اخذت به لان معه شیئاً یقوی بمثله ولیس مع الذی یخالفه مثله واین قول موافق قول اصدق القائلین ست که در خیر الکتب نازل فرمود فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه وبرین عباد در آخر آیه

تسجیل باولی الالباب بودن کردہ دلیل شد بر آنکہ متبع احسن اقوال
دانشمندست ومقلد آراے رجال از اولی الالباب نیست واین خواہان
آنست کہ جملہ عاملان حدیث ومتبعان سنن خواہ قدیم باشند یا حدیث
عقلاء اند وتارکان سنن وپیروان احبار ورہبان زمن سفہار کہ
قول احاد امت ومتبعد ان ملت را بر قول خدا ورسول ترجیح می نہند
واین را کمال عقل ودانش تصور میکنند حالانکہ از مرتبہ عقل صحیح وقلب سلیم
بمراحل دور افتادہ اند بے عقلی ایشان خود از بیان قرآن وآیات رد
تقلید بر تالی قرآن ہمچو ہر نیمروز وماہ نیم ماہ واضح وروشن ست محتاج
بیان نیست وبر ہر کہ غیر روشن ست وے ہر چند قرآن میخواند تالی قرآن
نیست ومخالف قرآن ملعون ست بر لسان سید الانس والجان ومرار
دران حرام ست وامام احمد را فرمود انتم اعلم بالحدیث والرجال منی فاذا کان الحدیث
الصحیح عندکم فاعلمونی بہ ای شیء یکون کوفیا او بصریا او شامیا حتی اذھب الیہ واین
غایت نصفت ست ازین امام زیرا کہ وے استادست واحمد حنبل شاگرد
اوست ولکن چون دریافت کہ تلمیذ از شیخ اعلم بحدیث ست وعمل در دین
بر حدیث باشد نہ بر غیر آن ویرا امر کرد باعلام حدیث از ہر راوی کہ باشد
واز ہر وادی کہ بود زیرا کہ قبول روایت از رواۃ سنن تقلید رواۃ
نیست بلکہ اتباع سنت واسوۂ حسنہ برسول رحمت ست گو آنحدیث از مفضول
بفاضل واز خادم بمخدوم چرا رسد بہ بیہقی گفتہ ولہذا جمعی از علماء حجاز و
شام ویمن وعراق اخذ باین مقالہ کردہ اند وہر چہ از آنحضرت صلعم بصحت
رسیدہ ست بغیر محاباۃ بدان اخذ نمودہ وبمذہب شیرین کار اہل روزگار
نزد ابانت حق وظہور حجت مطلق میل نکردہ اند وفرمود منی روایت عن رسول

الله صلعم حدیثا صحیحا فلو اخذ به فاشهد کمران عقلی قد ذهب وعلی رؤس الجماعه اشارت بسوے سر نمود و شک نیست که هیچ لایعقل نیز این کار نه کند که در یک مسئله یکجانب قول رسول صلعم بصحت رسیده باشد و در جانب دیگر قول غیر وے بود و وے سخن غیر بشنود و چشم از حدیث بپوشد تا بکسیکه بزیور دانش آراسته ست و بلباس تقوی پیراسته چه رسد و متهدا خود را مسلمان و از امت رسول انس وجان بشمرد این چنین کس را فکر ایمان بهتر ازین می باید کرد و آز خدا و رسول شرم و حیا می بایدش داشت

باسگ طیبه بهم بودن و فرزانه شدن		بر تو اے زائر دیوانه مبارک باشد

و مؤید این قول ست قول دیگر وے رضی الله عنه اجمع الناس علی ان من استبانت له سنة رسول الله صلعم لم یکن له ان یدعها لقول احد شمول و عموم و اطلاق مفهوم این مقول درخور تامل ست که اجماع را اضافت بسوے ناس کرده که اعم الاعم ست و لفظ احد اختیار نموده که از صحابی تا آخر امت همگنان دران داخل اند و بران لفظ اجماع گزیده پس مقلده که قائل اند بحجیت اجماع این قول بر ایشان حجت قاطعه ست و متبعان در ایثار اتباع خود حاجتمند اجماع نیند کسے اجماع کند یا نکند ایشان اتباع قرآن و حدیث را فرض میدانند و اجماع مخالف کتاب و سنت را منکر اند و تقلید احدی از ائمه و مامومین ایشان خواه مجمع علیه مقلده باشد یا مردود علیه ائمه حرام و بدعت می انگارند ۵

	فما امن فی دینه کلما طرو	دعوا کل قول عند قول محمد	
	دهات حدیثا ما جد الرداعل	ودع عنک نصبا صبح فی حرماته	

و آقوال امام شافعی درین باب بسیار ست نبذی ازان در دین خالص

ذکر یافتہ و حوالہ منقول عنہا رفتہ و اما امام احمد کہ علی الاطلاق امام ائمہ سنت و قدوۂ صلحار جماعت ست نقل از وے درین باب فضول می نماید زیرا کہ از اصول وے ایثار قرآن و حدیث بر جملہ اجماعات ست تا باقیہ چہ رسد و ہرگز از وے کتابی در فقہ مصطلح معروف و مدون نگشتہ عمل بحدیث را در آخرین وے آورده چنانکہ از ترجمہ شریفۂ او کہ در اتحاف النبلاء و ابجد العلوم وغیرہما نقلاً عن القوم مرقوم گشتہ واضح ست ولکن بحکم مالا یدرک کلہ لا یترک کلہ اینقدر گفتہ میشود کہ ابوداؤد وی را پرسید کہ الاوزاعی اتبع من مالک فقال لہ لا تقلد دینک احدا من ھولاء ما جاء عن النبی صلعم و اصحابہ فخذ بہ ثم التابعین و بعد فالرجل فیہ مخیر تلفظ بلفظ تقلید بر اصطلاح قوم کرد ورنہ وے تقلید را نمی شناسد و اخذ را در سہ قسم منحصر کرد بنا بر آنکہ این ہر سہ جنس بحسب حدیث خیر قرون امت اند و اتباع صحابہ و تابعین ایشان بالاحسان بسنت مطہرہ معلوم جمیع است پس اخذ بایشان ہمان اخذ بکتاب و سنت باشد لاغیر چہ در زمن برکات تو ائم این حضرات رواج این تقلیدات نبود الوف مفتیان فتویٰ میدادند و در ہر شہر و دیہ یکے موجود بود کہ در دریافت مسائل و تعلم احکام شرائع بوے رجوع میکردند و مقید باستفتاے واحد نبودند چنانکہ در اعلام و حجۃ منقح شده ست و کیف کہ تقیید بہ یکے ثمرۂ تقلید ست و تقلید را دران زمان کسے نمی شناخت کہ ثمرۂ کدام کشت ست و چہ نام و نشان دارد بلکہ اگر یکے دیگرے را استفسار از راے او میکرد آن دیگر بروے خشم میگرفت و سخت نفرت می نمود و علی کل حال این امام اہل قبول و اقبال درین عبارت پر بشارت تصریح بنہی از تقلید فرموده ابن القیم میگوید

لم یؤلف احمد کتابا فی الفقه وانما دون مذهبه اصحابه من افعاله واقواله
انتهی وگفت امام احمد لا تقلدنی ولا تقلد مالکا ولا الشافعی ولا الاوزاعی ولا
الثوری وخذ من حیث اخذوا امام اوزاعی و ثوری باآنجهت برد که ایشان
نیز دران هنگام اصحاب مذاهب متبوعه بودند مثل امام ابو حنیفه و شافعی
وغیرهما و این حصر که مقلدان در چهار امام کرده اند اصلش یافته نمیشود و نه دلیلی
بران دلالت نمیکند بلکه بعد این هر دو امام و نظرا ایشان جمعی دیگر نیز
متبوع المذاهب بوده اند مثل ابن خزیمه که امام الائمه لقب داشت و این لفظ
اعظم ست ازینها و وصف از لفظ امام اعظم و همچو ابن جریر طبری وغیره در
تاج مکلل جمعی کثیر بر ایشان داده شده ست بعنوان عدم تقلید و بلوغ برتبه
اجتهاد کامل مطلق بلکه بسیاری از آنها اجمع بودند علوم را نسبت بائمه مجتهدین
سابقین و شروط اجتهاد را که در اصول فقه نوشته اند علی وجه الزیاده
حاصل داشتند پس حصر اجتهاد در چهار و حصر تقلید در آنها خون انصاف
ریختن و پرده آزرم از رخ برانگندن ست و فرموده من قلة فقه الرجل
ان یقلد دینه الرجال فقه در لغت بمعنی فهمیدن ست پس مقلد را درینجا
بی فهم قرار داده و عدم فهم جهل ست ولهذا ابن عبد البر وغیره مقلدین را
هرچند خود را عالم وانمایند یا دیگری در ایشان اعتقاد علم و فضل کنند
خارج از زمرهٔ اهل علم داشته اند چنانکه فلانی در ایقاظ الهمم بدان تصریح
کرده و همین جهل این طائفه را سبب نفار و هم موجب انکار بر متبعین سنت
واخبار گشته ورنه در اصل این هر دو گروه خواجه تاشانند و وجهی صحیح
از برای این افتراق و شقاق و نفاق و اختلاف موجود نیست شیخ الی مره
این صنائع و بدائع در ایشان آورده ست و از راه نجات بهاویه هلاک

دعوی اجماع

برده فانا لله حافظ ابن القیم گوید کذّب احمد من ادعی الاجماع و لم یسوغ من تقدیمه علی الحدیث الثابت و کذلک نص الشافعی ایضا فی رسالة الجدیدة علی ان ما لا یعلم فیه الخلاف لا یقال له اجماع قال و قال احمد ما یدعی فیه الرجل الاجماع فهو کذب علی من ادعی علیه لعل الناس اختلفوا ما یدریه و لم ینته الیه فلیقل لا نعلم الناس اختلفوا و لم یبلغنی ذلک هذه الفظه غرضکه منجمله مرتبها امام این هردو امام عالیمقام انکار اجماع و انکار تقدیمش بر حدیث بصراحت تمام کرده اند پس احتجاج باجماع مجمع علیه نشد و لله الحمد و لهذا علامهٔ شوکانی در دلیل الغمام فرموده اکثر حکایات اجماع خرافات ست انتهی مولویان و ملایان که عمر ایشان در تعلم فقه گذائی و تعلیمش بسر میگردد هرچه در کتابهای خود شان که بحکم تقویم پارینه دارد موجود می یابند همه را مجمع علیه اهل اسلام و جمله علما را علما از سابقین و حاضرین بلکه لاحقین می انگارند و مخالف خود را جاحد اجماع و منکر اتفاق می شمارند و حکم میکنند بآنکه جاحد اجماع کافر ست با آنکه ویلیلے از ادله مقبوله برین مدعا درست ندارند و عظمت چاویدهٔ زید و عمرو خالد و بکر نزد ایشان گویا بالاے عظمت آیات بینات و سنن مطهره سیدکائنات ست و نعوذ بالله من الخذلان ابن القیم در ذکر امام احمد نوشته نصوص رسول الله صلعم عنده و سائر ائمة الحدیث اجل من ان یقدم علیها توهم اجماع مضمونه عدم العلم بالمخالف و لو ساغ لتعطلت النصوص و ساغ لکل من لم یعلم مخالفا فی حکم مسئلة ان یقدم جهله بالمخالف علی النصوص فهذا هو الذی انکره احمد و الشافعی من دعوی الاجماع لا ما یظنه الناس انه استبعد وجوده انتهی یعنی وجود اجماع و امکانش در عقل مستبعد نیست لکن حصول علم بدان در خارج مستبعد ست بوجوهے که در ارشاد الفحول و حصول المامول

مذکور گشته واگر یافته شود محتاج سند باشد از کتاب وسنت چه ہیچ
اجماع وقیاس را بے نیازی از کتاب وسنت روزی روزگار نیست و
خود محال ست که امت اجماع بر خلاف این ہر دو حجت قاطعه کند پس ہر مسئله
اجماعی که اصحاب راے وارباب تقلید بدان می آویزند اگر خلاف آیتے
یا حدیثے یافته شود ومعارض حجت نیرّه افتد دلیل روشن ست برآنکه
اجماع مذکور صحیح نیست چه ہرچند فوات دلیل ازین ہر دو اصل اصیل از
ہمگی امت محال عقلی نیست لکن دور از خیال وبعید از واقع ومثال ست
وچون خفاء نص یا خبر غالباً مقبول نیست اجماع امت بر خلاف آن یعنی
چه لاسیما دمیکه آیات کتاب یا احادیث بسیار دران باب در صحف ودواوین
سنداوله اہل سنت موجود ومکتوب ومقروء ومحفوظ ومتصل مرفوع و
مستند مقطوع باشد درینصورت دعوی اجماع دران مسائل بنابرآنکه
در دساتیر فقه کذائی حکایت اجماع بران احکام موجود ست ودر برابرش
این حدیث صحیحین ونحوہما مقصود نیست بلائی ست که اگر آسمان بترقد و
زمین بشگافد وستارگان بریزند دور نباشد وآن کدام عالم یا امام
یا مقتدی یا ماموم ست که از خطاء در اجتهاد ودر رائے خود ومخالفت با حدیث
بنابر وجود اعذار سابقه ووجوه متقدمه یا فقدان آن امور معصوم بوده ست
فلانی گفته ان السلف کلهم علی ذم الرای والقیاس المخالف للکتاب والسنة
وانه لا یحل العمل به لا فتیاً ولا قضاء قال وقد جمع ابن دقیق العید المسائل التی
خالف مذهب کل واحد من الائمة الاربعة فیها الحدیث الصحیح انفراداً واجتماعا
فی مجلد ضخیم وذکر فی اوله ان نسبة هذه المسائل الی الائمة المجتهدین حرام
وانه یجب علی الفقهاء المقلدین لهم معرفتها لئلا یعزوها الیهم فیکذبوا علیهم

هکذا نقله عنه تلمیذه الامرفوی نقلته من تذکرة الشیخ عیسی الجزائری انتهی
گویم این کتاب اگر درین روزگار میسر آید امیدست که در شکستن کمر
مقلدان هر چهار مذهب بسند افتد ولکن اگر دست بهم نمید بدغم نیست
نیل و سبل و مسک الختام و تراجم بلوغ المرام و شروح درر بهیه و نحو آن
که درین عصر دستمال غالب اهل علم و کمال و مهجور از زمرهٔ جهال ست
در دریافت این مفاد و جمع این مواد مغنی ست از حمل اسفار در اسفار
و از تفحص فقه حدیث در دیار و امصار و چون ثابت شد که ائمه اربعه
انکار دارند بر تقلید و معذور اند در عدم عمل بر بعض احادیث لاسباب
تقدمت و اعذار سبقت و ایشان از مردم قرون مشهود لها بالخیر اند و
خیریت این قرون بنص رسول مامون صلعم ثابت ست و آنحضرت صلعم
علی الاطلاق از سباب مسلمین نهی کرده و بران وعید نموده از طعن و لعن
و ذم و هجا که شیوهٔ نامرضیه طایفهٔ شیعه ست منع فرموده پس مسلمانی که خود
را بندهٔ خدا و امت رسول خدا صلعم میگوید و کلمهٔ طیبهٔ شهادت بر زبان می‌آرد
هر چند جاهل باشد و در عداد عامه بود هرگز جرأت بر استخفاف احوال
این ابرار نخواهد نمود تا بعلماء مسلمین لاسیما متبعین محدثین که راویان احادیث
نهی از سب و شتم و لعن و طعن و ذم و غیبت و ازالهٔ عرض اند چه رسد
این گمان در حق عاملان حدیث بیشبهه مصداق ان بعض الظن اثم بوده ست
و سوء ظن کار زنان امت ست نه مقتدیان ملت و اگر تیره درونی از
راه نفسانیت و قوت بهیمیه و رهگذر عصبیت مبتلای این معصیت عظمی و کبیرهٔ
کبری شود باید که دست خود از ایمان بشوید این بلا از جمعی بر ملا شد که
نفوس قدسیه حضرات ائمه اربعه را قیاس بر نفوس سیئات آلود خود کرده اند

وبصحبت ناجنسان وشیعیان ودیگر فرق ضاله که بندگان درہم ودینار اندہمہ ونار را از برای خود اختیار نموده اند وانصاف وعدل را یکقلم از صفحۂ خاطر خود سترده و دین را لہو ولعب گرفته ولُباب را از قشر باز نشناخته وچنانکه حالت این ائمہ اربعہ مجتہدین است درین ملت ست ہمچنان ماجرای ائمہ حدیث لاسیما اصحاب امہات شش گانہ بلکہ نظرا ایشان ست کہ جمیع ایشان اساطین دین مبین وسلاطین ممالک شرع متین بوده ند و بار منن وکرم ایشان برگردن جملۂ امت سابقه ولاحقه این ملت ثابت و متحقق ست بلکہ ایشان اقدم واکرم انداز دیگران کہ نہ باین مناصب علیہ در علم سنت رسیده اند بلکہ اعمار شان در سرکار وبارتدوین آرا واہوا ضائع گشته وانفاس حیات مستعار در تعلم وتعلیم فقہیات روزگار بسر شده ومیشود وآن را کمال حقیقی وتشرع نفس الامری زعم کرده اند ولاحول ولا قوة الا باللہ آن یکے در صدد جمع سنن صحیحه وتبلیغ آن باہل زمن ست واین دیگر درپے ایقاع فتن وآثار محن ؎

جوہر جام جم از طینت کان دگرست		تو توقع ز گل کوزه گران میداری

علی الخصوص امام حافظ الاسلام امیر المؤمنین علم شریف حدیث محمد بن اسمعیل بخاری رضی اللہ عنہ کہ در سنہ یکصد ونود وچہار متولد شده واین سال داخل در زمان قرون مشہود لہا بالخیر ست علی القطع ووفات شریفش در سال دوصد وپنجاه وشصت بوده شصت ودو سال زندگی کرد ووے شاگرد رشید امام احمد احد الائمة الاربعہ ست بعد از دفن قبرش تامدت دراز بوے مشک میداد ؎

کمال ہمنشین در من اثر کرد		وگرنہ من ہمان خاکم کہ ہستم	

آمی ما را نیز بخاری میگویند که اجداد و آباے ما غفر الله لنا ولهم هموطن این
بزرگوار بوده اند امید دارم که از برکات این شرکت محروم نباشم ؂

مرا از زلف او موی بسندست	فضولی میکنم بوی بسندست

دیگر امام لاثانی مسلم بن حجاج قشیری ست در سنه دو صد و دو یا چار یا شش
متولد شده و این سال از سنوات قرون مشهود لها بالخیر ست و در سنه دو صد
و شصت و یک انتقال بجوار رحمت ذو الجلال نموده و پنجاه و پنج سال زیست
کرده شاگرد امام احمد و امام بخاری ست کتاب صحیح او هم پلۂ صحیح امام بخاری
باشد و امت اتفاق کرده ست بر قبول آن هر دو و هیچ کتاب بعد از کتاب
خدا جل مجده در رتبه این هر دو صحیح نیست در حجه بالغه گفته ومن یهون امرهما
فهو مبتدع متبع غیر سبیل المومنین و این چیز دیگرست که کسے زعم کند که نزول
قرآن از براے فال گرفتن و بوسیدن و بر سر نهادن ست و وجود صحیح
بخاری مثلاً از براے ختم خواندن در اهوال و اسقام ست نه براے آنکه
در معنی قران تدبر رود و عمل بموجب آن واجب ست و کتب حدیث چه صحیحین
و چه غیر آن از براے تائید مذاهب ساخته شده ست و رد نمودن نزد خلاف
باقوال ائمه و رجال نه براے تمسک بسنت مطهره در جمیع احوال دیگر ابوداود
سجستانی ست صاحب سنن و سجستان دیهی از بصره ست نه این سیستان که از
بلاد غربیه هندست و میان سند و هرات متصل قندهار واقع شده ابن
خلکان درینجا غلط کرد که او را منسوب باین بلده ساخت وے در سنه
دو صد و دو پیدا شد و این زمان همان زمان قرون خیریت ست از
ارشد تلامذه امام احمد بود کتاب سنن خود را بروے رضی الله عنه عرض کرد
خیلے مستحسن افتاد و امام احمد از وے حدیث عتیره نوشت و وفاتش در سنه

دوصد و هفتاد و پنج بوده وی در سنن خود در باب صدقه زرع از
کتاب الزکوة حرف شگفتی گفته ست و نوشته شبرت قثاء بمصر ثلثة عشر
شبرا و رایت اترجة علی بعیر بقطعتین و صیرت علی عدلین انتهی دیگر محمد بن
عیسی ترمذی حافظ مشهور ست در سنه دوصد و نه متولد شده واین سال
در عداد قرون مشهود لها بالخیر ست و در سنه دوصد و هفتاد و نه انتقال
فرموده وی شاگرد امام بخاری و امام مسلم ست و بخاری از وی حدیثی
روایت نموده لکن خارج از صحیح و کتاب جامع او مخصوص ست بمزایا و خصائص
و حظایا که در غیر آن نیست دیگر ابو عبد الرحمن نسائی ست در سال دوصد
و چهارده یا پانزده پیدا شد این سال داخل ست در سالهای قرون
مشهود لها بالخیر وی شاگرد ابو داؤد ست او را گفتند تو از نسا رهستی
گفت نعم الرجال من النساء وفاتش در سنه صد و سه بوده دیگر محمد بن
یزید معروف بابن ماجه ست در سنه دوصد و نه که منجمله اعوام زمانه خیریت
ست از مکمن بطون بر منصه ظهور آمده و در سنه دوصد و هفتاد و سه
بجوار قرب خداوندی جل جلاله شتافته تراجم حافله این خیرة الخیرة و صفوة
الصفوة در حطه بذکر الصحاح الستة و در اتحاف النبلاء و در ابجد العلوم
وغیره مذکور و مرقوم ست و نقلاً از حافظ ابن حجر گذشته که زمانه تبع تابعین
تا حدود دوصد و بست سال بوده و این تجدید بر بنا رسته قرن خیریت ست
و اگر قرن رابع را که مدلول حدیث مسلم ست برین هر سه قرن بیفزایند
جمعی جم از اکابر محدثین که بعد از طبقات این ائمه ستة آمده اند نیز در آن
داخل باشند و علی کل حال اصحاب صحاح ستة لاحق ائمه اربعه اند در دخول
در زمن خیر و قبول هرچند که بعدیت ازمنه دامنگیر ایشان باشد و فائق اند

ترمذی
نسائی
ابن ماجه

برطوائف مسلمین وحکم طاعن ومستخف ایشان بلکه جمله محدثان همان حکم مسئ
ادب وتارک حفظ مرتبت بحق ائمه اربعه ست بلا تفاوت وفرق پس چنانکه
بے ادب با ائمه اربعه محروم ست از سعادت دارین همچنان گستاخ درحق
ایشان مردودست از درگاه عالیجاه خداوند کونین چه همگنان ازین
جماعات مبارکه اصحاب قرون مشهود لها بالخیر بوده اند وقد قال تعالے
والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفرلنا ولاخواننا الذین سبقونا
بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انك رؤف رحیم وچنانکه
امروز بلکه از عمری دراز میان مقلدان ائمه اربعه وقابلان روایات
مرویهٔ این فحول رجال نقار وشنار وتعصب وتعسف وانکار وحمیت مذاهب
ومشارب مشهود میگردد وهمواره موجود وروزافزون ست خیال نباید
کرد که در عهد سعادت مهد ائمه اربعه واین محدثان نیز همین ماجرا میرفت
بلکه برغم این جرگهٔ ناتوان بنیان خدا دشمن وکوته نظران مقلدین
میان ائمه وائمه غایت الفت واتحاد موافقت ووداد بود وهریکے
لب بثناے دیگرے درحضور وغیبت تقریراً وتحریراً میکشود واین ست
کتب طبقات محدثین وتواریخ ائمه مجتهدین خدارا ساعتے در مطالعه اش
صرف باید کرد وپے بحقیقت حال باید برد واحیاناً اگر یکے از اہل حدیث
مثلاً درحق فقیهی از فقهاء کلمه لین هین گفته باشد اساسش بر ذب از
دین مبین بوده ست نه بر نفسانیت باهم چنانکه جهله زعم کنند وآن کلمات
قادح در نفس کمالات آنان یا ایمان نیست لاسباب سبقت ذکرها ۵

کار پاکان را قیاس از خود مگیر		گرچه ماند در نوشتن شیر وشیر	

سخت عجیب ست در دین که بعد از هزار سال مثلاً قومی نمایان شده که جامه

اہل علم می پوشد و پیشۂ نضیلت می گزیند و فتوی بر رائے گزشتگان و اجتہاد پدران میدہد و در انحصار مذاہب کسے کہ خود را مقلد آنہا میگوید از حقائق ایمان میگزرد یعنی برد کردن بر مسائل احادیث و دست زدن با باطیل و سبب میشود در سباب سلف صالح و اوزار دیگران را با اوزار خود یکجا میکند و میداند کہ اگر کسے ناجی ست ہمین وے و اہل نحلہ وے ست باقی ہمہ ہا در نارہ اند و بے اعتبار و لاحول و لاقوۃ الا باللہ و جمعی دیگر نابغ شدہ ست کہ دعوی عمل بحدیث میکند و در ذیل رد تقلید قیل و قال دراز در بارۂ ائمہ اربعہ ہدی و نظار ایشان از سلف صالح آغاز کردہ و از حدود سنت مطہرہ تجاوز نمودہ در اخدود ہلاک سرنگون افتادہ ست و بہ نا بایستہا محلی گردیدہ خیال میکند کہ مگر اتباع نام ہمین کار ست کہ سلف امت و ائمۂ او را بشر یاد کردہ شود و زبان را در بیان مثالب و مساوی ایشان مطلق العنان گردانیدہ آید فانا للہ و انا الیہ راجعون حق صریح و صواب صحیح کہ درمیان غالی و جافی باشد چنانکہ ایمان میان خوف و رجاست از میان بشد و خار بجاے گل بنشست و نعوذ باللہ من سخطہ باللہ العظیم بے شبہہ عمل بحدیث شریف مانع ست از غیبت و بدگوئی و زبان درازی و شوریدہ سری و دہن دری و جملہ معاصی زبان و ارکان و ہرگز مقتضی صدور این افعال ناشایستہ و اقوال نابایستہ در حق اکابر دین و ایمان نیست این کارہا بہ کسے مبارک باد کہ دعوی اجتہاد میکند یا سرود و تجدید می سراید و اجتہاد وے مفضی بہ سب مسلمین و تکفیر مومنین و لعن محدثین و طعن متبعین بلا وجہ موجہ از ادلہ شرع مبین و بلا داعیہ ضرورت در مناظرۂ دین ست و باین خدیعت و کیادت حامل جمعی از طلبہ علم و اہل علم

بر سیاب و خطاب خود میشود ۵

اعلمه الرمایة کل یوم		فلما اشتد ساعده رمانی	

هر چند بتصریح جمعی از محققین علما رجراحات اهل عصر بحق اهل عصر بانگ بے هنگام ست و از اعتبار و اعتماد برطرف تمام لکن درین مقام بلای بس عظیم که دامنگیر اهل این زمان اخیر شده که اسراع ست در تکفیر مخالف خود بمجرد خلاف در بعض مسائل فروعیه اجتهاد و قطع نظر نمودن از دیگر محاسن و مکارم و فضائل آن مخالف و این بلوی تا آنجا عام گشته که علاوه مقلدین و مبتدعین که این هنجار در گفتار و رفتار وصف لاینفک ذات ایشان ست بعض اهل حق و ارباب صدق نیز گاهے دران مبتلا میشوند و تعصب مخالف ایشان را بوجه عدم تفطن بکیادت آن طائفه فاحشه بر سر قیل و قال می آرد با آنکه ما مأموریم بآنکه در منشط و مکره و عسر و یسر دامن اطاعت خدا و رسول از دست ندهیم به تحریک ادغا و فتنه پرداز و بے حفاظان دین گداز از جا نرویم ۵

اگر ز کوه فرو غلطد آسیا سنگے		نه عارف ست که از راه سنگ برخیزد	

غالباً بنا ر تکفیر غیر درین زمان نزد مقلدین مذاهب بر مخالفت غیر با ائمه مجتهدین اربعه در فروع مسائل دین ست یعنی هر که تمسک بحدیث کرد و بآن حدیث مذهب رائے را مردود ساخت بے تکلف بروے حکم بکفر میکنند زعم او و بهر حجر و مدر می سپندند خلاف او را استخفاف بحق امام می شناسند و خلاف امام پیش ایشان بتر از رد است گویا که امام در چشم ایشان چون رسول واجب الاطاعة بوده ست و عصمت او در فاتحة الکتاب نازل شده و این ستم بحت ست از ایشان بجان این درویشان زیرا که این مخالف رائے معتقد سنت و عامل بحدیث و داعی بسوے سنت ست پس لااقل مرتبه او در دین کمتر ازین مقلدین نمی تواند شد و عدم

اجابت او رای امام یا ماموم را نه از جهت خصام و لداد با امام ست بلکه بنا بر
آنکه حکم اصام را مخالف حدیثی صحیح یافته ست که امام را نرسیده بود یا بود
مگر عذری صحیح از عمل بر آن مانع شد پس امام عند الله معذور بلکه بنا بر خطای
اجتهادی خود ماجور ست و این کس که جمله عذرات از وی زائل شده اند
اگر بترک قول امام دران احکام نیز دار ذو کار بموجب حدیث صحیح رسول مختار
نکند غیر معذور ست بلکه مازور پس تکفیر این غریب ازین مقلد پیشگان
ستم بر جان داد ہنجا این ست هرگز پاسخی ازین تکفیر و معذرتی ازین تقصیر
نزد خود ندارند مگر آنکه اطاعت امام را در هر نقیر و قطمیر در رنگ اطاعت خدا
و رسول باثبات رسانند و دونه خرط القتاد و چون نتوانند رسانید خود بر
درین تکفیر می افتند زیرا که آنحضرت صلعم فرموده ست ایما رجل قال لاخیه
کافر فقد باء بها احدهما متفق علیه من حدیث ابن عمر در نهایه گفته
باء بها ای التزمها و رجع بها و در بعض نسخ مصابیح بجای بها به آمده و
مرجع ضمیر کفر ست یعنی اگر مخاطب بدان کلمه کافر نیست قائل کافر میشود و این
وعیدی ست که مقادر قدر آن نتوان کرد و در حدیث ابی ذر ست
مرفوعا لا یرمی رجل رجلا بالفسوق و لا یرمیه بالکفر الا ارتدت علیه
ان لم یکن صاحبه کذلک و این نزد بخاری ست و در حدیث متفق علیه از
ابی ذر بطریق مرفوع مروی ست من دعا رجلا بالکفر او قال عدو الله
ولیس کذلک الا حار علیه مراد بدعوت کافر گفتن ست و معنی حار آنست
که رجع علیه ما نسب الیه و در حدیث انس ست که آنحضرت فرمود صلی الله
علیه و آله وسلم المستبان ما قالا فعلی البادی ما لم یعتد المظلوم رواه مسلم
و در حدیث ابی هریره ست نزد مسلم مرفوعا لا ینبغی لصدیق ان یکون لعانا

یعنی مومن را نمی رسد که کثیر اللعن باشد و فرمود ان اللعانین لا یکونون شهداء و لا شفعاء یوم القیامة و این هم نزد مسلم ست و فرمود ان شر الناس عند الله منزلة یوم القیامة من ترکه الناس اتقاء شره و فی روایة اتقاء فحشه و این حدیث متفق علیه ست از روایت عائشة و فرمود ان العبد یتکلم بالکلمة من سخط الله لا یلقی لها بالاً یهوی بها فی جهنم رواه البخاری عن ابی هریرة و در روایتے متفق علیه باین لفظ آمده یهوی بها فی النار ابعد ما بین المشرق و المغرب و ابن مسعود گفته آنحضرت فرمود صلعم سباب المسلم فسوق و قتاله کفر و این متفق علیه ست سباب بمعنی دشنام دهی ست و فرمود من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه رواه مالک و احمد عن علی بن الحسین و رواه ابن ماجة عن ابی هریرة و الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان عنهما و فرمود لیس المومن بالطعان و لا باللعان و لا الفاحش و لا البذی رواه الترمذی و البیهقی عن ابن مسعود مراد بمبذار تکلم بکلام لا ینفع ست و در حدیث ابی سعید و جابر مرفوعاً آمده الغیبة اشد من الزنا الی قوله و صاحب الغیبة لیس له توبة رواه البیهقی فی شعب و فرمود من یضمن لی ما بین لحییه و ما بین رجلیه اضمن له الجنة رواه البخاری عن سهل بن سعد مرفوعاً و فرمود من ترک الکذب و هو باطل بنی له فی ربض الجنة و من ترک المراء و هو محق بنی له فی وسط الجنة و من حسن خلقه بنی له فی اعلاها رواه الترمذی عن انس مرفوعاً و قال هذا حدیث حسن و کذا فی شرح السنة و فی المصابیح غریب ربض بمعنی ناحیه ست که در خانه باشد نه بیرون آن و مراد بمراء جدال ست در دین و احادیث درین باب بسیار ست و دلالت دارد برانکه مسلمان را کافر

وفاسق نباید گفت وطعن ولعن نباید کرد وزبان را از فحش وبذا ر وکلمهٔ
سخط خدا ولایعنی وغیبت ودیگر اباطیل زبان وحصائد لسان نگاه باید
داشت وازجدال در دین برکران باید بود رسول خدا صلعم چنین میفرماید
ذهر که بدان موفق ست بموجبش کاربند میگردد لکن درین صد سیزدهم
از هجرت که شش ماه سپری شدن آنرا باقی ست غالب ناظرین در دین و
مناظرین با متبعین مرتکب این همه امور متقدمه در رسائل ومسائل میشوند
وکان الانسان اکثر شیء جدلا غرضکه سخن در مسئله میرود ومخالف را بزبان
وبیان بهر نابایست یاد میکنند وبے محابا کافر یا فاسق یا مبتدع یا جاهل میگویند
وبانواع غیبت وسب وشتم آبروے ایمان خود می ریزند ونمیدانند که فریاد
شغال وبال شغال ست وسباب فوارهٔ لعنت بیش نیست آنچه دیگرے را بدان
وصف میکنند اگر وے در نفس الامر آنچنان نیست که خیال بسته اند وگمان
نموده بلا شک وشبهه خود درخور آن کلمات سیئات سمات میشوند واز ایمان
برآمده در دائره ردّت می افتند حالانکه در شرع حکم جان ومال وعرض
همان حکم واحد ست عامه را بگزار که خود مستحق التفات وخطاب نیستند آنان
را ببین که خود را در خواص اعتقاد میکنند ونزد تکلم در مسائل مختلف فیها و
محدثات امور که خودش قائل وفاعل آنند مخالف خود را که دلیل از کتاب
وسنت می آرد اضافت بکفر وکافری می نمایند این جرأت از گروهی بوجود
بوده که دیانت خود را تلهی وتلاعب گرفته ست وهمچنین گروه دیگر ست که خود را
منقلب از براے جواب ایشان ساخته ودر برابر ایشان بهمین بزه پرداخته ست

چه قدر بدرشت دشت به بیت دویده ام من	به کجا رسیدهٔ تو بکجا رسیده ام من

حالانکه محققین از علماء محدثین ومتفقهین فرق کرده اند درمیان کافر تصریح

وکافر تاویل وگفته اند که کفر تصریح کفر بواح ست وکفر تاویل بدعت ست صاحب خود را از اصل ایمان بیرون نمیکند وے را شبهه پیش آمده ست وفهم او از دریافت مدلول ادله ومنصوص نصوص کوتاهی نموده پس وے دران تاویل بدعی درخور پوزش پذیری ودست گیری ست وے را نصیحت باید کرد وبازاله شبهات وتقاصیر او در معرفت کیفیت استدلال وطریقهٔ احتجاج باید پرداخت وهرگز از ایمان خارج ودر دائرهٔ کفر وتکفیر داخل نباید نمود که امر بکفر کسے خانه برانداز مکفر ست وجرئت عظیم وجنایت فخیم ست بر مسلم مومن امام ربانی در وبل الغمام ارشاد میفرماید ان التکفیر لطائفة من المسلمین بسبب مقالة قالوها بشبهة عرضت لهم مما لا تحل لمن کان یومن بالله والیوم الآخر ان یقع فیه ولا سیما قد توسعت الدائرة فی تکفیر التاویل للاهویة الحادثة بین المسلمین بسبب الخلاف الناشی بینهم حتی تری المسئلة التی فیها قولان لاهل العلم قد وقع التکفیر من کل طائفة للاخری مع ان الحق الذی یریده الله هو احد القولین لا محالة فاحدی الطائفتین مخطیة فی تکفیر الاخری بلا شک والتکفیر خطره عظیم لما صح انه صلعم قال من قال لاخیه یا کافر فقد باء بها احدهما والمراد انه اذا کان المقول له مستحقا لذلک فقد وافق القائل ما فی الواقع وان کان غیر مستحق لذلک فما کفر القائل الا نفسه فهل یقدم مسلم حریص علی حفظ دینه علی مثل هذا الخطر العظیم اذا تقرر هذا فتکفیر التاویل شئ لم یاذن الله به ولا بینه لنا رسول الله صلعم بل نهانا عنه نهیا عاما وما ورد فی ذکر بعض اهل البدع کالخوارج ونحوهم فالواجب الاقتصار علی الوارد من دون مجاوزة له فان ذلک من السباب

للمسلم الذی جعله صلعم فسوقاً فمن رام ان یطرح نفسه فی هذہ الهوة فلا لعاً له
انتهی کلامه الشریف حاصل آنکه حکم بکفر دیگرے که اقرار بایمان میکند و در ظاهر
مسلم ست هرچند مبتدع و محدث باشد نباید کرد و بدشنام و کلام فحش
انضمام در حق وے تکلم نباید نمود غایة ما فی الباب آنکه هر قول و عمل که
شارع قائل و فاعلش را کافر فرموده روایت آن منع نیست بکنند لکن
علی التعیین نگوید که فلانی که این کار میکند یا کرده ست پس وے کافر شد
چه حق عبارت در امثال این مقامات آنست که چنین گوید شارع علیه السلام
این کار را کفر گفته و بر بجا آرندهٔ آن لفظ کافر اطلاق فرموده مسلم را از ان
اجتناب لازم ست پس بس و بر همین قدر اشارت و بر روایت آن حدیث بلفظ
اقتصار نماید مثلاً تارک نماز را که عمداً نماز نمیکند می تواند گفت که در حدیث
آمده ست من ترك الصلوٰة متعمداً فقد کفر یا یکے را می بیند که پیش کاهن
میرود و او را راستگو می پندارد او را می تواند گفت که در خبر ست من
اتی کاهناً فصدقه فقد کفر بما انزل علی محمد صلعم یا هر که شارع را بالتخصیص
حکم بکفر نموده مثل خوارج بر آنها حکم بکفر می تواند کرد علی الاطلاق لا علی التعیین
اهل سنت و جماعت که رافضه را کافر میگویند حکم برین جنس کرده اند نه بر اعیان
ایشان اگرچه میدانند که فلان رافض مثلاً شدید الرفض ست و مصداق
کفر لکن ضرورت چیست که او را بالتشخیص کافر گفته آید بدتر از یزید پلید که خواهد
بود اهل احتیاط و تقویٰ با وجود علم با حوال کفر او از لعن او زبان در کشیده
اند همچنین در بارهٔ اهل بدعت احادیث ذم بدع و مبتدعین را روایت
می نمایند و حکم آن بیان میفرمایند و شخصے خاص را مصداق آن مقرر
نمی کنند و بعض بدعات چنان ست که بحد کفر نمی رساند مثل بدعات معتزله

ومرجیه و لهذا سنیان تکفیر ایشان نکرده اند ومثل بدعت زیدیه که در
فروع حنفی و در اصول معتزلی بوده اند ومثل تفضیلیه که بدعت ایشان
بسرحد کفر نمی کشد وقس علی ذلک ومثل حنفیه متعصبه جامده بر تقلید واخوان
ایشان از مقلدین سائر مذاهب که هرچند تقلیدات رجال از بدعات
ضلال وابطل باطلات ست اما هیچ محدث شخص معین را از ایشان تکفیر نمیکند
بلکه همین قدر میگوید که تقلید شرک ست در دین واز کفار ماضین منقول
شده آمده وحرام ست اخذ بدان در عمل وقول بنابر حصول اسارت
ادب بجناب سید المرسلین وافترا بر ائمه اربعه مجتهدین یعنی بعد از علم
بحدیث صحیح واگر حدیثے دران باب معلوم نیست ونیست در دست مقلد
مگر همین مذهب امام یا مشرب کدام ماموم پس وے تا بلوغ حدیث معذورست
آرے جمود بران پس از آنکه دواوین سنن دستمال طلبه زمن باشد
وبادنی توجه کتب این علم شریف بدست می تواند آمد وعلماء اهل
حدیث از مدرسین ومؤلفین موجود باشند وقادر اند بر بیان مسائل
واحکام موافق ظاهر کتاب وسنت معهذا اگر یکے تعصباً وتعسفاً یا حمیةً و
جهلاً یا نفسانیةً وعصبیةً دیده ودانسته تقلید را باتباع اختیار میکند
وکلمات نابایسته والفاظ اسارت ادب نسبت باصحاب سنت صحیحه برزبان
می راند ومیگوید قال قال بسیارست ومن حدیث را در برابر کلام امام
یا امام کلام قبول نمیکنم ولاعن وطاعن وسابّ وقادح وجارح ایشان ست
این چنین کس بے شبهه کافر بواح درخور کشتنی وگردن زدنی ست واز دائره
اسلام چون تیر از گوشهٔ کمان بدرجسته ست واز ایمان در رنگ شعر از
عجین بارق شده وحلقه بیرون درافتاده ومعذلک هم ضرور نیست که

فردے را از افراد این قوم علی التعیین کافر گفته آید و بر دے تسجیل و توقیع بکفر فرموده شود اینجا نیز جادۀ اتباع سنت پیمودن و بر ہمان مقدار سابق اقتصار نمودن کافی ست زیرا که جاحد سنت صحیح بلا اعذار صحیح خود کافر میگردد ہر که باشد و ہر کجا که باشد خواه کسے او را کافر گوید یا نگوید و ہمچنین جامد بر تقلید و قال و قیل بعد از وضوح دلیل و بلوغ حجت بہر سبیل که باشد از راه بغض حدیث و سخط سنت کافر ست بلا شک و شبهه ہر که باشد و ہر کجا که باشد طرفین درینجا راه کج گزیده اند خود را ہوا و آرا ایشان سبب و موجب این گمراہی گشته ؎

من از بیگانگان ہرگز ننالم		که با من ہر چه کرد آن آشنا کرد

شکوه از اہل بدعت و ارباب رائے نیست که این تکفیر و تضلیل از جانب ایشان بحق اہل سنت و اتباع نیز یکے از بدعات ضلالت ست حیفی که درینجا میرود از جماعه ایست که خود را عامل سنت خیال کرده اند و بر خلاف سنت صحیحه نزد بحث و مناظره با مبتدعین از اہل رائے و اقتراح ایشان زبان و دہان را بافراط و تفریط سخن آشنا میسازند و از برائے بدشگونی غیر بینی خود می تراشند ؎

تو جمع باش که مارا درین پریشانی		حکایتی ست که از خویش میتوان کردن

کاش عوام این جماعت که مرتکب این کار میشوند درینجا جادۀ صبر و شکیب و حفظ لسان سپرده او زار خود را بر سر این طائفه می انداختند و بکریمۀ تبوء باثمی واثمك فتكون من اصحاب النار تسلی خاطر خویش حاصل میساختند ولکن ابلیس پر تلبیس تا توانست با ہر طائفه بازی کرد چنانکه در تلبیس ابلیس ابن جوزی تفصیل این اجمال علی وجه الکمال مذکور ست جمہور در دام این

عدو اسیر تقصیر شده اند و از دولت ایمان کامل و اسلام خالص فقیر گردیده ۵

حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر		دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم

اقل قلیلی می نمایند که حمایت الٰہی ایشان را دست گرفته بر راه راست حق و صواب آورده ست و از اسباب حمیت جاہلیت و غفلت در دین وجمود بر خلاف سنت سید المرسلین و تعصب مذہب آن و این دور تر افگنده والا فقیہہ کذائی باشد یا متبع کذائی ناگزیر ست که وے در بعض مسائل که از خردسالی ذہن نشین او بوده ست و در مکتب اطفال بر آن عقیده نشو و نما یافته جامد نباشد صد آیه بر وے تلاوت کنی یا ہزار حدیث بخوانی از مختارات خود متزلزل نمیشود و لا من رحمه الله تعالے رجوع از عقاید و مذاہب نزد وضوح حجت وظہور برہان غایت سعادت انسان ست در سلف صالح جمع جم در غیر یک موضع رجوع کرده اند وامروز یکے در ہزار دیده نمیشود که محض براه خلوص این کار بکند بلکه در ہر مسئله که کسے با وے طرف شده ست بر وے فرض عین ست که اگرچه ہزار جا دران بحث ومناظره بالغز بخورد زنہار اقرار بقصور فہم خود اندران باب نکند و واجب ست که ہر که جواب کدام رساله یا کتاب او نوشته ست گو دلیل ابلج آورده باشد وحجت نیرهٔ ہمچو آفتاب نصف النہار آشکار ساخته ہرگز آنرا پذیرا نکند وانچه از روز اول سرائیده ست خواہی نخواہی در اثبات وتاویل و توجیہه آن بہر خیش بیاویزد و بتسویده اوراقی چند نام جواب نگاری در چند مردم بازاری بر آرد ہر چند اہل علم ومعرفت بران خنده زنند وآن پاسخ ناصواب را سخریه گیرند از علماء وقت و فقہاء عصر که دعوا ہای

دراز و پنهاد ارند هیچ مپرس که دین را چه قسم لعبه اطفال و لهو جهال ساخته اند و خدا ترسی و شرم ورزی را جواب صاف داده با این همه نمیدانیم که درنگ در قیام ساعت چراست و تاخیر در فرو ریختن نجوم سما از کجا شاید بقا و وجود این مشت پری و پاره استخوانی از تابعان سنن باشد که از هر غبرا مظلمه برخاسته اند و کیفما اتفق توحید و سنت را راس طاعت و ملاک نجات شناخته و باحیا سنت و امانت بدعت تا ممکن ست پرداخته اند و درنگ ایمان غریب الدار بعید السکن افتاده ه

همسایه چون بسوختن ما رضا نداد یک حرف آشنا بغلط هم کسے نگفت		رفتیم و در محله بیگانه سوختیم چندانکه خواب خوش بهر افسانه سوختیم	

و الحمد لله که بفحوای و کان حقا علینا نصر المومنین و ان حزب الله هم الغالبون و بمقتضای لایزال طائفة من امتی منصورین لایضرهم من خذلهم حتی تقوم الساعة رواه الترمذی عن معاویة بن قرة عن ابیه و قال هذا حدیث حسن صحیح و فی روایة متفق علیها عن معاویة لایزال من امتی ائمة قائمة بامر الله لایضرهم من خذلهم و لا من خالفهم حتی یاتی امر الله وهم علی ذلك درین دور آخر که همعنان ساعت کبری و همدوش قیامت عظمی ست و نا انصافان جفاکیش و رای پرستان ستمگر از هر سوی و از هر در سر بشورش و فساد برداشته اند و اسباب ضلالت خلق از هر جانب و کوی فراهم آمده جمعی از طالبان خدا و جویندگان حدیث مصطفی صلعم و محبان اتباع و مجتنبان ابتداع در مشارق و مغارب ارض جلوه افروزند و یوما فیوما بلکه ساعة فساعة در ازدیاد و فروغ و همواره اهل بطالت و جهالت و اصحاب بدع و ضلالت را نوید قل موتوا بغیظکم بگوش حسرت نیوش میرسانند

و مکائد این طائفه نای و نوش را باده و لا یحیق المکر السیئ الا باهله
در کاسهٔ هوش ارزانی میدارند شنیده باشی که درین روزگار همت
بعض روسا رنا مدار ذیول وسیول عمل بسنت وفقه حدیث از کجا
تا کجا دراز گشته و خیول فحولش از عرب عربا تا اقصای عجم تسخیر کرده
صد کتاب و هزار رساله از طرف مشاقین کتاب و سنت در هر زمان
بهر زبان رنگ تالیف میگیرد و تا این و آن د فلان و بهمان سمت ابلاغ
حی یابد و کشش، و کوشش بسیار در رواج و شیوعش برروی کارمی آید
اما کاری از دست ایشان نمی آید و گرهی از دل نمی کشاید ؏

گره ز ابروی خود وا نگرد قاتل من		شهید این دو کمان مهره ست بسمل من

بخلاف این مشتی غبار اسلام مبشر بقوله علیه الصلوٰة والسلام طوبا للغرباء
وهم الذین یصلحون ما افسد من سنتی که با هزار مصائب و صدها مصاعب
در هر قطر تازی و پارسی سرگرم جلوه افروزی اند و روز افزون
میشوند و این یکی از اعلام نبوت و معجزات رسالت ست که پیش از وجود
ایشان از نمود ایشان نشان داده و فرموده انه سیکون فی آخر
هذه الامة قوم لهم مثل اجر اولهم یامرون بالمعروف و ینهون عن
المنکر و یقاتلون اهل الفتن رواه البیهقی فی دلائل النبوة عن عبد الرحمن
بن العلا الحضرمی وظاهرست که مصداق این حدیث درین امت غیر
از اهل حدیث دیگری نیست چه مماثلت در اجر با اولین نمی تواند شد
تا در قول و عمل همچو اولین نبود و نیست مماثل اولین مگر همین عصابهٔ محدثین
زیراکه عقیده و عمل ایشان موافق آنانست بخلاف مقلدین که از روش
متقدمین بر منازل بعید افتاده اند وکدام معروف بالاتر از عمل بسنت

و دعوت خلق بسوے ہدی رسالت خواہد بود کہ از دست و زبان وجنان
ایشان در ہر زمان نمایان میگردد و کدام منکر بالاتر از تقلید رجال ست
کہ تعامل حدیث و قرآن را از بیخ وبن برکندہ ومقاتلہ با اہل فتن عام ست
از انکہ بہ زبان باشد یا بسنان یا بجنان چہ ہر سہ از افراد غزی در راہ
خداست تا کدام یک از آنہا در کدام وقت و زمان طالب جنان را دست
بہم دہد و مؤید اوست حدیث من جاھدھم بلسانہ فھو مومن الخ ولہذا
علی بن المدینی کہ شیخ بخاری ست رح در تفسیر حدیث لایزال طائفۃ من
امتی منصورین گفتہ ھم اھل الحدیث و در حدیث عمرو بن شعیب عن ابیہ
عن جدہ آمدہ کہ فرمود رسول خدا صلعم ای الخلق اعجب الیکم ایمانا قالوا
الملائکۃ قال و مالھم لایومنون وھم عند ربھم قالوا فالنبیون قال
مالھم لایومنون والوحی ینزل علیھم قالوا فنحن قال ومالکم لاتومنون
وانا بین اظھرکم قال فقال رسول اللہ صلعم ان اعجب الخلق الی ایمانا
لقوم یکونون من بعدی یجدون صحفا فیھا کتاب یومنون بما فیھا رواہ
البیھقی فی دلائل النبوۃ مراد باین قوم جماعہ اہل حدیث ست و بمراد
بصحف صحف قرآن یا حدیث چہ ایمان منحصر ست درین ہر دو وآنحضرت
صلعم ارشاد امت نکند مگر بسوے خالص دین نہ بسوے آراء متفقہین و
متکلمین ومجادلین ومتقلدین ومتصوفین کہ این ہمہ از مقصود برکران است
ومراد بلفظ بعدی اگر بعدیت متصلہ قرینہ ملتصقہ ست مصداقش مردم
قرون مشہود لہا بالخیر باشند وہمچنین ہر کہ ماشی برطریقۂ آنہاست وھم
اھل الحدیث ولاتباع و اگر بعدیت بعیدہ منفصلہ ست پس مراد ہمین
محدثان اند بالخصوص تا آخر زمان ہر جا کہ باشند و از ہر جرگہ کہ برخیزند

ومویده اوست حدیث انس نزد ترمذی مرفوعاً بلفظ مثل امتی مثل المطر لا یدری اوله خیرام اخره وآین بشارت وخیریت درحق پس آیندگان بجهت آنست که عمل بسنت در زمان صدر اول آسان بود که همگنان یک روش داشتند ودر آخر زمان دشوارست که هریکے راهی اختیار کرده ست ومخالف خود را دشمن جان وآبرو گردیده ودرپے آزار یکدیگر شده ولهذا احادیث بسیار در مواعید ومدائح اہل حدیث ومتمسکان سنت نزد فساد امت وارد شده تا آنکه آمده من تمسک بسنتی عند فساد امتی فله اجر مایة شهید پس هرکه از مردم این قرون آخره مقتدی علم سنت ومحرر حدیث وشیع اوست شک نیست که وے رستم دستان زمان وسام ونریان اوان خودست چه حسّاد واعدار بسیار درپے خود دارد ولکن ؎

گر دوست موافق ست سعدی		سهل ست جفار هردو عالم

دریافته باشی که درین دور آخر احیاء سنن چنانکه از دست علمار محدثین یمن صورت بسته وهکذا از همت بعض تلامذه ایشان نظیرش در قرون بسیار یافته نمیشود وذلك فضل الله یوتیه من یشاء وچرا چنین نشود که سرور عالم وسید ولد آدم فرموده الایمان یمان والحکمة یمانیة والفقه یمان کما فی الصحیح پس قرآن وحدیث وفقه هرسه را منسوب بسوے یمن میمون فرموده واین یکے از اعلام نبوت ست که خبر مطابق واقعه افتاده ولله الحمد وبالجمله مقصود از خامه فرسائی درین رساله بیان همین معنی ست که گمان سوء ادب از عصابه حدیث درحق ائمه اربعه مجتهدین وغیرهم از علمار دین خواه متقدمین از سلف

صالحین باشند یا متاخرین متبعین افترا محض و سوءظن بحق خاص مومنین ست ورنه قدر و منزلت ایشان چندانکه در نظر زمرهٔ موحدین بوده ست معشار آن در طائفهٔ مقلدین ثابت نیشو و چه قسم می تواند شد که هرکه مسئ بجناب سید المرسلین ست بانکار احادیث او و عمل را بر سنت صحیحه او بمقابله قیل و قال مجتهدین و مجادلین نمی پسند داز وے توقع تعظیم و تکریم ائمه دین کجا و علی فرض المحال اگر عاملان سنت ائمه را بنظر حقارت می بینند آخر بهمین جهت می بینند که خلاف آنها با احادیث در احکام و مسائل معلوم ایشان شده ست گو خصم این حرف را از ایشان بنا بر عصبیت و جاہلیت نه پذیرد نه بجهت کدام امر دیگر پس این تحقیر نسبت بازو را رمقلدین که درباره احادیث و قرآن میکنند ولیل و نهار در ضد و رد و انکار مسائل ثابته بسنن صحیحه بوده اند بے شبهه حقیر و قلیل ست ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ؛ فرقی که از ائمه مجتهدین تا جناب شفیع المذنبین ست صلعم بر فردی از افراد مسلمین مخفی نیست اللهم مگر آنکه یکے کور ما درزاد باشد و بصر بصیرتش باطل افتاده و انکار مقلدین و تحاشی ایشان از اتباع سنن سید المرسلین چیزے ست که بر هر یکے از موافقین و مخالفین ظاهر ست و انکارش مکابره بیش نیست و اگر انکار ایشان درین باب ثابت ست اهل حدیث چه گناه کرده اند که سخن ایشان در تحاشی از سوء ادب بجناب ائمه مجتهدین مقبول نیست ؎

الٰهی دیدهٔ تحقیق ده هر یک مقلد را	چو عینک تا یکے هر سو بچشم دیگران بیند

هذا آخر الرساله و الله اسئل ان یتجاوز عنا ما کان منا من السهو و الزلل فی تحریر هذه المقالة کما اخبر رسوله صلعم فیما صح عنه عند

ابن ماجة والبيهقى من حديث ابن عباس رضى الله عنه ان رسول
الله صلعم قال ان الله تجاوز عن امتى الخطاء والنسيان وما استكرهوا
عليه اى ما طلب منهم من المعاصى على وجه الاكراه فى اى شى
كان وسميت هذا المختصر بجلب المنفعة فى الذب عن الائمة المجتهدين الاربعة

	بادشاهِ عالمِ درویشیم		مهر بر آئین فرمان می زنم	

والحمد لله الذى بنعمته تتم الصالحات والصلوة والسلام الاتمان
الاكملان على سيد الكائنات وعلى اله وصحبه ومحدثى ملة دين
متمسكى سنة لاسيما الائمة الاربعة المجتهدين من امة اصحاب الصالحات
الباقيات



نثر و نظم خاتمهٔ نتیجهٔ فکر رسا حکیم مولوی حافظ سید اعظم حسین صاحب سند دهلوی

حمد یکه حامد را بدان محمود باید گفت مر خداوند محمدت پسند را سزاوار است
و ستایشے که مر ستایشگر را بران میتوان ستود لغت گرانمایه و خشور رحمت
ظهور معجز گفتار ملک گزار است درود نا محدود از خدای گیتی آرای بروے
نازل باد و گرامی آل همایون اصحابش را شامل سپس بر تماشائیان روشن
نگاه که کحل بصیرت بچشم بصارت کشیده اند تا از تماشای جمال صورت بکمال معنی
فرارسیده مخفی نیست که این رساله هدایت مضمون درایت مشحون که گفتگو آرایان
رد و قبول را انصاف آموز است و جستجو آوران نیک و بد را براه راست چراغ افروز
با آنکه بایجاز آراسته اند و از تطویل پیراسته هم بدین نسخه تیره چشمان تاریک
راے را علاج دیده و دل میتوان کرد و هم بدان نقد تهیدستان عالم انصاف را اثر
دیده و داد از بازار باید آورد و خرده گیران را که انگشت برحرف نهادن
و با آشتی جویان در افتادن شیوه دارند سر و برگ پیراهه روی
پاک سوخته شد و بر طریقه راست خرامان کوے ادب روش آموخته
ائمه اربعه دین متین را بهر چه درمیان نهاده اند عذر نهاده آمد و جدل
گرایان آهو گیر را باین گروه فرشته شکوه آشتی داده آمد درین نسمان
فرخی توامان بفرمان افاضت عنوان آبروے روزگار آرزوے
امید وار سنجر تاج سکندر خراج بهرام سپاه کاؤس بارگاه برجیس تاب
خورشید رکاب صفا پیره ور عطا گوهر افادت طریق هدایت رفیق عالی خطاب
معلی القاب جناب مستطاب والا جاه امیر الملک نواب سید محمد
صدیق حسنخان صاحب بهادر کارفرماے ریاست بهوپال ادامه الله

بالعز والاقبال که صورت طراز تالیف این معنوی پیکر هدایت اثرست و بنام آوری و نامه آرائی بهر کشور رسمر فرزانه فرخ نهاد موت بنیاد منشی محمد احمد خان متخلص بصوفی اعانه المنان در مطبع مشهور انام مفید عام واقع نزهت آباد اکبرآباد این مجموعه فوائد را بقالب طبع ریخت و در اندک فرصت بحسن اهتمام نقش اتمام بر لوح انطباع انگیخت ﴿

قصیده در خاتمه کتاب از حکیم سید اعظم حسین صاحب صباسندیلوی

کمینگهی است درین دشت هر طرف ما را ... نگر کشیم بدام آن غزال رعنا را
بتی که چهره فروزد اگر بتاب نبید ... دهد ز عکس فروغ سهیل سیارا
بتی که گرد و جهان را بکیش خود آرد ... جدا ز هم نشناسند گبر و ترسا را
نظر زیب که گر خویش را بیاراید ... دهد بخاطر زهاد راه اهوا را
شفا دهی است بدان پایه لعل نوشینش ... که مردگان اجل آرد بوی مداوا را
براه دیر و حرم در هوای دیدارش ... عنان ز برق بدست است راه پیما را
نگاه او بسیاست اگر کشد شمشیر ... بجرم زهد زند گردن اهل تقوی را
زهی غیور که با صد ملامت و نفرین ... بخانه از ره یوسف برد زلیخا را
زراز عاشقی قیس گر شود آگاه ... نهفته دل بخراشد ز طعنه لیلا را
سپس که قیمت دین و دلم نگاهی گفت ... بها نداد و بغارت ربود کالا را
ز دیم داد و بفریاد ما کسی نرسید ... دهیم لاجرم آوازه کارفرما را
خجسته داور دانش گهر امیر الملک ... بدیده داد رس دین پناه دنیا را
چو باد تند کز اشجار برگ افشاند ... کند مدام درم ریز دست اعطا را
به تکیه گاه فروگسترند در عهدش ... قلندران نمد پوش فرش دیبا را

اگر بقیمت یوسف خرید جنس سخن ‌‌ سخنوران همه برهم زنند سودا را

دمیکه فوج غنیمے شکست درمیدان ‌‌ محاسبے نتوانند شمرد قتلا را

شگفت نیست ز امن و امان بکشور او ‌‌ که ترک غمزه دهد ترک رسم یغما را

سکندری که بروز نبرد سرهنگش ‌‌ جگر درید بقلب سپاه دارا را

بسلک نظم گمان می برم کشید گهر ‌‌ بشانه چون نگرم بر فلک ثریا را

قدح کشان خرابات را کرامت او ‌‌ بشیره ناب کند مستحیل صهبا را

بروے او چو گشاید نظر عیان گردد ‌‌ کمال صنع خداوند چشم بینا را

بخوے او چو گراید بیگمان دهند ‌‌ دلیل خوبی باطن جمال زیبا را

ز دیرباز خلاف آوران هرزه سرا ‌‌ سروده اند سخنهاے بے محابا را

دراوفتاده بخاصان دین زنادانی ‌‌ سراب کرده تصور ز وهم دریا را

همی برهبری این گروه روشن کرد ‌‌ طریقۂ که رساند بمنزل اعمارا

درین رساله بانصاف از ائمۂ دین ‌‌ نهاد عذر خطاے صواب مانا را

بکار تا همه اندازها نگهدارد ‌‌ بدست داد ترازوے عدل دانا را

نگر میان دو جمع ستیزه جو استاد ‌‌ بآشتی بنشانید جنگ برپا را

خوشا سکوت بحق ائمۂ ملت ‌‌ زبان بریده به ارباب شور و غوغا را

بدین سپاس افادت توان دعا کردن ‌‌ مؤلف ادب آموز پیر و برنا را

زمانه باد بزیر نگین والا جاه ‌‌ برند تا بجهان نام تاج و تمغا را

شد ختم در سنه ۱۳۰۰ ھ خاتمة الکتاب سنه ۱۸۸۳

صحت نامۂ جلب المنفعۃ

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۲	۱	لاآلۂ	لاآئہ	۸	۱۲	نمیدانست	نمیداشت	۲۱	۲	تعین	تعیین
؍؍	۲	والصلوۃ	وصلوۃٌ	۹	۱	باآنکہ	بآنکہ	؍؍	۳	فقہٗ	فقہِ
؍؍	۹	فرتیہ	مرتبہ	؍؍	۲	اسلمیتہ	اسلمیتہ	؍؍	۵	دیرباز	دیریاز
۳	۶	جلیل	جلیل آن	؍؍	۸	اقفہ	افقہ	؍؍	۱۶	تعبین	تعیین
؍؍	۱۲	صفت	صنف	؍؍	۱۵	تیسر	تبسیر	؍؍	۱۸	یازور	بازدر
؍؍	۱۳	سبب	ست	۱۰	۱۹	بران	بدان	۲۲	۵	قائلی را	قائلی
؍؍	۱۴	موجب	بموجب	۱۱	۱۲	اللسانی	لسائی	؍؍	۱۵	علمار	علمائی
۴	۶	بآنکہ	باآنکہ	؍؍	۱۳	مستحاصہ	مستحاضہ	؍؍	؍؍	بلاو	بلاد
؍؍	۱۰	نزدوی	نزدوے صلعم	؍؍	۱۹	طلیتب	تطیب	۲۳	۸	افل	آفل
؍؍	؍؍	صلعم سمر	سمر	۱۲	۲	جریح	جریج	۲۷	۱۰	بعربضنیۃ	لعربفیۃ
؍؍	۱۹	وبحنین الی قولہ الموۃ	+	؍؍	۴	بکنند	بکند	۲۸	۸	بادوطحق	باولحق
۶	۹	وبمسح	بمسح	؍؍	۵	جریح	جریج	؍؍	۱۲	سبب	سبب
؍؍	۱۳	النووی	للنووی	۱۳	۳	عصفر	معصفر	۲۹	۷	اوزان	ازان
؍؍	؍؍	احلال	اہلال	؍؍	۵	ودی	ووی	؍؍	۱۵	قفض	قفضی
۷	۷	تذکرش	تذکیرش	؍؍	۱۰	لبسیر	لیسیر	۳۰	۵	بانغ	بانغ ما
؍؍	۸	فہمیدہ	فہمندہ	۱۴	۱۳	سُفر	سِفر	۳۱	۱۱	قصنیۃ	قضیّۃ
؍؍	۱۱	تعین	تعیین	؍؍	۱۵	بدون	مدوّن	۳۲	۲	خبر	جز
؍؍	۱۲	طتیب	تطیب	۱۶	۱۳	کثرین	کثیرین	۳۳	۶	منتثق	منتشر
؍؍	۲۱	فریغہ	فرلیہ	۱۹	۱۶	نبیذ	نبذ	۳۴	۸	تقدیم	تقدیر

اگر بقیمت یوسف خرید جنس سخن — سخنوران همه برهم زنند سودا را
دمیکه فوج غلیمی شکست در میدان — محاسبی نتواند شمرد قتلا را
شگفت نیست زامن وامان بکشور او — که ترک غمزه دهد ترک رسم یغما را
سکندری که بروز نبرد سرهنگش — جگر درید بقلب سپاه دارا را
بسلک نظم گمان می برم کشید گهر — بشبانه چون نگرم بر فلک ثریا را
قدح کشان خرابات را کرامت او — بشیره ناب کند مستحیل صهبا را
بروی او چو گشاید نظر عیان گردد — کمال صنع خداوند چشم بینا را
بخوی او چو گراید بیگمان دهند — دلیل خوبی باطن جمال زیبا را
زدیرباز خلاف آوران هرزه سرای — سروده اند سخنهای بی محابا را
در اوفتاده بخاصان دین زنادانی — سراب کرده تصور ز وهم دریا را
همی برهبری این گروه روشن کرد — طریقهٔ که رساند بمنزل اعمی را
درین رساله بانصاف از ائمهٔ دین — نهاد عذر خطای صواب مانا را
بکار تا همه اندازها نگهدارد — بدست داد ترازوی عدل دانا را
نگر میان دو جمع ستیزه جو استاد — آباشتی به نشانید جنگ برپا را
خوشا سکوت بحق ائمهٔ ملت — زبان بریده به ارباب شور و غوغا را
بدین سپاس افادت توان دعا کردن — مؤلف ادب آموز پیر و برنا را
زمانه باد بزیر نگین والاجاه — برند تا بجهان نام تاج و تمغا را

صحت نامۂ جلب المنفعه

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۲	۱	لاآلۂ	لاآئه	۸	۱۲	نمیدانست	نمیدانشت	۲۱	۲	یقین	تعیین
″	۲	والصلوة	وصلوةً	۹	۱	باآنکه	بآنکه	″	۳	فقهٔ	فقهِ
″	۹	مرتیه	مرتبه	″	۲	اسلمیة	اسلمیه	″	۵	دیرباز	دیریاز
۳	۶	جلیل	جلیل آن	″	۸	اقفه	افقه	″	۱۶	تعبین	تعیین
″	۱۲	صفت	صنف	″	۱۵	تیسر	تیسیر	″	۱۸	یازور	بازدر
″	۱۳	سبب	ست	۱۰	۱۹	بران	بدان	۲۲	۵	قائلی را	قائلی
″	۱۴	موجب	بموجب	۱۱	۱۲	النسانی	نسائی	″	۱۵	علمار	علمائی
۴	۶	بآنکه	باآنکه	″	۱۳	مستحاصه	مستحاضه	″	″	بلاو	بلاد
″	۱۰	نزدوی	نزدوے معلم	″	۱۹	طبیب	تطبیب	۲۳	۸	انفل	آنفل
″	″	معلم سمر	سمر	۱۲	۲	جریج	جریج	۲۷	۱۰	بعربضیة	لعربضیة
″	۱۹	وبیجنین الخ قوله الموده	+	″	۴	بکنند	بکند	۲۸	۸	بادولحق	با ولحق
۶	۹	وبمسح	بمسح	″	۵	جریح	جریح	″	۱۲	سبب	مسبب
″	۱۳	النووی	للنووی	۱۳	۳	عصفر	معصفر	۲۹	۷	اوزان	ازان
″	″	احلال	اهلال	″	۵	ودی	ودی	″	۱۵	تقض	تقضی
۷	۷	تذکرش	تذکیرش	″	۱۰	لبسیر	لیسیر	۳۰	۵	مانع	مانع ما
″	۸	فهمیده	فهمنده	۱۴	۱۳	سُفر	سِفر	۳۱	۱۱	قضنیة	قضیّه
″	۱۱	تعین	تعیین	″	۱۵	بدون	مدوّن	۳۲	۲	خبر	جزر
″	۱۲	طلبیب	تطبیب	۱۶	۱۳	کثرین	کثیرین	۳۳	۶	منتش	منتشر
″	۲۱	فریغه	فریعه	۱۹	۱۶	نبیذ	نبذ	۳۴	۸	تقدیم	تقدیر

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
٣٤	١١	سالکت	+	٤٤	٦	معذور	محذور	٥٣	٥	آخری	آخری
״	١٦	ذال	دال	״	١٤	نغزش	لغزش	״	١٨	دلیل	یک دلیل
״	١٩	بُثّن	بُثّين	٤٥	١٩	جزئے	جزئے	٥٤	٣	مازان	مازال
٣٥	١٢	هاؤها	هاءِ وهاءِ	٤٦	٢	نمیکفند	نمیکند	״	٦	رحجان	رجحان
٣٦	١	ایتان مجاشر	اتیان مجاشر	״	٧	أنذرَه	أنذرِه	״	٢٠	تراضی	تراض
״	٥	خبر	خمر	״	٩	آنکه	باآنکه	٥٥	٨	ایقطع	لیقطع
٣٧	٨	نکرده	مکروه	״	١٢	لعن	لعن الله	٥٦	٦	سحوق	وسحوق
״	٩	ابنة	آنية	٤٧	١	سلعتة	سلعته	״	٨	احلواهم	احلوالهم
״	١١	ببیفها	ببیضها	״	٣	دور	و دور	٥٧	٣	محمدثان	محدثان
״	١٦	غذاب	عذاب	״	٤	الذین	الذی	״	١٧	بصد	بصدها
٣٨	١٧	باوجود	یاوجود	״	١٣	وعده	وعد	״	٢١	سبنه	سینه یکصد
״	١٨	زید بن بیه	زیاد بن ابیه	״	١٤	درماحق	درحق	٥٨	٨	خبرین	جری
״	١٩	زید	زیاد	٤٨	٢٠	بران	بدان	״	١٦	الشغان	الشیخان
٣٩	٨	״	״	٤٩	١٤	المحل والمحلله	المحلل والمحلل له	٥٩	٣	بعث	البعث
״	״	مآدر	مادر	״	٢١	کفتله	کفتله	٦٠	١٩	یکصد	یکصد و
״	١٨	آن خود	خود آن	٥٠	١	علها	علیها	٦١	٣	این	ابن
٤٠	٦	اخثلاف	اختلاف	٥١	١١	معترض	متعرض	״	١٤	مائیة	مائة
٤٢	١٣	هیچ	بهیچ	٥٢	١	لحوق	ولحوق	٦٢	٤	دوو	و دو
٤٣	״	آید	آمد	״	٣	یا	با	״	١٨	چهل	و چهل
٤٤	٥	معذور	محذور	״	٤	اگر	که اگر	٦٣	١٠	ناعی	ناجی

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۶۳	۱۴	خبز	جز	۷۴	۱	رائے	رأی	۸۲	۹	برائیشان	رانشان
۶۴	؍؍	دوگانه	ده گانه	؍؍	؍؍	فکلما	فکل ما	؍؍	۱۸	وہم	باہم و
۶۵	۵	اسور	السور	؍؍	۱۳	اوّله	ادلّه	۸۳	۲	رسالنه	رسالنه
؍؍	۱۶	عمه	عنه	؍؍	۱۷	لتتبعین	لتتبعن	؍؍	۵	نبنة	بینة
۶۶	۸	بحث	بحت	۷۵	۱۲	ریحانة الالیا	ریحانة الالبا	۸۴	۱۳	حدیث	احادیث
؍؍	۹	برترجیح	ترجیح	؍؍	۲۰	روت	روبت	؍؍	۱۴	دستارگان	دستارگان
؍؍	۱۳	خورد	خرد	۷۶	[illegible]	لبسنة	لبنته	؍؍	۱۷	اسلف	السلف
؍؍	۱۶	هذی الفن	هذا الفن	؍؍	۱۰	یافتد	افتد	؍؍	۲۱	یحب	یجب
۶۷	؍؍	اقدام	اقدم	؍؍	۱۱	با یشد	+	۸۵	۱	نفلته	نقلته
۶۸	۵	قضایای	قضایا	؍؍	۱۳	لبسنة	لبنته	؍؍	۴	بهیه	بهیه
؍؍	۸	حدیث	احادیث	۷۷	۷	نیستند	هستند	؍؍	۷	حدیثش	حدیثش وصولش
؍؍	۱۵	وبموجب	بموجب	؍؍	۱۸	منضبه	منضمه	۸۶	۱۳	آثار	اثارت
؍؍	۱۶	قایل	قابل	۷۸	۱۹	مع	معه	۸۷	۵	بالخیر	بالخیرست
؍؍	؍؍	؍؍	؍؍	؍؍	۲۱	نتبعون	فیتبعون	۸۸	۱۵	حطه	حطه
۶۹	۱۲	ساوات	مساوات	۷۹	۱۸	زرسدبه	نرسد	؍؍	۱۷	تجدیده	تحدیه
۷۰	۷	بیابد	بیابید	۸۰	۲۰	عیم	صیح	۸۹	۴	مردو	مردود
؍؍	۱۴	نقادان	نقّادان	۸۱	۳	باقیه	باقیسه	؍؍	۱۲	بنیان	بینان
۷۱	۲	بنیایت	بینات	؍؍	۱۵	دبیه	ده	۹۰	۱۵	بالله العظیم	بالله العظیم
۷۲	۵	معاصر	معاصرت	؍؍	۱۷	تقیید	تقیید	۹۱	۵	که اسراع	اسراع
؍؍	۲۰	بالخیر	بالخبر	؍؍	۱۰	ترّب	ترب	؍؍	۱۱	منشطه	منتشط

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۹۱	۱۲	اوغاو	ادغاد	۹۷	۲	تفضیلہ	تفضیلیہ	〃	۱۳	یکون	یکونون
〃	۱۶	رمی	ورمی	۹۸	۷	کج	کجے	۱۰۳	۲	خبیز	خبیر
〃	۱۷	وبہر	بہر	〃	〃	نوورو	ونوو	۱۰۴	۱	خاص	خلص
۹۲	۲	احصام	امام	〃	۱۲	انیست	الیست	〃	۱۰	بندو	صدد
〃	۷	تقصر	تقصیر	〃	۱۳	اقتراح	افراخ	۱۰۵	۳	ای ع	ایّ
۹۳	۵	یتکلم	لیتکلم	〃	۱۹	تبوع	ان تبوع	〃	۶	بنعمة	بنعمتہ
〃	۱۳	ببنذار	بنذار	۹۹	۷	فقیھہ	فقیہ	〃	۷	ملة	ملتہ
〃	۱۴	اشعب	الشعب	〃	۱۹	توجیھہ	توجیہ	〃	۸	سنة	سنتہ
۹۴	۱	فحتش	فحش	۱۰۰	۱	پنہا	پہنا	〃	〃	اھنة	امنہ
〃	۱۸	بورہ	آمدہ	〃	۵	مظلمة	مظلمہ	۱۰۶	۸	رود	ردّو
۹۵	۱۱	للدھویة	للاھویة	〃	۱۴	ائمة	امة	〃	۱۲	پیراھہ	بیراہہ
۹۶	۱	ھذ	ھذہ	〃	۱۸	ہرجانب وکو	ہرسے وکوے	۱۰۸	۱	خرید	خرند
〃	۴	غایة	نھایة	۱۰۱	۱	طوبا	طوبیٰ	〃	۹	مھابا	محابا
〃	۱۳	لما	بما	〃	۱۱	افند	افندالناس	〃	〃	دیرباز	دیریاز
〃	۱۶	رافض	رافضی	۱۰۲	۴	غزی	غزو	〃	۱۴	نشائید	نشانید